کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شمارهٔ ثبت کتاب

کتاب

مؤلف

مترجم

شمارهٔ قفسه

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

خطی

۹۸۵۸

مختصر تاریخ شرا

۹۸۵۸
۸۸۹۲۷

۹۸۵۸

آنچه به [illegible] اسفزاری [illegible] داده ۱۲۴۵

[illegible]

[illegible]

۱

۹۸۵۸
―――
۸۸۹۲۷

۱ - [illegible] ۱۰۸
۲ [illegible] ۳۳
۳ [illegible] [illegible]
۴ [illegible] ۷۵ و ۱۵[illegible]
۵ [illegible] ۷۹
۶ [illegible] ۸۳
۷ [illegible] ۹۵ و ۹۷
۸ [illegible] ۱۰۱
۹ [illegible] ۱۰۵
۱۰ [illegible] ۱۱۷
۱۱ - [illegible] ۱۲۱
۱۲ [illegible] ۱۴۶
۱۳ [illegible] ۱۵۲
۱۴ [illegible] ۱۵۵
۱۵ [illegible] ۱۶۲
۱۶ [illegible] ۱۶۶
۱۷ [illegible] ۱۷۲

۱۸ [illegible] ۱۷۴
۱۹ - [illegible] ۱۸۴
۲۰ [illegible] ۱۸۸
۲۱ - [illegible] ۱۹۲
۲۲ [illegible] ۱۹۵
۲۳ - [illegible] ۲۰۴
۲۵ - [illegible] ۲۰۷
۲۶ - [illegible] ۲۱۲
۲۷ - [illegible] ۲۲۱
۲۸ - [illegible] ۲۲۷ و ۲۲۶
۲۹ [illegible] ۲۳۳ و ۲۳[illegible]
۳۰ - [illegible] ۲۳۷
۳۱ - [illegible] ۲۴۰
۳۲ - [illegible] ۲۴۲
۳۳ - [illegible] ۲۴۵
۳۴ - [illegible] ۲۴۸
۳۵ - [illegible] [illegible]

۳۵ - [illegible] ۳۱۲
۳۶ - [illegible] ۳۱۶
۳۷ - [illegible] ۳۲۴
۳۸ - [illegible] ۳۳۳
۳۹ - [illegible] ۳۳۴
۴۰ - [illegible] ۳۴۵
۴۱ - [illegible] ۳۴۶
۴۲ - [illegible] ۳۴۷
۴۳ - [illegible] ۳۴۹
۴۴ - [illegible] ۳۵۸
۴۵ - [illegible] ۳۶۲
۴۶ - [illegible] ۳۷۵
۴۷ - [illegible] ۳۸۱
۴۸ - [illegible] ۳۸۹
۴۹ - [illegible] ۳۹۷
۵۰ - [illegible] ۴۰۶
۵۱ - [illegible] ۴۲۳

۵۲ - [illegible] ۴۳۲
۵۳ - [illegible] ۴۴۲
۵۴ - [illegible] ۴۵۴
۵۵ - [illegible] ۴۶۲
۵۶ - [illegible] ۴۶۴
۵۷ - [illegible] ۴۶۶
۵۸ - [illegible] ۴۷۲
۵۹ - [illegible] ۴۸۰
۶۰ - [illegible] ۴۸۴
۶۱ -
۶۲ -
۶۳ -

[illegible]

امیر جبری

دوامی یکی از امرای چغانیان را ذکر کرده است که کنیه اش ابوالمظفر بوده است لیکن
قزوینی مردد است مجمع الفصحا [illegible]
[illegible] در حبیب السیر [illegible]
[illegible] محمد بن احمد بن محمد بن مظفر بن محتاج چغانی مندرج است
[illegible] قزوینی در حواشی چهار مقاله احمد بن محمد نوشته [illegible]
درست که اگر [illegible] ذکر شده صحیح است زیرا او قزوینی در صفحه بعد (۱۶۶)
[illegible] قصیده [illegible] که
در مدح ابوالمظفر چغانی گفته است درج نموده که بیت اول در اینجا ذکر میشود

با فخر کرده بر همه شاهان روزگار — محمد ابوالمظفر شاه چغانیان
بن احمد محمد شاه جهان پناه — آن شهریار کشورگیر کشورستان گدا

امیر ابوالمظفر چغانی همان است که فرخی قصیده داغگاه [illegible] را بنام وی
گفته [illegible] در مجمع الفصحا[۲] تشبیب قصیده داغگاه . [illegible] است [illegible]

(۱) [illegible] مجمع الفصحا (۲) [illegible] گرید؛ و خنده بود بهشتی [illegible]
چنانکه [illegible] تاریخ ادبیات دکتر [illegible] ص ۱۱۸
(۳) جلد اول مجمع الفصحا ص ۲۵۲

[library stamp]

~~نام منشور در قصیدهٔ ... ابو علی احمد در سال ۳۹۴ ... گرفت فرخی~~

~~در رکن ... فرخی ... خود در ... گفته است و خود ابو علی در ۳۹۴~~

نام این منشور را برده که در سال ۳۹۴ از طرف ... ابوالمظفر ... ۳۹۴

به ... حکم این چغانیان را داشت و پس ... از احوال وی ... است.)

پس در صورت حکومت ابوالمظفر فقط پس از ۳۹۴ بوده و در صورت تحقیق باید

۳۸۱ هم زنده بوده و شاید چند سال بعد از آن ... زنده بوده و عمر کرده باشد در این

فرخی نزد امیر ... رفته که در سال حدود ... باشد ...

~~...~~ و ... که مدت ... این است که دقیقی مداح ابوالمظفر

در بین ۳۷۰ — ۳۸۰ بوده و ... شاید دقیقی در ۳۸۰ وفات کرده باشد

~~زیرا فرخی که ... در ... گفته ... شاید هم ...~~

پس از دقیقی ... این ... کرده و در تاریخ ... ۳۷۰ ... است

و ... خود اشاره کرده ... ساله گذشته است ... .

باز ... این حساب باید دقیقی قبل از ... وفات کرده باشد ... اگر قدری ... ساله

یا ... در مدت ... ~~...~~ باز ... از ... تا ... وفات

قبل ... تا ... سال ... بوده و در صد ... سال

... باید ... .

ولی در تاریخ نام طاهر نبرده و در عوض طاهر خرد است: بر ... خود بر درست

شاید طاهر تحریف باشد. و در ~~...~~ ... ممدوح این ... درست

این است که اوند فرخی خود در قصیده ... اشاره بدان کرده دیگر است:

تا طراز ... دقیقی در گذشت | ز آفرین ... کنده ... کدام ...

تا ... انبر ... روزگار ... | ... تا روزگار

هر ... رود دقیقی ... | ... اثر

دقیقی ثانیاً در هر قصیده ~~...~~ خواجه عمید اسعد که ... ابوالمظفر ... است

این ... ~~...~~ ... توقف کرد: ... ابو ... آورده ام

که ... دقیقی ... در ... گذشته است ... بوده است.

~~...~~ امیر ابوالمظفر ... که ... وفات کرده ... و در ... است

خلاصه ... این است (که ... در سال ۳۸۱ ابوالمظفر طاهر ... چغانیان

ملک چغانیان را از دست او گرفته بود به ... ~~...~~ ...

(... از ... در ... تاریخ ...)

و او ... بود ... که ملک چغانیان را استرداد کند

... که ... راه ... طاهر را که ...

... خود ... کرده ... را ... ازاتباع ... در این جنگ طاهر را

... شد . و برادر ابوالمظفر ... در سال ۳۹۰ ...

... است ... ابوالمظفر برده ... و دیگری

دیگر از ممدوحان دقیقی که نسبةً [illegible] امیر ابو الحسن علی بن الیاس اغاجی است

و در [illegible] مداح [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] (اغاجی)

[illegible]

[illegible]

داود بن نصر که اسم این شاعر را در یکی ذکر کرده محمد عوفی است که گوید : در ایام

عهد (زمان اغاجی) دقیقی شاعر بود [illegible] امارت داشته [illegible]

[illegible] دقیقی شاعر بود [illegible] اغاجی امیری ممدوح . از این عبارت [illegible] برمی آید

که دقیقی مداح اغاجی بوده است [illegible] صاحب مجمع الفصحا [illegible]

[illegible] که [illegible] دقیقی از مداحان اغاجی [illegible]

ذکر [illegible] که مداحی بسیار در باب اغاجی کرده . چون [illegible] نداده [illegible] که

محمد عوفی را [illegible] اشتباه کرده است [illegible] و خود اغاجی را از امرا

سامانی [illegible] اغاجی [illegible] اگر واقعاً صاحب مجمع الفصحا

[illegible] عوفی است [illegible] ذکر نکرده است . و در [illegible]

[illegible] شده است که [illegible] بزرگان [illegible] عوفی [illegible] .

از این بیت تاریخ [illegible] اغاجی [illegible]

[illegible] ؛ [illegible] ادبیات [illegible] گوید : [illegible]

[illegible]

کیش دقیقی

در کیش و آیین دقیقی اختلاف است بعضی [illegible] و برخی زردشتی [illegible]

که وی [illegible] زردشتی بود ، [illegible] زردشتی بودنش [illegible] که از

[illegible] قافیه غزلی گوید : دقیقی چار خصلت برگزیده است بگیتی از همه خوبی و زشتی

لب یاقوت رنگ و ناله چنگ می خون رنگ و کیش زردهشتی .

[illegible]

[illegible] زند [illegible] آرزو [illegible] (ص ۲۹)

[illegible] (ص ۶)

[illegible] ادبیات [illegible] این [illegible] شده است .

برخیز برافروز هله قبله زردشت بنشین و برافکن شکم قاقم بر پشت
بس کس که ز زردشت بگردید دگربار ناچار کند رو بسوی قبله زردشت

[illegible] (ص ۱۰۰ [illegible])

[illegible] = [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حکم بدهیم .

مقام دقیقی

دقیقی که از اساتید زمان خود بود و در تشکیل طبع شعر پارسی را رواج بخشید شهرت
مخصوصاً وصف بدیعش هر یک در صدد خود قابل تقدیر و تمجید است ادبای معاصر
که یکی از اساتید شعراست در مقام دقیقی با نهایت خضوع گوید :

گر نسیم لطیف دقیقی دو فرخی هستم گذشته به کاروان خویش ابر بیزی
بدان ~~[illegible]~~ که خدای تعالی بر هر یکی واضح است در یکی از قصاید خود
در مدح امیر عمر گوید : فرخنده بود بر تو شب و روز لطیف چنانکه
بر حکم دقیقی سخن بیان . فردوسی قصیده ویرا مسمی باشی ترجیح سیدم :
تا بنده شهریاران بدی بدو افر نامداران بدی شنی اندرون سخن گسترنجی
از دو قرنه روزگار رنگی . ولکن ابلک ویرا یکی از دانشمندان نیز در اول شعرا
در خواب دیده و دستگیر ببدازد فردوسی در تاریخ برائی از هیچکس کمتر نیست و حضرت
حاکی از این است . در گوید دقیقی یکی از شعرای مشهور ایران بود و عرفی و دوران بیت
الا که خدمت فردوسی در گرشاسپ وی با اندازه از عجب رودکی گشته چنانکه تا امروز
طرفداران دقیقی نتوانسته اند ~~[illegible]~~ از او دستگیری نمایند ~~[illegible]~~
علاوه بر این فردوسی اشعار ویرا در شاهنامه خود درج کرد و ویرا از دل اندر اخته
~~[illegible]~~ در شاهنامه اشعار فردوسی نزد دیگران ممتاز و بر مراتع
شعر آن است نولدکه (Nöldeke) که شیخ بزرگی در ۲۶
کرده وقت شاهنامه را خوب بارها دقت مطالعه کرده گوید :

دقیقی یک [illegible] [illegible] [illegible] جنگ آوران را [illegible]
[illegible] [illegible] دریغ [illegible] دریغ [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] [illegible] گردید : دریغ آن [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] شاه . دریغ آن [illegible] برده [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] برد . دریغ آن شه [illegible] شده [illegible]
[illegible] [illegible] . [illegible] [illegible] ! دریغ آن [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] . [illegible] [illegible] گردید : دریغ آن سوار
[illegible] [illegible] [illegible] . و این [illegible] است
که [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] گفته شده است

ذکا و الملک را عقیده بر این است [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
دقیقی گفته [illegible] ذکاء الملک در کتاب [illegible] [illegible] [illegible] دقیقی را [illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] روشنی شراب [illegible] [illegible]
~~[illegible]~~ [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ناصرالدین [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] که این [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اشعار دقیقی — معروفی (در لباب الالباب ج جلد ۲ ص ۳۴)

در خصوص عده اشعار دقیقی در شاهنامه بین ارباب تذکره اختلاف است. ادیبی در بهارستان
و غیاث الدین خواندمیر صاحب حبیب السیر عده اشعار او را ۲۰ هزار نوشته اند.
حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده ۳ هزار بیت می‌نویسد. و صاحب نفحه گوید ۱۰ هزار
بیت می‌گوید. ولی خود فردوسی که گفته او قطعا از دیگران معتبرتر است تکرار در جاب گاه
خاتمه در اول جلد سوم شاهنامه از قول دقیقی گوید: ازین باره من پیش گفتم
اگر باز یابی بخیلی مکن ز گشتاسب و ارجاسب بیتی هزار بگفتم سرآمد مرا روزگار
الف شنیبی را مقصود هزار است که ۳۰ هزار بیت اغراق است و ابدا
نمودن لغت نیست و برخی چند بیت ال را در نسخه حمدالله مستوفی سطور ... ارند
... فردوسی می‌گوید
که چون از این گشی نامه پارسی سه هزار بیت گفته است: شنیدم که بی نام و پارسی
نوشته ابیات حمد و پارسی. و از این گفته فردوسی نیک اندازه ثابت می‌کند که اشعار
دقیقی در شاهنامه بیش از سه هزار بیت نبوده است.

دقیقی از اشعار دیگر شاهنامه دقیقی گوید غزل و قصیده و ... گفته است و اشعار وی
در بحر رقیقه در فرهنگ‌ها جمع و ... بالجمله در فرهنگ اسدی در صورتی که از دو ... در آنجا
اسدی هر شاهنامه را که آورده شده و ... در بحر متقارب ... است.

[illegible]

[illegible]

فردوسی

الف فردوسی [illegible] بدون تردید و طراز اول از [illegible] است که در [illegible] حماسه سرایان
عالم و دنیا [illegible] شاهنامه از [illegible] از حیث ایلیاد *Iliad* هومر
Homerus (هومروس) و انئید (*Eneide*) ویرژیل
Virgile) و رامایانا [illegible] (جزو اول از چهار جزو [illegible] کتاب
مقدس برهمنان هندوان است که قدیمترین آثار ادبی هندی و زبان سانسکریت است و شاهنامه
داستان قدیم [illegible] است که نیاکان هندوان و ایرانیان بوده) و حتی یک قسمت از
اساطیر هند و ایران در آن [illegible] . ولی از حیث داستانهای ملی شاهنامه فردوسی است
که با یک قدرت بیان فوق‌العاده [illegible] عظمت تاریخ ایران [illegible] قدیم را در این نامه [illegible] تصویر کرده است
[illegible] فردوسی [illegible] از آن است که در [illegible] از [illegible] نامه [illegible] آمده
نظم شاهنامه را وجهه همت خود قرار داده [illegible] تمام [illegible]
و [illegible] نام [illegible] را با نهایت [illegible] و احترام یاد کرده [illegible] عظمت فردوسی [illegible] تنظیم [illegible]
آورده و [illegible] انتقادی [illegible] اوحدالدین انوری که خود را [illegible]
[illegible] است در معانی [illegible] قدرت بیان [illegible]
[illegible] گوید: [illegible] بود [illegible] او خداوند [illegible]
[illegible] ادبیات ایران [illegible] فردوسی را
[illegible] که [illegible] روی [illegible]
[illegible]

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد

[illegible] قصاید [illegible]

گفت که [illegible] در بیان [illegible] و الهام کلام و طرز [illegible] ابداع [illegible]
انتقاد کند و [illegible] ادبا [illegible] ایرانیان [illegible]
از شیخ مشرف [illegible] در قدرت بیان [illegible] تردید [illegible]
[illegible] ادبیات ایران [illegible] واضح است [illegible]
[illegible] ادبیات ایران [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] سعدی [illegible]
[illegible] ادبیات [illegible]
[illegible] سعدی [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] گفته [illegible]
[illegible] فردوسی است [illegible]
[illegible] فردوسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که اشعار او از [illegible]
[illegible] تعبیرات [illegible]
[illegible] منظوم [illegible] جواهر [illegible]
[illegible] تعبیرات [illegible]

جسارت در دنیا و جود این درمیان شد [illegible]

[illegible] : اشعار شعرای

دیگر را که [illegible] دری [illegible]

تر از آنها [illegible] از طراوت بی‌تکلف [illegible] و اگر هر آن [illegible] شعر فارسی در دنیا

[illegible] دست [illegible] طراوت [illegible]

[illegible] نظمی [illegible] و [illegible] در عرصه [illegible]

گران حکیم دانشمند [illegible] خود را [illegible]

این گنجینه [illegible] از هر گزند [illegible] بناهای آباد گردد خراب

ز باران و از تابش آفتاب   پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند

[illegible] نمیرم از این پس که من زنده‌ام

که تخم سخن را پراکنده‌ام

[illegible] در [illegible] فردوسی [illegible]

[illegible] داستان [illegible]

اول کتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و از طرف دیگر [illegible] تاریخ سلاطین [illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible] : بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان محمود غزنوی [illegible]

[illegible] قطع نظر از [illegible]

[illegible] ایران [illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] فردوسی [illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

~~وارد [illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible] سلطان [illegible]~~

برای قاطع بر ~~[illegible]~~ قول [illegible] کرده که دیرا [illegible] دو دم

دو دیار و البته [illegible] حکایات [illegible] را از خود [illegible]

(از) [illegible] بزرگ ایران [illegible] چنانچه گوید : [illegible]

با هم [illegible] کام [illegible] باندازه باشد که [illegible]

با [illegible] و [illegible] کرده و روح [illegible] و وجود [illegible]

آفریده [illegible] است [illegible] که این [illegible]

[illegible] از آنکه [illegible] نشد [illegible] از هر طرف [illegible] انواع [illegible]

[illegible] برای ضعف [illegible] [illegible]

[illegible] گردید [illegible] آثار [illegible] در برابر [illegible]

البته ایرانی [illegible] ! [illegible]

[illegible] برای [illegible] هم [illegible] [illegible]

در [illegible] آورده [illegible] است هم [illegible] [illegible]

[illegible] کرفت [illegible] [illegible] بدجواه [illegible]

[illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

~~[illegible]~~

~~در [illegible]~~

[illegible] و دیار و البته [illegible] ابیات [illegible] [illegible]

[illegible] ایران [illegible] ~~[illegible]~~

[illegible] ~~[illegible]~~ ایران

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible] که [illegible] [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible] کرده [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible]

ام فردوسی صحیح معروف در اختلاف حس و احمد و منصور نامیده اند اسم حسن است بر خلاف تذکرها
تبع و اکثر مانند [illegible] الصدور فرخ نوشته اند دیگر اسم پدر حسن ابوالقاسم بوده است .

~~[illegible] قریه باژ از قرای طوس است تاریخ تولدش [illegible] حدود سال [illegible]~~
~~[illegible] ۳۲۹ تا ۳۳۰ بوده است [illegible]~~
~~[illegible] [illegible] تاریخ ایران~~
~~[illegible]~~

مولدش قریه باژ از توابع طابران طوس است [illegible] مولدش قریه
شاداب [illegible] نوشته اند . تاریخ تولدش معلوم نیست و از [illegible] اشعار
خود فردوسی بدست میاید باید در حدود ۳۲۹ [illegible]
~~[illegible] ۳۳۰ [illegible]~~
~~[illegible] ۳۲۳ [illegible]~~ و اول کسی که [illegible]
[illegible] Jules Mohl تاریخ برده فرانسوی است
(که شاهنامه را در سال ۱۸۳۸ در هفت جلد ضخیم با ترجمه فرانسوی چاپ کرده)

و آثاری که [illegible] شاهنامه ~~[illegible]~~ تحقیقات خود قرار داده این است
که گوید : چو آمد که [illegible] پنج و شصت چو آن [illegible]
فردوسی [illegible] گفتند که اندیشه شد [illegible] که ای [illegible]
[illegible] که [illegible] از فرهنگ فرخ [illegible] [illegible]
[illegible] شاهنامه [illegible] [illegible] انجمن

ندارند خشنود بود که [illegible] خود اشاره نموده : هر آن فردوسی در [illegible]
پر از جوش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هرگز [illegible] فرخنده
[illegible] [illegible] این قوم از آنکه است [illegible] . [illegible]

این جشن عمر [illegible] فردوسی [illegible] [illegible] وطن و ایران [illegible]
سلطان عصر تقدیم کرده [illegible] [illegible] [illegible] کلام آن [illegible]
که فردوسی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] که از آثار سلطان محمود شاهنامه [illegible] [illegible]
در [illegible] ~~[illegible]~~
و سلطان [illegible] [illegible] فردوسی [illegible]
[illegible] فردوسی [illegible] [illegible]
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
[illegible] شاه [illegible] بوده است [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ترجمه [illegible] شود .

نخواهم جهان را بدارد کسی
که با شه به بیرون فراد دیگر
که چندین [illegible] تا باز گرد
دران [illegible] سپهر خاک است
برزم اندرون شیر شمشیر کش
یکی بنده که [illegible] شهریار
زبان را و [illegible] آگاه
بر این نامه بر عمرها بگذرد
که [illegible] نگاه .

بپیوستم این نامه بر نام اوی
همه اندر [illegible] و تاج و سریر
که این نامه بر نام شاه جهان
روان [illegible] پاک است
هر آنچه [illegible]
که تا هر دو در جهان یادگار
بی افکندم از نظم کاخی بلند
بجز ایزد آنکس که دارد خرد

به [illegible] اوی
ابوالقاسم [illegible]
نگه کن که تا نام [illegible] در جهان
جهاندار محمود خورشید فش
[illegible]
بناهای آباد گردد خراب
که از باد و باران نیابد گزند
کند آفرین بر جهاندار شاه

مطلع [illegible] این است که فردوسی در شاهنامه اشاره به مدح سلطان محمود میکند که در سال ~~[illegible]~~ ۳۸۷ بوده دوران تاریخ فردوسی [illegible] سال داشت ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ ، ~~[illegible]~~
~~تمام کرده است~~ پس تولد وی تقریباً در سال ۳۲۹ بوده است
~~[illegible]~~ با وجود این [illegible] تاریخ تولد او را در حدود
تاریخ داشت [illegible] در حدود ۳۲۳ [illegible]
بوده است [illegible] ! از [illegible] نقل [illegible]
[illegible] (ایرلندی) و [illegible] استراز بورگ (آلمان) نقل میکند :

[illegible] غزنه و همه جا پیش رفت ~~[illegible]~~ اگر [illegible]
~~[illegible] تاریخ وفات وی در حدود [illegible]~~
~~[illegible] در [illegible] هجری تمام کرده است [illegible] در موقع اتمام شاهنامه~~
~~[illegible]~~ ~~[illegible]~~ اگر فردوسی در موقع اتمام شاهنامه
~~[illegible]~~ که با [illegible] فردوسی در سال [illegible] هجری بوده [illegible]
وفات تولد وی در حدود ۳۲۳ [illegible] بوده

تحصیلات فردوسی

فردوسی در کجا و چه ترتیب و تا چه اندازه تحصیل کرده اطلاع صحیحی در دست نیست
~~[illegible]~~ آنچه از شاهنامه برمی‌آید این است که ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ در علم نجوم [illegible] دستی داشته است و اگر راجع به اطلاعات وی در ادبیات
ایران ~~[illegible]~~ [illegible] که شاهکار فردوسی [illegible] حکایات
[illegible] که [illegible] ادبیات عرب [illegible]
ایران [illegible] [illegible] [illegible]
که فردوسی [illegible] عرب [illegible]
[illegible] است

[illegible] ۳۲۹ [illegible]

نیز پیشینیان شده . راجع به خود شاهنامه هم پیش از فردوسی بوده اند که نمونه بعد به نام فردوسی بوده
اولین شاهنامه منظومی که بعد از اسلام نظم شده به مصراع اقلیدی از اول بدست آمده است شاهنامه
مسعودی مروزی است رفته این شاهنامه قدیم که تاریخ ایران را از کیومرث تا یزدگرد
نظم آورده است از او ما خبر اطلاع داریم متن کتاب غرر سیر ثعالبی است
و تألیف شده از ۴۰۸ – ۴۱۲) که در دو جا اسم از مثنوی فارسی مسعودی
می برد . دیگری از کتاب البدء والتاریخ ، تألیف مطهر بن طاهر المقدسی است
که در سنه ۳۵۵ ه تألیف شده است در اخبار کیومرث گوید چند شعر از مسعودی
نقل میکند و میگوید : قال المسعودی در قصیده فارسیه خود این گفته :
نخستین کیومرث آمد بشاهی گرفتش بگیتی درون پیشگاهی چو سی سالی بگیتی پادشا بود
کی فرمانش بهر جای روا بود . » و باز در جای کتاب در سلسلهٔ شاهان ایرانی
ایرانی گوید : قال مسعودی در آخر قصیده فارسیه خود گوید :
سپری شد نشان خسروانا چو کام خویش راندند در جهانا . » و یکی از منابع
نثر شاهنامه ابو المؤید بلخی است . تاریخ ناصری که در ... آمده
ترجمه تاریخ طبری است که بلعمی آنرا در سال ۳۵۲ نوشته است ص ۱۶
و این شاهنامه داستانها را ... عنصر المعالی و این ... و ...
و مجمل التواریخ نثر ابو المؤید و صاحب تاریخ سیستان کتاب گرشاسب
فراهم کرده اند .

دو دیگر شاهنامه ابو علی بلخی است که ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه از آن نام برده است

دیگر شاهنامه ایست که ثعالبی در تألیف کتاب غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم از آن استفاده کرده است .

و مشهورتر از همه اینها شاهنامه ابو منصوری است که در اواسط قرن چهارم در شهر طوس از املاء

فرمان [illegible] حاکم آن خطه ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی تألیف شده است

و باز تألیف کتاب بفرمان ابو منصور معمری [illegible] مقصود معمری است

در این تألیف این کتاب چند تن از دانشمندان [illegible] و روایات

پهلوی دان جمع کرده بودند که اسامی چهار نفر از آنها در مقدمه [illegible]

شاهنامه فردوسی مذکور است اول ماخ [illegible] دوم یزدان داد سوم

ماهوی خورشید چهارم شاذان . و همین است شاهنامه ای که مأخذ

داستانهای نظم فردوسی است . دقیقی شاعر هم چنانکه در شرح حالش گذشت نظم آن

را دست گرفت و قریب هزار بیت از داستان گشتاسب و ظهور زردشت بنظم

آورده بود که رشته عمرش بدست غلام ترکی بریده شد و مجال نظم نیافت

فردوسی که عشق مفرطی بتاریخ و داستانهای ایران داشت [illegible] نظم

شاهنامه را [illegible] پس از قتل دقیقی همه در صدد

آن بر آمد که شاهنامه را بنظم آورد [illegible] و در مقدمه شاهنامه

هم بدان اشاره کرده است (در ابیاتی که از زبان دقیقی) بیان کرده

[illegible] آن نامه را دست پیش آوردیم [illegible]

و شروع بنظم این اثر شگرف [illegible] مشروط بر دست آوردن همان شاهنامه ابو منصوری

[illegible]

[illegible] شروع کرد [illegible] اختلافات و انقلابات شد که در

خراسان روی داد [illegible]

[illegible] در مقدمه [illegible] اسم وی [illegible] شاهنامه ابو منصوری را در شهر طوس

پیش او آورد و فردوسی از دیدن آن کتاب بنهایت مسرور و خوشوقت گردید

و یکی از بزرگان طوس که فردوسی وی را در شاهنامه [illegible] بدون اینکه

اسم او را ذکر کند [illegible] فردوسی را [illegible] و او را مساعدت کرد

[illegible] در [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] طوس [illegible] کرده [illegible]

[illegible] شاهنامه است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و تاریخ شروع نظم شاهنامه هم در حدود ۳۷۰ ~~یا کمتر~~ بوده است
~~چه~~ زیرا شاهنامه که فردوسی در سال ۴۰۰ تمام شد و در حدود سی و پنج سال
رنج خود در نظم شاهنامه اشاره کرده است و ~~[illegible]~~ و از این سی و پنج سال ایام کودکی
دور کرده ~~[illegible]~~ و پنج سال تردیدی باقی [illegible] که در نظم شاهنامه صرف کرده است و در مقدمه
[illegible] نظم شاهنامه از [illegible] هم [illegible] و [illegible] در حدیث [illegible] و از تاریخ [illegible]
در ۳۶۵ بدانیم) شروع نظم شاهنامه شده است .

هم کار [illegible] شاهنامه [illegible] تکرار کرده قتیب ~~[illegible]~~ [illegible] اول
شاهنامه ~~[illegible] ۳۸۴ [illegible]~~ [illegible] از
آثار فردوسی [illegible] این است که ~~[illegible]~~ [illegible] اول شاهنامه قبل از جلوس محمود خاتمه یافته است
و [illegible] [illegible] تا اندازه قریب به یقین در حدود سال ۳۸۴ تمام شده است
[illegible] در این [illegible] خطی [illegible] ذیل موجود است : [illegible] قصه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و در [illegible] شاهنامه که [illegible] [illegible] ([illegible] ۳۰
[illegible] تاریخ ختم شاهنامه را ۳۸۴ می نویسد .
و در [illegible] که ~~[illegible]~~ ۳۹۰ هم ~~[illegible]~~ نظم [illegible] از نظم
شاهنامه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] شاهنامه [illegible] محمود [illegible] [illegible]
[illegible] شاهنامه [illegible] [illegible] است [illegible] است [illegible]
سلطان محمود غزنوی [illegible] [illegible] است و تاریخ [illegible] شاهنامه [illegible]
پس از جلوس سلطان محمود ~~[illegible]~~ بوده و در [illegible]
[illegible] [illegible] . و [illegible] از این [illegible] معلوم شد که فردوسی
شاهنامه را [illegible] بیش از [illegible] غزنویان [illegible] شروع کرده و [illegible]
تصریح کرده [illegible] از جلوس سلطان محمود [illegible] نظم شاهنامه [illegible] بوده
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

روس و ایران [illegible] بطلان

[illegible] که [illegible] از [illegible] کرده [illegible]

که [illegible] کرده است [illegible]

[illegible] از [illegible] ان [illegible]

[illegible] طلوع [illegible]

و روس [illegible] از خود [illegible] که در اطراف [illegible]

[illegible] در [illegible] روس [illegible] نقطه [illegible]

با [illegible] که [illegible] مقام [illegible]

[illegible] که روس [illegible]

اگر [illegible] در حدود [illegible] کرده [illegible]

[illegible] که دارد [illegible]

برای [illegible] است [illegible]

روس و روس [illegible]

و روس در اوایل [illegible] از خود [illegible] و اطراف [illegible] ان [illegible]

[illegible] است [illegible] را بدون [illegible] محتاج [illegible]

با [illegible] نقطه در [illegible]

[illegible] که [illegible] است [illegible]

[illegible] که [illegible] را [illegible] است آورد [illegible]

[illegible] کرده است [illegible]

[illegible] برسیم [illegible]

[illegible] سپردن [illegible] و [illegible] دارند [illegible]

[illegible] دارند . [illegible] در [illegible]

[illegible] که [illegible] در حدود آن [illegible]

[illegible] است [illegible] محتاج [illegible]

[illegible] در [illegible]

که [illegible] سلطان [illegible] روس [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] روس [illegible]

[illegible] آن در [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

دامی پر سلام نهفت که سلطان فردوسی را احضار کرده بود. [illegible] با ارسلان جاذب
خود نزد رفته در حضرت با مدت [illegible] حسن بن احمد وزیر. در [illegible] و ارسلان جاذب
امیدوار بوده و [illegible] که سلطان [illegible] کرده باشم. در اینکه
سروده است فردوسی [illegible] را در عوض [illegible] کرده سلطان [illegible] است بود
که دارای [illegible] فردوسی [illegible] بود
بوده و از لطف سلطان گذرانیده در نیم ساعت [illegible] ارباب غرض [illegible]
~~[illegible]~~ صله [illegible] که عبارت بود از [illegible]
درهم با [illegible] فردوسی [illegible] بود [illegible]
کرده و از اینجا [illegible] فردوسی [illegible] چون این خبر به سلطان رسید
~~[illegible]~~ [illegible] کرده

خروج از غزنه

~~[illegible]~~ فردوسی که چون شعری [illegible]
خود را از قصور [illegible] بی اندازه که [illegible]
بود صله سلطان را از [illegible] غلیظ [illegible]
[illegible] رفته [illegible]
در دکان [illegible] پنهان شد. [illegible]
[illegible]
[illegible] فردوسی
[illegible] سلطان را [illegible]

عودت فردوسی بوطن خود

فردوسی در طبرستان پس از مدتی بوطن خود طوس مراجعت کرد و با شاهکار خود در کنج

نگاه نادره هنرمند ایران درس بزرگی ساخت که در ظرف [illegible] سال [illegible] زیاد تحمل کرده

در مقابل خود و نکته سنجی و وجود شکستگی با آن شد و دگرگونی شعر وی هم [illegible] فرو میل

~~[illegible]~~ علاوه وقوف دیو [illegible] [illegible] ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ درک بزرگی [illegible] برد [illegible] ار [illegible] شعر ایم تا [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

چو عمرم [illegible] پاک شتم

امید [illegible] برآمد [illegible]

چو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تا [illegible] بنام [illegible] پاک

[illegible] بر سر [illegible] تاکی

که یارب روانش بر آتش بسوز

[illegible] بیابانی برفروز .

بعد از [illegible] فردوسی به طوس دیگر از ... در احوالات

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] .

وفات فردوسی

وفات فردوسی بنا باختلاف در سال ۴۱۱ و ۴۱۶ اتفاق افتاد گویند سلطان محمود

بعد از مدتی از کرده خود پشیمان شده و صله بر مقدار ابیات فرستاد ولی شتران

حامل صله هنگامی از دروازه رودبار طوس وارد میشد که نعش فردوسی را از دروازه

رزان بیرون میبرند ذکر کنند که آن صله را صرف [illegible] کرد و یک رباط

[illegible] آرامگاه فردوسی در قبرستان طوس است که دیدن آن مایه افتخار ایرانیان را

[illegible] در جشن هزاره در قرن [illegible] با حضور [illegible] گردید .

اوصاف شخص فردوسی

فردوسی از دهاقین و اعیان طوس بوده و در تمام سالهای [illegible] صاحب ثروت بوده
که تا آخر در همین ملک شاهی زندگانی کرده است. اخلاق فردوسی بسیار
خوب بوده چنانکه در میان تمام شعرای ایران کمتر کسی بیابد که بی‌عیب بوده است
و [illegible] مردم را از مردم آزاری دور دارد که در اشعار خود [illegible]
و لطیف و دیانت [illegible] بوده [illegible] و [illegible] از [illegible] در شعر دیده
کرده است در مطالب [illegible] شده [illegible] و قوم [illegible] را
~~[illegible]~~ بعض [illegible] تحمید و ستایش میکرد
حکیم شدید و شیعی مذهب بوده با وجود این علاقه مفرطی با سلام ~~[illegible]~~ اظهار میکند
~~[illegible]~~ تا [illegible] ~~[illegible]~~ با روحیه عرب [illegible] ورزی کرده
[illegible] علاقه [illegible] اسلام [illegible] است زردشتی نبوده ولی از [illegible]
دفاع میکند ~~[illegible]~~ [illegible] ایران قدیم را
با [illegible] از [illegible] صحبت می‌نماید. و از عربها [illegible] بوده ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ و از [illegible] خود دوری [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] بوده و [illegible] از آنان [illegible]

قبر فردوسی

بنا بروایت نظامی عروضی قبر فردوسی در باغ خودش بیرون دروازه [illegible] طوس
بوده و [illegible] در سال ٥١٠ آن را زیارت کرده
~~[illegible] در حدود ١٠٠٠ [illegible]~~
~~[illegible]~~
و صاحب مجالس المؤمنین نیز قبر او را زیارت کرده
تا اواسط قرن سیزدهم قبر فردوسی معلوم بوده است ولی امروز آثار آن
محو شده است

یوسف و زلیخا

غیر از فردوسی دو نفر شاعر دیگر نیز داستان یوسف و زلیخا را نظم آورده اند یکی ابوالمؤید بلخی و دیگری بختیاری است . فردوسی نیز همان قصه را بنام ابوعلی حسن وزیر بهاءالدوله دیلمی نظم کرده است شاید در حدود سنه ۳۸۶

قصیده ذکر شده را اگر یوسف زلیخای فردوسی بدانیم آقای قریب ... غالب ابیات آن سست و خالی از قدرت ادبی است مثلا ... تا ... تکلف دیگر که غیر از فرهنگها ... اوستادی ایران ... در تعلق کار به فردوسی تردید است

استقلال او

در کار فردوسی شاهنامه را از روی نثر ... خود به نظم کرده در این بیان که برای از خود دخالت نکرده ... دیگر اعمال کرده است

تاریخ شاهنامه

شاهنامه فردوسی میدانیم که زمانی شهرت بسزایی پیدا کرد و در ایران تاریخ ملی ادب ایران ... و تاریخ ملی ایرانیان بوده و تاثیر در عرض اینهمه قرون در دست خوانندگان ... و هر روز با ... خوانده میشود .

اشعار متفرقه

از فردوسی اشعار متفرقه نیز در تذکره ها و جنگها دیده شده است و ... اکثر ... معلوم نیست ، و چون ... از آنها ... است

در جنگ گرد یه

تن اسپ شد ساده و هر دو جوان
دگر باره شد افزون نشان دمی
در خشنده دیگر آن بین جان نگر
چو چاره کم کرده گرامی به جنگ
فرو بسته راه ره تیغ جابر
در هر گوشه تا که بخراد گر شد
وزان پس که [illegible] هر برد
بخشیدی یاری پرورده‌ها

ببین اندر آنگه دو پهلوان
چنان دان که جان بزرگی گرفت
گاهم دیدی زرف دریای خاک
تن خانه وان تیغ اندرون
چراغ اندر بسته زنجیر وار
گرد خانه تاریک [illegible] دیر آن باغ
همان شش آمد کزین خانه برد
تحسین فطرت ایشان را

یکی سواری که نباید بسر
دری گیتی از گیتی دیگر است
جهان ایمن گرامی تن [illegible]
چه بخشش روان زنده یا سرا
هر آنکه که شد ست زنجیر به
بنفشه شبان و لیرد چراغ
ترا از هر گیتی برادر وده
تو هستی خود ترا بیاری مراد

جنگ بکروه ایرانیان و ترکان

چو کرد و جوشید دنیا پرید
زمین آمد از تیغ ابطال کوش
در آن جانور هر دو مان جنگ
بیاورد تیر اندر آن رزمگاه
زمین آهنین گرد ایشان چنین
برده بر آنان کنده براه
زمین [illegible] تیر [illegible]
بر آرند لنگر [illegible]

بجز شیر دریای دشت نبرد
سپه اندر آمد زهر سو گروه
فراز آوریدند لشکر جنگ
چنان چون شب تیره تیغ
برد دشت گردان گوان کشته بهر
برادر دگر جای گیتی خانه
برآمد همی موج دریای خون
شب تیره را گفتی ماند بجای

دو در دیده نگر برآمد خروش
بر شیر جوشن هم دشت و کوه
تیر داد باران زابر سیاه
چو ابری که باران او تیر تیغ
زمین گشتگان اندران رزمگاه
با اسب را برگستوان خانه
در آن اندر گشته از نهیب
فرو در موج گیتی و کیهان فراخ

از قطعات اوست

هر شب برم من بتو [illegible]
که تو شه پرم زانکه رو نهانی
بیا چو انگشت [illegible] دارم
[illegible] از جوانی [illegible] ازجوانی

رنگ رخسار زرد [illegible]
بجز حسرت و خون دل گران
بر آن بت [illegible]

بجوی [illegible]
[illegible] ان از جوانی
جوانی [illegible] یاد دارم

از رباعیات اوست

هر روز [illegible] در آمد [illegible] رفت
[illegible] و کیان [illegible] رفت
گر [illegible] عارض [illegible]

با آمد [illegible] رفت
[illegible]
گر [illegible]

گفتم [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible]

منوچهری

ابو النجم احمد بن یعقوب ... معروف به منوچهری دامغانی در اوایل حال از ندمای ملک المعالی
منوچهر بن شمس المعالی قابوس وشمگیر بوده چنانکه از دیوان او پیداست و از اینجهت ماخوذ به منوچهری
بوده پس از آن به غزنین رفته و به خدمت سلطان محمود و ... عنصری ... رسیده ... در ولایت
... است ... و ... [illegible]
کرده است : ... [illegible] ... منوچهری دامغانی
و در تخلص ... [illegible] ... است ... [illegible]
و ... [illegible] ... کافی و ... [illegible]
... بوده است ... احوال شاعر بسیار ... مختصر است
و ... [illegible]
... [illegible] ... لطف ... [illegible]
... [illegible] ... گرده است ... [illegible]
... [illegible] ... سلطان ... [illegible] ...
... [illegible] ... کرده است ... [illegible]
... [illegible] ... عنصری
... [illegible] ... کرده ... [illegible] ... بوده
... [illegible] ... است .

... [illegible] ... ۴۳۰ و ۴۳۲ ... [illegible]
منوچهری ... [illegible] ... کرده ... [illegible] ... در ادبیات ...
... [illegible] ... کرده است ... [illegible]
منوچهری ... [illegible] ... است ... [illegible]
و وصف طبیعت ... [illegible] ... است ... [illegible]
... [illegible] ... ایران ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... بودی ... [illegible]
... [illegible] ... در ادبیات عرب کرده است
... [illegible] ...
... [illegible] ... بوده
... [illegible] ...
... [illegible] ... اقران خود ... است
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... کرده است ... [illegible]
... [illegible] ... الفاظ ... [illegible] ...
... [illegible] ... است ... [illegible]

[library stamp]

وشی و قدح و می وار عالم وقت مطلع   تک دلبری کرسی وار کرد کمر پرواز

~~در وصف شراب هم منوچهری خاطر ما را شیفته ابراز قدرت~~

کرده ~~...~~ منوچهری بیش از

شراب داشته و این طبیعی است از او شاید مردم دیگر در خصوص

یک روی در حکایات و تنها به گفتن آن نپرداخته است

منوچهری بیک روی بیش از ... داشته و در تعریف شراب جلوه گر است. گویا از آن آورده

و تشبیهات لطیف که برده اگر چه ... از معاصران خود

بدون شک در این زمینه شراب داشته با شد در تعریف آن ... نخورده اند

ولی منوچهری شهرت و تشبیهات راجع به شراب را کاملاً از شعرای دیگر ربوده است

اگر در اینجا بخواهیم ... است که شاعری بدان قدرت ... این همه تعریف کند

سکرات نرده و در هر حالی را با تمام ... تعریف کرده هر چند که عقیده

... اخلاق ... ادبیات ... است ... بوجود

این ... تحت تأثیر محیط بهترین شعرای ایران ... حکایات ... گاهی صرف

ساده ... کرده و گاهی وقت تجدید ... این ... نکنند

~~صاحب راحة الصدور از یک ... در کتاب خود نام ...~~

شاعری در اواخر قرن ششم زندگی میکرده است که اسمش احمد

منوچهری ... کرده است و صاحب راحة الصدور در ذیل ... ان

از وی نام میبرد ~~...~~ و ... که ...

احمد بن منوچهر بدان ... بوده است ... با منوچهری ...

از این ... ابراز ... شده است

صاحب کتاب راحة الصدور در ذیل ... صاحب ... کتاب ... نام می برد

بنام شمس الدین احمد بن منوچهر شصت کله که در اواخر قرن ششم زندگی میکرده است

بعضی را عقیده بر این است که ... شصت کله ~~...~~ لقب ... داده شده

منوچهری ... منوچهری ... شهرت احمد بن منوچهر ~~...~~ را سبب شده

که لقب ... شده است . .

۱۴۵۷

[illegible]

ابوالحسن علی بن جولوغ فرخی در سیستان تولد یافته و در آنجا نشو و نما کرده است در علاوت بیان
و سلاست کلام و ابداع معانی بکر و مضامین دلپسند از نوادر زمان خود بشمار است شاعری غالب بیان و سبک را
در لطف و تقدّم مقام برای آیندگان به اسلوب [illegible] گرچه فرخی در نظم قطعات
گرانبهای در حوب و در قصیده دارای اسلوبی است که هیچ شاعری در غزل و بجمله از آثار او است
که تا در زبان فارسی نامور است نام وی [illegible] بدینجا خواهد بود .

فرخی از جمله مداحان خلف بن احمد بوده و در بیت آن در خدمت یکی از بزرگان میرسید
دهقان سیستانی [illegible] فرخی در وصف [illegible] شعری گفته بود که
از آن خوب گفته اسرار [illegible] تا اگر [illegible] شاعری [illegible] و با آن در قلعه
ترا است و دهقانان که تا چار شرح حال [illegible] در [illegible] نه باید گفت
تا [illegible] در صدور آن برآمد که خدمت کسی گزیند که از وی قدر بیش
دستگیری کند و از هر کسی جانب کار خود بسنجد تا اگر نه بزرگی و بزرگواری امیر ابوالمظفر چغانیان
ابوالمظفر احمد بن محمد شنیده بود گفته بود دلش بجانب او گراید و قصیده گفت در راه چغانیان
سیر کرد تا قصیده را وقتی بحضرت چغانیان رسید که امیر [illegible] بداغگاه
بود [illegible] فرخی خدمت عمید اسعد کدخدای امیر رسید و قصیده را بدو
خواند عمید اسعد با دیگر کسان که دیوان خطیر و [illegible] شعر خواندند و احسنتها
گفت امیر در داغگاه است و این قصیده را شعری بهتر در تعریف داغگاه بگوی تا پیش امیر برم
با خویشتن ببرم فرخی آن شب قصیده ای ساخت و صبح نزد عمید آورد

و آن قصیده اینست :

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار   پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

چون عمید اسعد قصیده را شنید متحیر ماند که این چنین شعر نگفته و فرخی را با خلعت و
دلخوشی چون خدمت امیر رسید و گفت ترا شاعری آورده ام که تا دقیقی روی بخاک
کشیده کسی مثل او نبود امیر فرخی قصیده را خواند او خوش برخاست و در وی تحسین کرد
و بخلعتهای گرانبها تشریف بخشید و مرتبه وی روز بروز افزوده شد ... و چندی شعر داد
و چون بر شعرا دیگر [illegible] در زمان سلطان محمود رفته و در شعر مقام یافت
و در سال [illegible] ۱۰ هزار بیت ... و دفتر شعر در سال ۴۲۹ مرده است

صاحب چهار مقاله در تذکره گوید که وقتی دولت چغانیان گرفته گردید و حکم بر دیگری
آن خطه رسید و بر فرخی آن روزگار ... و چون دولت سلطانی برسید
تنگدستی و تهی بر [illegible] رفت بواسطه تنگدستی خود را ناچار ترک کرد و برای خود
امان بازگشت و این قطعه را یادگار گذاشت

این قطعه نیز [illegible]   لطف ماکردیم [illegible] و دادی و داد

انوری در حق او نظری گوید : از ثنا خوانان خراسان چو شعر بوالفرج
وز غزلسرایان شعر هیچ چو نظم فرخی

ابو نظر عبد العزیز بن منصور العسجدی المروزی . از شعرای معروف دربار سلطان محمود بوده است
از اشعار وی بجز چند قطعه و غزل و قصیده ، چیزی نمانده است و ~~[illegible]~~ گویند دیوانش
دارای ... بوده است و ما اکنون نگارنده را صحت این قول معلوم نیست . لطفعلی خان
آذر در حق شاعر نوشته وی از شاگردان عنصری بوده . و برخی اشعار او را هم سنگ
اشعار عنصری دانسته و بالاترین اعتراف دارند . هر چند اشعار باقی مانده از وی کم است
و با این قدر ... استادی و قدرت این شاعر بزرگ را بخوبی نشان میدهد . ~~[illegible]~~ وی
در باب ... کلمه ... کلمه ~~[illegible]~~ انچه از وی ابیات منفرد و قطعه ...
... که ~~[illegible]~~ شاعر ... بوده ... شعر ... عجب
اشعاری ... ~~[illegible]~~ ... است و ... طبیعی و دلنشین است
معروفترین قطعه این شاعر را که تا جاودان ... کرده ، سلطان
محمود ... بدان ... یافت در ... و ... گرد
در ... اثر کرد :

ان ... که ... ، ...	...
...	چون ... زند ...
...	زد قطره ... ان ...
... قطره ...	چون ... فرو ...
... چون ...	از ... بر ...

ابوبکر زین الدین بن اسمعیل وراق هروی پدر اسمعیل وراق معاصر فردوسی بود و فردوسی
در موقع فرار از سلطان محمود غزنوی مدت شش ماه در خانه وی در هرات متواری بود و جامی هم
نام پدرش را محمد خان قزوینی [illegible] این بیت : گر بر زحمت دهم جنگی خسروا مسند اجداد [illegible]
بی جنون . احمق بیدم که ابیش جنون باشد . شرح حال این شاعر در کتب تذکره
که ما دیده ایم مختلف و اسلوب ذکر شده و تحت عنوان ... ذکر کرده بسیار مختصر است
که ما قزوینی ذکر کرده اند [illegible] [illegible]
و ازرقی هنگام وجود وی از خاک هرات بر خاسته و مداح شمس الدوله طغانشاه سلجوقی
بود و چون سلطان را اندک مرضی در باده بود [illegible] در مدح آن پادشاه
ازرقی الفیه و شلفیه را بنظم در آورده و بعرض سلطان رسانیده [illegible] و منظومه اخلاق
از نزد وی اهمیت روی در نظر سلطان افزوده شد و بعضی تألیف شده را بدانش به ازرقی
نسبت داده اند و داستان دریا لعنه و حدیث [illegible] اتفاق ذکر است (۱) و فقلاً [illegible]

نام قزوینی عبارت از این است : لطف مقاصد ازرقی در مدح دو تن از امراء آل
سلجوق بوده است یکی ابو الفوارس شمس الدوله طغانشاه بن الپ ارسلان
جغری بیک و دیگری امیرانشاه بن قاورد بن جغری بیک (قاورد پسر سلجوقی
سلجوقیه کرمان است) و امیرانشاه ملک [illegible] و [illegible] تاریخ وفات
الهام نکرده اند لذا تاریخ وفات وی معلوم نیست [illegible] القدر [illegible] این
که در موقع وفات سلطان امیرانشاه (۴۷۶) از کرمان قاورد [illegible]
توران در حیات بود . [illegible] عنصر ازرقی [illegible] در
و ... القباسات الحکمه

[library stamp]

و ایلکی تقی الدین کاشی وفات ازرقی را در سال ۵۲۷ می نویسد اشتباه کرده است
و ازرقی [illegible] وفات نموده است زیرا او [illegible]
که سال ازرقی بهدت [illegible] بود) [illegible] از سلاطین
سلجوقیه و سلجوقیه مانند ملکشاه و سلطان سنجر و از امرای ایشان [illegible] وفات
معاصر بوده [illegible] فرض است که اگر قول تقی الدین کاشی صحیح باشد باید ازرقی
[illegible] عمر کرده باشد . و [illegible] این است که ازرقی باید قبل از
سلطان ملکشاه یعنی ۴۶۵ وفات کرده باشد .

ازرقی در تشبیهات غریب و تصورات [illegible] موجود [illegible] طولانی [illegible]
[illegible] اشعار وی [illegible] رشید الدین وطواط در حدائق السحر در صنف تشبیه
گوید : [illegible] اشکال [illegible] اختراع کرده اند و تشبیه [illegible]
کردن چیزی که در خارج موجود باشد [illegible] انگشت [illegible]
[illegible] که هیچ [illegible] باشد [illegible] و هر که [illegible]
موجود است [illegible]
[illegible] و [illegible] حضرت است [illegible]
[illegible] الفیه و شلفیه [illegible]
[illegible]
[illegible] ۴۸۷ [illegible]
[illegible] ۴۶۵ — ۴۸۷ [illegible] خواجه عمید الدین ابو الفوارس [illegible]

اورا از زبان پهلوی به پارسی ترجمه کرد و این ترجمه‌ها از میان رفته است. در حدود سنه
۶۰۰ هجری بهاءالدین محمد بن علی بن محمد بن عمر الظهیری کاتب سمرقندی به وزیر سلطان
قلج طمغاج خان ... آن را از ... باز نوشته و در آن اصلاح
و تهذیب کرد (... تا ...) ... فقط یک نسخه از این کتاب در لندن در موزه
بریتانیا موجود است (... یک نسخه ...) ظاهراً
ازرقی همان ترجمه ابوالفوارس را منظوم کرده یا در صدد نظم آن برآمده است
ولی این نظم ازرقی به ما نرسیده ... الان هیچ اثری از آن در دست
و نسخه‌ای ... در سنه ۷۷۶ نظم ... و ناظم آن معلوم نیست و یک نسخه
از این نظم در کتابخانه دیوان هند (اندیا آفیس) در لندن موجود است و ...
نظم آن سست است.

اما کتاب الفیه و شلفیه نیز از کتبی است ... قبل از عصر ازرقی معروف بوده
ولی تألیف این کتاب با ازرقی ... است و ممکن است اندکی در آن دست
برده و برای طغانشاه اصلاح و تهذیبی کرده باشد

~~... ازرقی ...~~

~~... که ...~~ که در سال ۴۳۳

از طرف طغرل ... ~~...~~

~~...~~ ... شهر ... که ... این ...

~~...~~ ... است که ... ابران ...

برای ... ازرقی ... است ...

۴۸

قصیده‌ای خوش ... کرده و مطلع آن قصیده این است

بماند جشن عید ماه آذر   ... شاه مظفر   ... فاور ...

... دیدم ... بداد

در سال ۴۶۵ که الب ارسلان ... ملک‌شاه

... قاورد سلطنت را حق خود ... کرده ... لشکر ...

... عراق ... در حوالی ... به کرج ... رسید ... ملک‌شاه

... قاورد ... ایرانشاه و سلطانشاه دیگر ... قاورد ... کردید

و ~~...~~ دیگر ایرانشاه و سلطانشاه ... ایرانشاه

... در سال ۴۶۷ سلطانشاه ... بوده ... قرار

گرفته ... و ... سلطانشاه ...

... ~~...~~ ... ~~...~~ در ...

قاورد شاه ... ایرانشاه ... تا سال ۴۹۴

... بوده است. ... این چند ... به ...

~~...~~ ... ازرقی ...

این ... از طرف ~~...~~ ...

... ~~...~~ ... غیر طبیعی ... در ...

... ~~...~~ ...

... ~~...~~ ...

~~...~~ ... صاحب ...

اشعار دیوان امیر از اشعار یکی از شعرای [illegible] نمی دانند .

در بدیع گویند نقطه و عبارت را [illegible] چنانکه گوید در وصف [illegible] شاه

! امیر محمد بن [illegible] ~~[illegible]~~ و [illegible] و جنگ [illegible]

~~[illegible]~~ که بر اسب چنانکه امیر را قدرت حرف زدن نماند از آن [illegible]

امیری را خواند : گر شاه [illegible] یک زخم افکند تا آن [illegible]

که کشتی [illegible] آن زخم که کرد [illegible] در حضرت شاه روی

بر خاک نهاد .

[illegible] تشبیه را [illegible] و طوالت [illegible] در صدا [illegible] دیگر ادبای [illegible] رازی در المعجم

از آن را مورد مذمت خود قرار داده و تشبیهات [illegible] خیالی یا وهمی بوده اند

از جمله اقسام تشبیه شمرده اند ولی ~~[illegible]~~ برای ساخت

مقام [illegible] راجع به تشبیه [illegible] خیالی [illegible] : ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

تشبیه عبارت است از مانند کردن چیزی به چیزی که با هم آنها از [illegible] یک یا چند جهت

و تشابه است [illegible] ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible] ۱۵/۱/۴۲ [illegible]

تشبیه عبارت است از مانند کردن چیزی به چیزی که با هم آنها شباهت و تشابهی دارند ؛ [illegible]

از چند جهت [illegible] از تشابهی جهات زیرا در [illegible] و حرف [illegible] بلکه خواهد بود

مثلاً اگر گوییم [illegible] مانند گل لطیف است ~~[illegible]~~ [illegible]

واضح حقیقت ولی هیچ مجهولی را معلوم [illegible] الفاظ [illegible] در صورتی که

در تشبیه [illegible] و عظام آن چنانکه گوید : چهره مانند گل

یا چراغ است [illegible] غرض از ادای طراوت یا سرخی روی است ~~[illegible]~~

[illegible] از جمله [illegible] ~~[illegible]~~ و در شباهت [illegible] است [illegible]

که تشبیه [illegible] را [illegible] باید آنرا فهم کرده و صفت هم [illegible] ~~[illegible]~~

و در [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] دیگر شکل [illegible] :

طرفین تشبیه یا حسی است یا عقلی و از حسی ~~[illegible]~~ که حواس ظاهری آنرا

درک می کند و ماده آنرا [illegible] و در آنجا [illegible] تشبیه است)

(۱ و ابهام تشبیه را تشبیه خیالی گویند چنانکه شاعر گفته است :

۱) کان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و انسان را حس درک نمیکند زیرا که آنها در خارج وجود ندارند

ولی ماده آنها را که در [illegible] به حس درک [illegible] [illegible]

[illegible]

وجود ندارد زیرا [illegible] درک نمیکند ولی ماده آن که [illegible]

حس درک [illegible]

نمی‌شود آنها را درک کرد. مثلی است که حتی درک کرد و بعضی درک [illegible]:
چیزی مانند مرگ است. که به خود داده‌اند [illegible] ساختگی [illegible]
و در بعضی قسمت‌ها که ارادی می‌کوشید ~~[illegible]~~ اگرچه [illegible] داده‌اند [illegible]
چون درک نمی‌شد ولی اگر در خارج باشد [illegible] درک [illegible] [illegible]
المشرق والمغرب [illegible] و سفره رزق [illegible] اعزال.
با همه اینها غزلها به خود [illegible] آن [illegible] مهم است اما اگر
در خارج [illegible] درک [illegible].

~~[illegible]~~ و در حکم امروز ادبای اروپا [illegible] تشبیهات خیالی [illegible]
[illegible] از طرف هر ادیب بزرگ [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible] در شعرای معاصر ایران است [illegible]
[illegible] خیالی [illegible] تشبیهات [illegible] تشبیهات خیالی [illegible]
ولی در بعضی از تشبیهات [illegible]
[illegible] تشبیهات [illegible] سلطان [illegible]؟

[illegible]	[illegible]
شاه از خون [illegible] جام [illegible]	از دست [illegible] ساقی [illegible]
دست [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible]
واضح است که [illegible] [illegible]
[illegible] است [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] است [illegible]
~~[illegible]~~ [illegible] [illegible]
[illegible] است و [illegible] [illegible].
~~[illegible]~~ تشبیهات و [illegible] [illegible] است [illegible]
~~[illegible]~~
[illegible] [illegible] زبان است ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ [illegible] الفاظ و [illegible]
[illegible] است.
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]!
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ۵۵ [illegible] [illegible]
[illegible] ۵۵ [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

به بیدت زلیم

معدود برای تشبیهات ازرقی جامع رشیدالدین و آنچه او الف تشبیهات حسن است و در شمارد

در تشبیهات خیالی بیشتر دقتی کرده تا در تشبیهات حسی است

~~رشید الدین وطواط [illegible]~~ تشبیهات ازرقی را

برای ~~اینکه تشبیه بود را~~

رشید الدین وطواط تشبیهات ازرقی را برای اینکه بیشتر تشبیه به چیزهایی است که در خارج وجود ندارد

تقبیح میکند و صاحب المعجم شمس الدین محمد بن قیس نیز همان ایراد رشید را در کتاب خود تکرار

میکند، ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ این نقد، گفته‌اند این ایراد وارد است [illegible] در تشبیهات ازرقی

بی لطفی زده اند زیرا مقصود از تشبیه این است که خواننده و شنونده [illegible]

خود را بهتر دریابد و هم [illegible] تشبیه به [illegible] [illegible] را در که کردن

تشبیه کردن [illegible] به چیزهایی که در خارج وجود داشته باشد و لیکن [illegible]

تشبیه کردن جسم [illegible] از [illegible] [illegible] جواب را به اشاره

از [illegible] اگرچه [illegible] از [illegible] و اشاره از [illegible] در خارج وجود ندارد

ولی [illegible] و [illegible] هرچه در خارج موجود است [illegible] تشبیه خیالی

بهتر از تشبیه حسی [illegible] دارد [illegible] که گفته‌اند !

[illegible] دریای [illegible] [illegible] اگرچه دریای

[illegible] وجود خارجی ندارد ولی بهترین تشبیهات [illegible] تشبیهات

خیالی [illegible] شاعران [illegible] کرده [illegible]

تشبیهات دارند حتی [illegible] را [illegible] تشبیه کرده‌اند.

از قصیده ادیب در مدح [illegible]

باز دیگر بوستان گلشن شد از برگ و بهار — از فروردین بر آورد و ابر مروارید بار
گاه چون زلف آمد زان گل و ریحان — گاه مرجان زیور آمد زان عروس مرغزار
دست برین نقره با گره آورد و بسته — گرش گلبن لولوی تا شعر آورد گوشوار
در ربیع قطر آن حلقه از دریا بر شناختیم آن — برگ مرجان کوکب (۱) از هر جا بر آورد کوهسار
گوهر انجم نما و ژاله ها بر سنگ — آب خورشید نیلوفر بر دل آورد [illegible]
از دو لاله لعلی چون مروارید در چشم زلیخا — زنگی لاله های تیغ سوزان بر سر آورد صد هزار
خروش مرجان و هر گیاه چشم افعی — برشکفته است از گلی با دو سپید است از چنار
از نقش سنبل و [illegible] لعل و لؤلؤ [illegible] — قطره سا در چشم عاشق حلقه گیر زلف یار
آب دریا در گلستان آتش از جمرات — ابر [illegible] لاله از خشک عشق [illegible] هزار
گر برابر آسیم ریحان که آتش طراوت — طرفه گر ریحان هم آتش فروز نوبهار
بوستان از چشم ابر و دست باد آمد زلیخا — حلقه دارد و از شقایق نقش دارد در گلزار (۲)
دست شاخ از گل ها نقش چون دم طاووس — روی آب از ژاله پر کرده چون [illegible]
از نسیم باد [illegible] غنچه بر عنبر دهن — زر سرشک ابر دارد لاله پر لؤلؤ لب
خوید سبز و خرم گلبن بیدار [illegible] — خرمی از طبع پاک خواجه دارد دشت [illegible]

---

(۱) کوکب گیاهی در خشن [illegible] [illegible] دارد و زردان و تیغ [illegible] برگ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

(۲) گلزار [illegible] [illegible] نقش [illegible] صورت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نقش [illegible]
[illegible]

ابوالفرج : کرد و فرّ زلف او کشند — از فلک جز بنی دیگر نیست
پیش حلم تو آب نرم و درشت — پیش خرم ز برق تیز تگیست
کشته گرگیان زنده آزاد — باخره عیان زنده تا بندی
با غمی غول دید بر پایی — باکه سنگ یافت در قندیل
سنگ خوانات جنت عقرب — به کعادت یار روی و عوض

انوری : تا سپه آتش کشیده بر این — بر فلک جز بنی دیگر نیست
چرخ را رفت تو گفته قصیر — برق را فکرت تو خواهد تکبیر
هم آنکس که در سخن شاید — سوزه فن ریانه را نشاید
نیست سکم نیز و کس که جرا — سنگ آید زبانه بر قندیل
با لب تو یار لعد و لب — باد خفت بشنیه جنت عوض

ابوالفرج : رخی که بیازد و فرو خرد — عقلی دگر دو دل بطین
انوری : رعکس عطای سلیم بود — در حزدول اعدا فقر بطین

ابوالفرج = سالکی گذری لمع هوا یا دور کاش — گر حرکت بید بدی وقت دعا را
انوری : در پیچ رکاب کشند یا کی قرار — آن لحظه که وقت حرکت داد دعا را

ابوالفرج : جشن فرخنده فروردین است — روز بازار گل و نوروزی است
آب چون آتش عود افروز است — باد چون خاک عبیرآگین است
آب چون باده در جوش از باد — ابر پر کار حریر چین است

انوری : روز عیش و طرب بستان است — روز بازار گل و ریحان است
تو ده خاک عبیر آمیز است — دانه باد عبیرافشان است
نوبهار است جنیب روی نیز — راست چمن آژده مرجان است

ابوالفرج : خرد آیین کف راد او دید — مایه رزق جهان کف امیر است
انوری : کف دستی است که بر هم زدن — نام او تا باید هزار است
ابوالفرج : روشن تیغ دار و قلمش — گر چه تریاق بر صد ثنین است
انوری : آنکه در معرکه بحر بیان — قلمش بجر دم ثعبان است
ابوالفرج : نیست از عقل و علم او پنهان — هر چه در ستر لوح مسطور است
انوری : نحزه سرچانه قلمت — هر چه در نسخه لوح مسطور است

در اقوامی خشیه گوید :
هم از آن سان که ابوالفرج گوید — دور گار عصیر انگور است

ابوالفرج : هر چه بر عقل مشتبه گردد — کشف آن معجزه بیان تو باد
انوری : سخن را ان کلیم هادی کند — معجزه دست و آستین تو باد

سوسنقان حضرتا نکردی اقتدا کرده
گوید: [illegible]

ابوالفرج رونی

شاعر دوره ابراهیم غزنوی

ابوالفرج بن مسعود رونی از شعرای بزرگ قرن پنجم و از مداحان ظهیر الدوله سلطان ابراهیم غزنوی است. صاحبان تذکره او را [illegible] و لطف طبع [illegible] [illegible] دیوانش [illegible] است. [illegible] وی با استادان سخن [illegible] گویند که در صنعت [illegible] و اسلوب وی [illegible] کافی است که [illegible] انوری تتبع طرز او است. خود انوری هم [illegible] بوالفرج [illegible]

زند گاه با مجلس عالی در اوقات تام — چون ابر با سماحت آگه و چو دولت بر دوام
بوالعلا شی که نیست بیش از لفظ بوالفرج — [illegible] بدیدستم و [illegible] داشتم بس تمام
شعر خیزد [illegible] بحث آورده ام [illegible] — قلم [illegible] [illegible] از خاص [illegible]
چون [illegible] راضی نبودستم طلب [illegible] — در سفر [illegible] [illegible] و در حضر گاه [illegible]
[illegible] لفظ [illegible] — با کرم الدین [illegible] [illegible]
گفت [illegible] دارم یکی از اصحاب شعر او — [illegible] [illegible]
عزم دارم [illegible] خیلی [illegible] گرفت — شعر او [illegible] کم [illegible]

و در جای دیگر گوید: از ثنات خیر اوقات چو شعر بوالفرج — از عقوبت [illegible]
عشرت چو نظم [illegible]. و اگر بعضی از قصاید دیگر انوری را با دقت مطالعه کنیم خواهیم دید که از اشعار ابوالفرج جائی در انظار بوده است [illegible] الدین [illegible] حاجب [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] انتقال [illegible] که انوری این شعر را: گفته [illegible] صریر [illegible] بر [illegible] خواجه [illegible] و در [illegible] از ابوالفرج بوده است [illegible] و شعر ابوالفرج این است:
گفته [illegible] صریر [illegible] مرحبا مرحبا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] نیز در لباب الالباب که ترجمه [illegible] انوری [illegible]
تتبع طرح او (ابوالفرج) کردی و دیوان او [illegible] و در نظر داشتی و در آن قصیده که گفته است
[illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از شعر ابوالفرج بیرون [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] دیوان ابوالفرج که از قصاید و اوصاف معروف است [illegible]

حال ابوالفرج [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] این
[illegible] نیز انوری که [illegible] [illegible] [illegible] نظم [illegible] [illegible]
در شعر و [illegible] دیگر بر ابوالفرج [illegible] [illegible] با قدرت طبع که [illegible] [illegible]
اگر [illegible] [illegible] ابوالفرج [illegible] [illegible] را [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و دیگر [illegible] آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انوری [illegible] [illegible]
در [illegible] از اشعار ابوالفرج [illegible] [illegible] [illegible] الهام گرفته [illegible]

ابوالفرج گفته: [illegible] — [illegible]
انوری گفته: [illegible] — [illegible]
ابوالفرج گفته: [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
انوری گفته: [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

انوری در صفت [illegible] ابوالفرج را [illegible]

~~[illegible]~~ ابوالفرج [illegible]

[illegible] انوری [illegible]

[illegible] انوری [illegible]

[illegible]

[illegible] ابوالفرج را

[illegible] انوری گوید : [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

ابوالفرج گوید :

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ [illegible]

انوری گوید : جرم خورشید چو از حوت درآید بحمل | اشهب روز کند ادهم شب را ابلق

ابوالفرج گوید : روز [illegible] روز | ادهم [illegible] شب [illegible] ابلق

[illegible] انوری [illegible]

[illegible]

[illegible] انوری [illegible]

دیوان ابوالفرج [illegible]

ابوالفرج [illegible]

~~[illegible]~~

[illegible]

[illegible] در ۴۸۹ ه [illegible]

[illegible] ۴۹۲ ه [illegible]

[illegible] است . [illegible]

[illegible] رسیده است

وفاتش در سال ۵۴۴ یا ۵۵۴ اتفاق افتاده است دیوان او که حاوی ... است
در دست ... وی ... تتبعات دیوان را که ... حکیم سنائی ... بوده مجمع الفصحا
هم دیوان ... و ... شعرای معاصر ... نیز داده .

از منتخبات دیوان است

چون نفرت اسلام و نصرت داور ... زهر خدمت ... که ... به سفر ... هیچ بود ... بوده ... نوش

و سید بود ... مرا ... بره

مختاری غزنوی

عثمان بن محمد المختاری شاعری است که در اوایل حال عثمانی تخلص میکرده سپس مختاری را اختیار کرده .
قدرت بیان و سلاست گفتار ... قصاید ... و ... است ... غزل سروده و ... صنعت ...
بسیار داده و کم ... شاعری ... در فن ... بوده اشعارش ... از ... و تشبیه ...
... از ... اشعار ... ذکر ... الملوک از ... دوره ... است ...
از سلاطین عصر خود ... در اشعار ... اول ارسلان بن مسعود ابراهیم غزنوی (۵۰۹-
۵۱۱ ق) دوم برادرش سلطان بهرامشاه (۵۱۱ — ۵۵۲ ق) سوم ...
ارسلانشاه بن کرمانشاه ... از ملوک سلجوقی کرمان (۴۹۴ — ۵۳۶) چهارم
ارسلان خان محمد بن سلیمان ... از ملوک ترک خانیه (ق ۴۹۵ — ۵۲۴)
و بعضی از ممدوحین وی بنام ... از ملوک ... عضدالدوله ... سلطان ...
صاحب مجمع الفصحاء ... اشتباهاً ... ممدوح وی ... بوده عضدالدوله دیلمی ... کرده ...
عضدالدوله دیلمی در ۳۷۲ وفات کرده یعنی تقریباً ۱۸۰ سال قبل از وفات مختاری
حکیم سنائی ... شاهنامه ... بوده ... دیوان وی در دست ... و در ...
طبع شده است که از جمله ابیات ... اتفاق افتاده است :

... که ... تیر ... نظر ... تیر ... در چشم ... ندیدی
... ... اندازه ... تیر .

ناصر خسرو علوی .

ناصرخسرو یکی از حکما و متکلمین و دانشمندان معروف و در فن شعر در ردیف اساتذه درجه اول ایران محسوب میشود و طرز سخن وی و اسلوب بیانش [illegible]

[illegible]

[illegible] دارد . [illegible] از آن [illegible]

با شعر [illegible] ترجیح میدهد و در این باب گفته است : [illegible]

[illegible]

[illegible] زبان شعر با زبان نثر در هیچ عصری کاملاً موافق نبوده [illegible]

[illegible] زبان شعر را پیروی کرده اند ولی ناصرخسرو [illegible]

[illegible] در شعر بکار برده است . [illegible]

[illegible] قصاید [illegible] و حکایت و مدح آل علی [illegible]

[illegible] است . [illegible]

[illegible] شرح [illegible]

[illegible]

۵۸

(۱) [illegible] : یک شعر [illegible] پاک جان ، [illegible]

[illegible] حال [illegible]

[illegible] در سال ۱۳۴۱ [illegible]

[illegible] ناصرخسرو [illegible]

[illegible] ابو معین ناصرخسرو [illegible] المروزی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] المستنصر [illegible]

[illegible]

[illegible]

یکی از راه عبادان [illegible] بایران گذشته از طریق خان لنجان در اصفهان [illegible]

[illegible] ۴۷ [illegible] برادرش ابوسعید وارد

[illegible] . [illegible] را [illegible] حال [illegible] :

بنای وفای جهان اگرچه دراز است [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] گذر [illegible] [illegible] .

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] .

[illegible]

[illegible] آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] . [illegible]

[illegible] !

[illegible]

و [illegible] جهان [illegible] [illegible] [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] [illegible] از جمله [illegible] [illegible] حکم را [illegible]

[illegible]

[illegible] : [illegible] امام رضا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] برادرم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] . [illegible]

[illegible] .

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] . [illegible]

[illegible] .

با تحمل خوف ازاله بیرون آمده، خود ایشان را [illegible] ملک [illegible]
مرا باید که در برابر آن نفیر قرآن [illegible] حکم [illegible] ابوسعید [illegible] کرده
[illegible] یکبار [illegible] رفتیم در میان قوم فارسی [illegible] کرده و کلمات برای دفع [illegible]
در آن کار بردم. [illegible] سال [illegible] کار [illegible] که در [illegible]
[illegible] ابوسعید [illegible]
[illegible] رسیده است [illegible] عزت [illegible]
رسیده است. [illegible] پس از خواب غفلت بیدار [illegible] خود را در [illegible]
رساله گفتم.

[illegible] خود را به برادرش [illegible] وفات خود [illegible]
[illegible] خود را [illegible] خود را [illegible]
[illegible] روح [illegible]

[illegible] از اصفهان [illegible]
[illegible] از اصفهان [illegible]
ابوالحسن [illegible]
[illegible] ابوسعید [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] اوراست [illegible]
[illegible] وفاتش در سال ۴۳۱ ه بوده است

۶۰

[illegible] مجمع الفصحا [illegible] شرح حال [illegible] صاحب [illegible]
تولدش را در ۳۹۴ و وفاتش در ۵۳۴ و مدت عمرش را [illegible]
[illegible] ابوالفضل [illegible]
[illegible] بوده است.

[illegible] تاریخ [illegible] الفاکر [illegible]
[illegible] الفاکر [illegible] در ۴۲۲ وفات کرده. [illegible]
که در ۴۹۳ [illegible] است [illegible]

[illegible] تولد و مدت حیات [illegible] است
که وی در سال ۳۹۴ تولد شده است [illegible]
گوید: [illegible]
اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible] بوده است.
و مدت عمرش [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ... [illegible] و در ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

در ... [illegible] ... [illegible] ... کرده است

و ... [illegible] ... ناصر خسرو ... [illegible] ... است.

و در آنجا که ... [illegible] ... صاحب تقویم

از تاریخ دقیقی در سال ۳۸۱ ذکر است ... [illegible] ... که مخصوص تاریخ ... [illegible]

باشند.

راجع به نسبت ابو ... [illegible] ... شده است که معلوم بوده باشد ... [illegible] ... با

دقایق ... [illegible] ... کرده است ... [illegible] ... [illegible]

آل ... [illegible] ... نظر بعضی از اشعار ... [illegible] ... دارد مانند این بیت:

شاخ پر بادام از نجم ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

از ... [illegible] ... کرده ... [illegible] ...

... [illegible] ... کرده : هر که ... [illegible]

... [illegible] ... است.

... تصنیفات ناصر خسرو ... [illegible] ... سفرنامه، روشنایی نامه

سعادت نامه، زاد المسافرین، وجه دین، ... [illegible] ... خوان الاخوان

دلیل المتحیرین، دیوان اشعار ... در صورت قطعی ناصر خسرو اشعار ... [illegible]

... [illegible] ... که ... [illegible] ... : ... [illegible] ... دیوان ... [illegible]

... [illegible] ... عنصری ... را ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... مطبع ... [illegible]

در سمند [illegible] عکسم
بید اندر دشت [illegible]
[illegible] بر که چنین [illegible]
ابروی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هیچ [illegible]
برگ [illegible] آن [illegible]
[illegible]
آن [illegible]
اندوه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] چند [illegible]
حیران [illegible] امروز
امروز فراق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امروز
[illegible]
[illegible]
امروز [illegible]
[illegible]
گر [illegible]
[illegible]
گر [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
در هیچ [illegible]
[illegible]
گر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
گر [illegible]
[illegible]
برگ [illegible]

فخرالدین اسعد گرگانی

فخر گرگانی از شاعران دوره اول اسلامی ادبیات ایران بشمار میرود که در میان داستانسرایان مقامی ارجمند دارد
و در میان داستانسرایان منظومهٔ عشقی ویس و رامین بحدت بیان و رقت احساسات از اسلوب خاصی پیروی کرده
و در نظم داستان ... تأثیر کرده ... خود را
بیشتر زیبایی و ... در قالب الفاظ بوجود آورده است دیگر آنکه در ترکیب و تألیف زبان فارسی کوشیده که اصل
دیرینی بجز از فخر گرگانی بپایه فردوسی نرسیده است. از شرح حال این گوینده ... دولتشاه در
تذکرهٔ خود ... بیش ... مختصر است: محمد عوفی هم عادت او است بجز از ... پاره اشعار
منقبه و تحفه از شرح حال شاعر چیزی ذکر نکرده در موضع فخر نیز بهمان طریق اشاره کرده است الا
حب الله ... قرائتی که در باره وی کرده که از یک تحقیق شده است در این عبارت وی را ...
... فخری ... او فخرالدین گرگانی که از اماثل شعرای آن عهد است حافظ او که در
معانی لطیف محیط بود غیرت قدرت و محیط بود کمال فضل و صاحب هنر و ... ذکاء و ذوق
شعر او در تألیف کتاب ویس و رامین ظاهر و مکشوف شده است که حال شعر او در آن کتاب چنان
مشروح کردانیده است که ... زوال ... آن خاک ... بدو راه ...
غیر او ... در تشبیهات در آنجا ایراد کرده است مقدمات غیر از ... از تقدیم آن ...
و چه ... صفت ... از جمیع ... آن ... دیگر ...
چو ... یک قطعه نظم: بیا ... و ... ببرد ... یک ...
تا حق ترا ... آن ساغ خشک ... بار ...
... داشتم ... اکنون ...
روزگار ... ببیند ... ما ...

~~...~~ عبدالله شرفی در تاریخ گزیده در وقت تاریخ شعرا چنین می‌نگارد:
فخرالدین گرگانی معاصر سلطان طغرل بیک سلجوقی بود شعر بسیار دارد و کتاب ویس و رامین از نظمات
اوست.
صاحب الذریعه در این جمله کتابخانه: فخرالدین اسعد در فضل ادب است و طبرستان) در همین
... ... گر ... آنکه در ... و ... نظم ... تا ... در ... که ... و ... گرگان
که از ... در ... آمده ...
صاحب مجمع الفصحاء که ... در فضل ... و ... است زمان ... بوده ... محمود ... را
... بوده ... قصه ... که ... را در ... آن ...
... شرف ... کتاب ویس و رامین ... و ... سلطان ... کرده
... ویس و رامین ... است و ... ...
... کرده ...
اکنون ... را ... سلطان محمود سلجوقی ... عبدالله شرفی
که از ... سلطان طغرل ... و ... سلطان ... مدت ... بوده است
... در ... (...) ... ویس و رامین فخر گرگانی
ویس و رامین در ۴۴۰ ... کرده است. ~~...~~ ... تاریخ ... کتاب
فخر گرگانی ... معاصر طغرل ... ویس و رامین ... است ...
۱۸۶۵ ... ~~...~~ ... ... آن ...
... ... در ... ۲ ... ...

پاسخ دادن ویس دایه را

چو بشنید این سخن ویس دلارای
گرفتش خشم لختی [illegible]
بگفت ای دایه [illegible]
کند هر با تنی [illegible]
دل اندیشه گشته [illegible]
بهر جا [illegible]
بخشم نام چون [illegible]
گرو [illegible] جادوی
بدین گفتن چنین [illegible]
[illegible] ره [illegible]
[illegible] بهاری [illegible]
درخت [illegible]
شال [illegible]
بدو دایه [illegible]
چرا با جان [illegible]
بر [illegible] کار [illegible] کام

چو بر دو [illegible] زبانی
[illegible] فروغ [illegible] نام
[illegible]
گفتها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible]
مراد [illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible] کم [illegible]
[illegible]
دگر جان [illegible] دارم
چرا امید [illegible]
جان [illegible]

بدو گفت ای [illegible]
[illegible] جادوی [illegible]
[illegible]
بود [illegible] داور
[illegible] یزدان [illegible]
گفتها [illegible]
چرا [illegible]
[illegible] خویش [illegible]
[illegible]
چرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] جان [illegible]
جان چون [illegible]

(۱) [illegible]

[illegible]
[illegible]
اگر [illegible]
[illegible] جان [illegible]
مرا [illegible]
جان چون [illegible]
[illegible]
[illegible]

جان چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

(۱) [illegible]

اوحدالدین علی بن اسحق ؛ یا محمد بن محمد متخلص به انوری ، بنا بشهرت اصل وی از دشت ابیورد است از دهی که
آنرا بدنه گویند بجنب مهنه و این صحرا را دشت خاوران میگویند . و در اول حال خاوری [انوری] تخلص میکرد و بعد از آن باشارت
[illegible] خود را انوری کرد . اگر اغراقات و مبالغه‌های فاحش از اندازه در گفته‌ها بطبع و [illegible] را
قرآن گفت انوری از ارکان [illegible] است که [illegible] در میان شعرای [illegible] مشهور است و [illegible]
~~[illegible]~~ و گویند که : در شعر سه تن پیغمبرانند ~~[illegible]~~ [illegible] هر چند که لا نبی بعدی
فردوسی و انوری و سعدی ، هر چند که لا نبی بعدی ؛ از آن اشعاری که در آن اغراقات انوری بوده است .
~~[illegible]~~ [illegible] از قصاید [illegible] و قطعات [illegible]
دارد ، بعموم صاحبان تراجم احوال در اشعار وی نقش الفوز(?) و کلیه [illegible] بیان و فصاحت
کلام وی اقرار میکرده است ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ [illegible] انوری [illegible] و [illegible] او را بر [illegible] ظهیر الدین [illegible] در قصیده [illegible] و [illegible]
[illegible] ترجیح میدهند ، [illegible] انوری [illegible] را ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ بحکم انوری [illegible] بوده و [illegible] صنایع لفظیه [illegible] است
چنانکه [illegible] وی [illegible] و [illegible] هر که [illegible] و [illegible]
موجود است . ~~[illegible]~~ [illegible] انوری [illegible]
[illegible] و با [illegible] ~~[illegible]~~ ؛ [illegible]
[illegible] انوری [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
که [illegible] سلطان سنجر [illegible]
[illegible] قصیده [illegible] که [illegible] است : [illegible]
[illegible] قصیده [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] قدرت داری ؛ [illegible] :

[illegible] در جهان [illegible] در عالم [illegible] . [illegible]
[illegible] در [illegible] بود .
[illegible] و [illegible] انوری در عصر سلطان سنجر
انوری در [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] و [illegible]
و [illegible] بوده است . [illegible] قصاید [illegible] صاحب [illegible]
~~[illegible]~~ و این قصیده [illegible] نقل میکند :
حکایت کنند که در زمان انوری [illegible] سلطان سنجر [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] انوری حکم کرد که [illegible] و [illegible] را [illegible]
[illegible] و [illegible] بگیرند [illegible] و [illegible]
[illegible] اتفاقا [illegible] انوری [illegible] بر [illegible]
[illegible] صباح سلطان سنجر انوری را [illegible] و [illegible]
انوری [illegible] . اتفاقا در آن [illegible]
[illegible] انوری در این [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] انوری [illegible]
[illegible] که [illegible] انوری [illegible] و [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] این قصیده [illegible] : [illegible]

و فرید کاتب در بیان سلطان حکم انوری گوید :

گفت انوری که از اثر بادهای سخت / ویران شود عمارت و کوه و کمر همی

در روز حکم او نوزیدست هیچ باد / یا مرسل الریاح تو دانی و انوری

و در قصیده دیگر که مطلع آن را [illegible] ... بترتیب [illegible]

[illegible] اجتماع سیارات در برج میزان در سال ۵۸۱ — ۵۸۲ بوده است [illegible] سلطان سنجر

~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] اجتماع سیارات سبعه در میزان ذکر کرده است [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] در زمان سلطان سنجر بوده است [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] گوید : [illegible] از [illegible] [illegible] است .

[illegible] گوید : این [illegible] انوری است [illegible] ~~[illegible]~~

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] .

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] سلطان [illegible] ابوالمظفر [illegible] گوید

[illegible] [illegible] داشته‌اند [illegible] داشته‌اند [illegible] [illegible]

[illegible] داشته‌اند [illegible] کرده‌اند [illegible] داشته‌اند

[illegible] [illegible] [illegible] داشته‌اند [illegible]

[illegible] داشته‌اند [illegible] داشته‌اند

[illegible] داشته‌اند [illegible]

[illegible] داشته‌اند .

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] ؟ !

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اجتماع سیارات در برج میزان [illegible]

[illegible] انوری [illegible] بوده است ~~[illegible]~~

[illegible] .

وفات انوری را مختلف نوشته‌اند . [illegible] ۵۵۶ — [illegible] ۵۴۷

[illegible] ۵۴۷ — [illegible] ~~[illegible]~~ ۵۴۹ [illegible] ۵۴۹

[illegible] ۵۸۵ — [illegible] ۵۸۷ [illegible] ۵۹۲

[illegible] ۵۸۵ — ۵۸۷ .

[illegible] تاریخ حیات [illegible] ۵۹۰ [illegible] ~~[illegible]~~

~~[illegible] ... شوخی [illegible]~~

– نسبه شعر ساید که انوری سرایی هجوی گفته از زبان حکیم [illegible] که اثر انوری [illegible] .

مجید از دیوان [illegible] آمده [illegible] . ۵۶ [illegible] ساخته کرده : [illegible]

گفت [illegible] که [illegible] ۵۳۳ [illegible] ۵۶۰ [illegible]

[illegible] شاه [illegible] کرده است . [illegible] [illegible]

انوری شیخ [illegible] بوده است . [illegible] بوده است : [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] .

سعدی

قصیده در نقیض [illegible] سعدی [illegible]

گفت [illegible] که [illegible]

[illegible] پس آن [illegible]

قصیده [illegible]

[illegible] [illegible]

کسائی

حکیم مجدالدین ابوالحسن کسائی (صاحب [illegible] رساله ابوالحسن الکسائی المروزی [illegible]

[illegible] فراغت طلب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

گوید ناصرخسرو در دیوان خود گاهی ازوی [illegible] اسم می برد [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آنچه راجع [illegible] است در سنه ۳۴۱ متولد شده و [illegible] ۳۹۱

هم زنده بوده است [illegible] [illegible] [illegible]

در مرثیه [illegible] گفته است

(۱) [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] گفته است

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

منوچهری

ابوالنجم احمد بن یعقوب (قوص بن احمد) شصت کله و وطنش بلخ یا دامغان بوده
از شعرای طراز اول پیشروان ایران است در تشبیه سازی مانند یک نقاش زبر دستی از زیباییق
~~[illegible]~~
[illegible] است که هر چیز را بچشم خود دیده [illegible] [illegible] در اصول [illegible]
و دیوانش غالب اشعارش با تشبیهات طبیعی مطرز است . وفاتش در سال ۴۳۲ – ۴۴۰
اتفاق افتاده است .

[stamp]

[stamp]

فرخی سیستانی

ابوالحسن علی بن جولوغ فرخی در سیستان تولد یافته و از کودکی ملازمت دهقانی صدر شد که ملاحی
کی از بزرگان را اختیار کرده جانب چغانیان رهسپار گردید نزد ابوالمظفر احمد بن محمد چغانی
رسید قصیده داغگاه خود را در حضور او بسرود و مقبول افتاد سپس بخدمت سلطان محمود رسید
و در جزو شاعران مقرب قرار گرفت در عهد دولت سلطان مسعود هم مقدم و دارای مقام بلند و صاحب
منصب از لوازم زمان خود بود . ~~قصایدش بسیار فصیح~~ است که شیوه وی در نظم از ابتدا تا
دور و کم شعر و عجایب . قصایدش نامه غزلیات بسیار سلیس و فصیح است وفاتش در سال ۴۲۹ هجری
اتفاق افتاده .

اسدی طوسی

~~ابو نصر احمد اسدی طوسی بن ابو نصر~~ علی پسر ابونصر احمد طوسی تخلص به اسدی
چون پدرش نیز اسدی تخلص داشته است فلذا صاحبان تذکره‌ها ~~احمد~~ پدر و پسر را به یکدیگر
پدر و پسر را سوا از هم تشخیص نداده ~~شرح حال هر دو~~ احوال هر دو را به یکدیگر مخلوط کرده‌اند
پدر وی در زمان سلطان محمود ۴۲۱ – ۳۸۲ وفات کرده ولی خودش
تا حدود ۴۶۰ زنده بوده. اسدی قبل از ۴۵۶ به نخجوان رفته
به شوق وزیر ابودلف گرگی پادشاه اران نظم گرشاسب‌نامه پرداخت
در دو سال آن را اتمام کرده است و بعد از اتمام آن فرهنگی تألیف ~~کرده است~~ کرده
که به لغت فرس اسدی معروف است. ~~بعضیها~~ برخی از روی اشتباه تصور کرده‌اند
که گرشاسب‌نامه اسدی قویتر از شاهنامه فردوسی است برابری نه دقیقی را نه
که از آن هم فصیح‌تر است. ~~اسدی طوسی ابو نصر~~ بر پیشانی ~~سکه~~
~~...~~ است هر چند که اسدی تحریر شعری ~~...~~ بوده
او در شعر قصیده و مناظره استاد و در تلفیق الفاظ ~~...~~
~~...~~ غایت مهارت داشت اما از حیث روح و ذوق شعری از مقام اطلاع
و غور در کتب نحوی است. اسدی در شعر حکایت لطیفه و دوبیتی ایراد کرده
در حقیقت ادبیات را ... است.

دانش و آز

چنان بد [illegible] کسی خواسته · که تا [illegible] بدانش گماشته · چو از [illegible] بود [illegible] · رهاند [illegible] از [illegible]

[illegible] · چو [illegible] · ز دانش [illegible] جهان [illegible] · [illegible] ایران

گرامی تر از دانش [illegible] · [illegible] دانش [illegible] · هر آنکس که ایران [illegible] · [illegible] کار او [illegible]

ز خویشی روان [illegible] · که جز [illegible] دگر · بود هر دو [illegible] · [illegible]

[illegible] دانش [illegible] · که چندین [illegible] · بود مرده [illegible] که [illegible] بود · که بی دانشی [illegible] بود

[illegible] از گنج دانش [illegible] · [illegible] · [illegible] · [illegible] دانش [illegible]

روان [illegible] · ببینند [illegible] · [illegible] دانش [illegible] · [illegible] دانش [illegible]

ببیند [illegible] دانش [illegible] · [illegible] · [illegible] · [illegible]

خیام

حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام یا خیامی نیشابوری یکی از بزرگترین دانشمندان و
حکما و منجمین قرن پنجم بود در مراتب علمی و دانش وی باندازه بوده که او را تالی
ابوعلی سینا و شیخ ابوالعلی میدانند. حافظه خارق العاده داشت و اشعار چندی منسوب
جای آن دارد که ایرانیان بوجود او افتخار کرده و نام همشهری را با ادبیات تقدیر و احترام بگیرند
حکیم در غیر اواخر شهرت بسزائی یافته در ریاضیات تألیف الفیه عربی ترجمه شده است
در حالیکه شهرت وی در سایه رباعیاتش بوده نه مراتب دانش بلکه عمده این اشتهار را مدیون است
که ادوارد فیتز جرالد Edward Fitz Gerald
که از شعرای نام انگلستان است رباعیات وی را ~~...~~ بشعر انگلیسی که
در نهایت سلاست و فصاحت بوده ترجمه کرده و در سال ۱۸۵۹ در لندن منتشر ساخت
این ترجمه باندازه جالب توجه عموم شده و حسن قبولی یافت که چندین مرتبه در امریکا
و انگلستان بطبع رسید و دلیل همان است که عمر خیام هم دارد و ارباب سخن و شعر او را ستایش
هر چند که رباعیات عمر خیام بواسطه سبقه لطفی از نویسندگان یا ادبای
دیگران الحاق و شاید فرع بر صحیح جلوه یافته باشد با وجود یک نکته که بقالب و اسلوب
از نزدیک است میتوان بطور قطع رباعیات وی را تشخیص داد
در ~~...~~ عمر خیام در رباعیات بی نظیر و دلنشین خود
فکر جدید و روشن را وارد کرده است که افکار دیگران در مقابل آنها چنان
کدر و بی رونق است که ... جلوه برق و ...
الهم روح رباعیات خیام عبارت از بی قیدی در دنیای ...
و عقاب ندارد. برخوردار شدن از حیات ... با عبارات ...

کوشش زیاد میکنند . در سنه ۱۸۹۲ در لندن انجمنی تشکیل یافت بنام عمر خیام کلوب
و سالیانه [illegible] چند نفر از ادبا جمع اند . در سال ۱۸۹۳
انجمن مذکور با رسوم و تشریفات شایان دو بوته گل سرخ بر سر قبر فیتزجرالد مترجم
رباعیات نشانیده [illegible] که [illegible] کتیبه ذیل بر دو [illegible] نصب کردند :

این بوته‌های سرخ که در باغ کیو Kew Garden پرورده شده تخم آنرا
ویلیام سیمپسن W. Simpson از سر قبر عمر خیام در نیشابور آورده بود
بدست [illegible] ادوارد فیتز جرالد از جانب انجمن عمر خیام غرس شد
در ۱۷ اکتبر ۱۸۹۳ .

از تصنیفات عمر خیام کتب ذیل را مورخین ذکر کرده‌اند

۱ رساله در جبر و مقابله ۲ رساله فی شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس
۳ زیج ملکشاهی ۴ مختصری در طبیعیات ۵ رساله در وجود
۶ رساله در کون و تکلیف ۷ رساله [illegible] [illegible]
۸ رساله [illegible] [illegible] .

وفاتش را در سال ۵۱۷ نوشته‌اند .

از رباعیات او .

از جمله رفتگان این راه دراز باز آمده کو که تا بگوید راز زنهار در این [illegible] از [illegible] نیاز
چیزی نگذاری که نمی‌آیی باز — ای [illegible] [illegible]

[illegible]

قومی متفکرند در مذهب و دین
جمعی متحیرند در شک و یقین
ناگاه منادی درآید ز کمین
کای بیخبران راه نه آنست و نه این

—

در دایره‌ای کامدن و رفتن ماست
او را نه بدایت نه نهایت پیداست
کس می‌نزند دمی در این معنی راست
کاین آمدن از کجا و رفتن بکجاست

—

دارنده چو ترکیب طبایع آراست
باز از چه قبل فکندش اندر کم و کاست
گر زشت آمد این صور عیب کراست
ور نیک آمد خرابی از بهر چراست

—

از آمدن و رفتن ما سودی کو
وز تار امید عمر ما پودی کو
در چنبر چرخ جان چندین پاکان
میسوزد و خاک میشود دودی کو

—

چون نیست حقیقت و یقین اندر دست
نتوان به امید شک همه عمر نشست
هان تا ننهیم جام می از کف دست
در بیخبری مرد چه هشیار و چه مست

—

دریاب که از روح جدا خواهی شد
در پرده اسرار فنا خواهی شد
می نوش ندانی ز کجا آمده
خوش باش ندانی بکجا خواهی شد

شاعر فحل و مبدعی است که در نسج الفاظ و افکار و معانی [illegible] در عصر خود بوده که
می‌توان گفت از حیث قدرت بیان و ایراد مضامین بکر [illegible] نظیر [illegible] است
است [illegible] چند نفر از استادان مسلم سخن [illegible] سخنوران نامی ایران بزرگی [illegible] گری او [illegible]
[illegible] را اگر [illegible] نظامی [illegible]
تنها ایرادی [illegible] در واقع [illegible]
[illegible]
در ایراد تشبیهات [illegible] و استعارات [illegible]
رقابت [illegible]
در فن [illegible] و ایراد تشبیهات و استعارات لطیف [illegible] لطیف است که کسی را با او
رقابت با وی ممکن نیست چند نفر از استادان سخن [illegible] خمسه [illegible] وی را
که حقیقت گنجینه بلاغت و مجموعه فصاحت است [illegible]
کرده‌اند [illegible] نظیره گفته‌اند [illegible] است [illegible]
اما بر نظامی افزوده‌اند و از مقام خود کاسته‌اند [illegible]
[illegible] تنها ایرادی که به شاعر نظامی گنجه ایمن است که فوری ظرف تقلید را الزام کرده است
که اگر این تقلید را مفید است تاثیر بوده که نظامی خود را اولین شاعر [illegible] ایران معرفی کند.
تقلید نامی ایران عالی پر [illegible] در فن [illegible] شعر [illegible] و اگر [illegible] خود [illegible]
است خود را [illegible] و نظامی [illegible] قدم [illegible] است
[illegible] نظامی در تقلید و تحریف شعرای دیگران [illegible]
[illegible] که [illegible] خوار [illegible] دیگران گردد [illegible]

عقیده‌سی راسخ ذات صاحب اخلاق حسنه و خصائل حمیده بر ذات [illegible]
وفات و قناعت گذران ایدی [illegible] ادراکی [illegible] قوه‌سی [illegible]
دقیقه ارتقات و تقوای [illegible] وارد ایدی [illegible] ادب [illegible] حق
تحسیله [illegible] حیث [illegible] بود و جای دار [illegible] وجودی افتخار ایده‌رک
اسم [illegible] الله [illegible] آتی [illegible] تعمیر
[illegible] وفاتی [illegible] ۹۸ د اتفاق دوقشدر [illegible]
[illegible] ارشادلری [illegible] عصر [illegible] .

حکیم سنائی

مجدالدین ابوالمجد مجدود بن آدم غزنوی یکی از شعرای بزرگ متقدم است و ~~[illegible]~~
در مراتب تصوف دیوان [illegible] در غزنه [illegible] بود که جلال الدین [illegible] در بار وی [illegible]
گرد [illegible] از حکیم غزنوی [illegible] ودر [illegible] عطا [illegible] بود
و [illegible] وعظ را [illegible] اگر [illegible] ~~[illegible]~~ که
مداحی سلاطین را ترک کرد روزی در [illegible] حضرت امیر [illegible] ترک مداحی گفت و به عبادت
خواجگی عزلت گزیده [illegible] توحید [illegible] و تصوف کرد معروف که بهرامشاه
غزنوی خواست خواهر خود را به نکاح وی درآورد اما وی [illegible] جواب داد:

من نه مرد زن و زر و جاهم به خدا گر کنم و گر خواهم
ور تو تاجی دهی ز احسانم به سر تو که تاج نستانم

برخی وی را از مریدان شیخ احمد غزالی و جمعی از معتقدان شیخ ابو یوسف یعقوب همدانی دانسته اند.
سنائی [illegible] در [illegible] شعرای [illegible] از [illegible]
[illegible] حدیقة [illegible] دارد [illegible] نیز [illegible]
~~[illegible]~~
[illegible] در [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] است [illegible] نیز [illegible]
[illegible] حدیقة الحقیقه است در حکمت [illegible] وفاتش را [illegible]
در سال ۵۲۶ — ۵۴۵ — ۵۷۰ — ۵۹۰ نوشته اند

برگ بی‌برگی نداری لاف درویشی مزن — رخ چو عیاران نداری جان چو نامردان مکن

یا برو همچون زنان رنگی و بویی پیش گیر — یا چو مردان اندر آی و گوی در میدان فکن

چند چون کرمان به زیر بار طبع ... — جان چو کبک اندر ... سینه ... بر

هر چه بینی جز هوا آن دین بود بر جان نگار — هر چه یابی جز خدا آن بت بود در هم شکن

درد دین خود بوالعجب دردیست کاندر وی چو شمع — چون شوی بیمار خوشتر گردی از گردن زدن

هر خسی از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد — درد باید عمر سوز و مرد باید گام زن

قرنها باید که تا یک کودکی از لطف طبع — عالمی گردد نکو یا شاعری صاحب سخن

سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب — لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

ماهها باید که تا یک مشت پشم از پشت میش — صوفیی را خرقه گردد یا حماری را رسن

هفته‌ها باید که تا یک پنبه دانه ز آب و گل — شاهدی را حله گردد یا شهیدی را کفن

مدتی باید ... که تا ... — تا که در جوف صدف باران شود دُر عدن

صدق و اخلاص و درستی باید و عمر دراز — تا قرینی حق تو گوید صاحب ... قرن

رهبر ... ترک ... سر را — ... طبیعت رخت ... بندند از

جان نثار در راه ... — تا شوی ... دین وطن

سنایی ... گر چه ... آفتاب ... روشن است ... او را
... نادیده ... .

نصرالله منشی

ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید معروف بمنشی یکی از منشیان زبردست و بلیغ کلام
بی‌نظیر بوده در نثر فنی مقتفی و منتخب ادبا از تألیفات وی و شعرهای جسته جسته ای بعدها
نیز باید ولی صاحب منشآت نبوده ترجمه کلیله و دمنه قدرت بیان و سلاست مقال او معرف
شایان است هر چند که صاحب کتاب ... در اواخر جلد ... نام نصرالله
منشی را ذکر کرده و ... مورد اختلاف قرار داده است ولی براین نکته تردید و شبهه
در فصاحت و بلاغت نصرالله معروف بمنشی ... صاحب ترجمه
کتاب کلیله و دمنه با نام ابوالمظفر بهرامشاه غزنوی ترجمه کرد از عربی بفارسی ترجمه کرده است
و قوی که ... داشت در زمان خسروملک ... مجبوس ... براه ... اوراق
وزارت و جاه را در حبس کرد ... پادشاه و ... :

ای شاه مکن آنچه بپرسند از تو — روزی که تو در آید که ترسند از تو — فرزند سرای ملک ...
تو جان ما ... بپرسند از تو

... دستگیر کرد و مدتها مجبوس بود تا آنکه امر با عدام وی صادر گردید
شبی که ... در رقت وداع جان این رباعی بزبان راند :

از مسند عز اگرچه ناگه رفتیم — حمدالله که نیک آگه رفتیم
رفتند و شدند نیز آیند و روند — ما نیز به تک همیم رفتیم

ملکی که ز رنگ و بوی دارد هوسی — ... دیگر ... است
در نعمت که جان ما بود وارد ... — ... در دنیا نم ... دستی

جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی از شعرای معروف قرن ششم هجری است [illegible] اصفهان

از مداحان بزرگ [illegible] خاندان [illegible] که در آن زمان [illegible] است

ریاست داشته بوده است در خصائص جمال الدین نقص [illegible] با نقد [illegible] کرده

مرتبه او را از حد خود خیلی بالا برده نیز آقای سعید نفیسی [illegible] معروف

خود او در مجله ارمغان (سال ششم شماره ۲ و ۳ - ۴) در شرح ترجمه حال

وی [illegible] قدرت بیان شاعر و [illegible] را به درجه [illegible] نگاشته [illegible]

از خود جمال الدین تقلید کرده [illegible] و [illegible] این [illegible]

را بعضی صواب شمرده است چنانکه در صفحه ۱۶۰ می نویسد: «در این [illegible]

بین در عصر [illegible] را با وی یارای برابری نیست و خود نیز در بیتی در قصیده

خود خطاب به خاقانی گفته است:

اگر شعر و شعری زنده در ایام [illegible] [illegible] [illegible]

و در خور آب لطف از این [illegible] که بگذرد وی بر دیگران [illegible]

خواهد بود همان طور که خود در قصیده گفته است:

[illegible] خوب [illegible] لطف [illegible] [illegible]

با [illegible] هم او در [illegible] و فصاحت بیان شاعر [illegible] و [illegible]

[illegible] با [illegible] کلام وی [illegible] اما در [illegible]

با [illegible] و [illegible] که [illegible] است

ازان جهت بوده بیاید که دو نسخه و ترجمه های ~~شرحی~~ در درج کرد آن مشرق [illegible]

قصه ده دو بیت ~~[illegible]~~ آن نا نوشته از گفت اشعار و دیگران نقل میباید

الفاظ ~~[illegible]~~ الدعج از شعرای طراز اول محسوب شده [illegible] بر خوردن دیده است

تا چه زینت درج طلال با نها ~~[illegible]~~ بجمله [illegible] از شعرای

اول اصفهان بوده ~~[illegible]~~ و در بیمارستان شده است عمرش بیش [illegible] از طریق

شاعری بوده ~~[illegible]~~ ضعیف شده است اتفاق بوده که در دو جلد بوده است

دیوانش [illegible] ۵۸۸ اتفاق افتاده است از سلاطین سلجوق جمله را مدح

کرده است که آخر انها ابو طالب طغرل سوم است .

از ابیات قصیده اوست

دریغ تو [illegible] رنگ و خون و [illegible] دانه در — فراکیم [illegible] جفا [illegible]

آه زینی [illegible] اکنون برادرم گرد — [illegible] گره آتش بر [illegible]

تا [illegible] [illegible] فلک — [illegible] آتش [illegible]

چو [illegible] زمین [illegible] — که [illegible] صبرم [illegible]

رسید [illegible] و [illegible] — [illegible] [illegible]

[illegible] — [illegible] [illegible]

بر [illegible] خواه [illegible] — چو [illegible] خنده [illegible]

[illegible] تیر [illegible] — [illegible] [illegible]

ز [illegible] — [illegible] [illegible]

زاد [illegible] — چو [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] — [illegible] [illegible]

[illegible] — [illegible] [illegible]

بد آن [illegible] خوان [illegible] — [illegible] [illegible]

که [illegible] — [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

نه خاک منصم بر آتش غرور گماشت | نه آب آتش [illegible] دریای کرم افزود
مرا ز اصلح طبعی غرور اندک | نه ز آتش ز اصلح تیز و شعله کرد
نه از تو اضع با نم ربیع روی لبوی | نه صحم با نم خوردن نهفتن بودت جود
اگر حکایت تسو سنبد و قفقه ز | تشنه ز جود دوای لبوها ما خود
نجم عشق تکه جمع آیا تسبیح‌ها | دام قلیم‌ها ست دم دوای [illegible]

لمؤلفه رباعیات اوست

گر شد ز همی ازای دامی باید آست | این عیب کمال نیز زمانی باید آست
در اسینه دارا تنگ و حید تنها ست | چی اسینه رسی اینجا با دراست

٤ دوره مغول تا ظهور تیموریان تا ظهور سلسله صفویه

~~دوره [illegible]~~ این دوره از [illegible] خود از سال ۶۱۶ تا ۹۱۱)

~~[illegible]~~

~~[illegible] ایران از سال ۶۱۶ تا [illegible]~~

~~[illegible] ۶۱۶ [illegible]~~

~~[illegible] ایران [illegible]~~

در سال ۶۱۶ در [illegible] مملکت ایران، سلطان محمد خوارزمشاه بود لشکر مغول مانند سیل [illegible] روی بایران گذاشت سلطان محمد با اینکه با چهار صد هزار لشکر مقابله برخاست [illegible] در یک جنگ خورد [illegible] تا تمام بزرگان [illegible] شهر [illegible] ایران [illegible] و جزیره [illegible] ترک حیات گفت [illegible] تاریخ ایران روی [illegible] ایرانی را [illegible] تا [illegible] است [illegible] از [illegible] دیگر [illegible] اسلام [illegible] گردیده است [illegible] ایران [illegible] [illegible] ملت [illegible] شاهنشاهی [illegible] تا [illegible] نظر از [illegible] تجربه [illegible] [illegible] ایران [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] است که جمله [illegible] وصفات [illegible] بوده باشد و در عصر [illegible]
[illegible] شعرای نامدار و [illegible] به نظیر [illegible] و [illegible] کرده اند که
از جمله [illegible] شاعر [illegible] و [illegible] الدین [illegible]
و [illegible] و غیره :

[illegible]

[illegible] اگرچه [illegible] بر [illegible] از شعرای [illegible]
[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] از شعرای [illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] که [illegible] دارد [illegible]
و [illegible] است که [illegible]
[illegible]

از شعرای نامی این دوره [illegible] ملک اصفهانی است

ملک الشعرای [illegible] بر [illegible] علاوه [illegible] در اصفهان [illegible]
[illegible] هر چند [illegible] از [illegible] ترجیح [illegible]
و [illegible] اکثر [illegible] است [illegible] که ملک الدین [illegible]
[illegible] که ملک الدین
[illegible] اصفهان [illegible] و از کثرت [illegible] !

[illegible]
[illegible]

[illegible] زیرا [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] ملک الدین [illegible]
[illegible] این [illegible] :

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از آثار راحت

جانم رود و چشم تو باز آید از عتاب · یارب چه دیده خواهم از این چشم پر ز آب · افسانه‌ای که چو در خواب
بودش به یغما خاطر و بر دلش عذاب · گوید نگفت به تو چون پر [illegible] · دیدم که چشم خویش که [illegible]
مانند شکوت سطر لب رخ شد · ای [illegible] شکوه تا ابر دیدار بر آب · در اضطراب مردم چشم [illegible]
در بیخ شکوت طپیدن فکند تاب · خود زان شد ابر [illegible] درد دل را · و اکنون [illegible] نظر [illegible]
چشم اندرم چشم نیفتد که کرد · از حسرات گنجی چشم انتخاب · [illegible] درون چشم [illegible]
هجران شب هجر تو [illegible] · [illegible] چشم [illegible] · ای [illegible] وصل [illegible]
چشم [illegible] شکفته [illegible] · هر گز [illegible] چون [illegible] و گلاب · [illegible] و [illegible]
اشک ز آب چشم چو [illegible] · کوری [illegible] نخواهم [illegible] · [illegible] آن [illegible]
منظر [illegible] چشم [illegible] · [illegible] در [illegible]

(۱) [illegible] اضطراب که [illegible] اضطراب [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] رفیق [illegible] مانند [illegible]
[illegible] اضطراب [illegible]

* تا [illegible] گه [illegible] · [illegible] دوستم [illegible]
[illegible] که تا [illegible] لطف خویش · [illegible] [illegible]
[illegible] گرچه [illegible] · [illegible]
[illegible] · [illegible] آن [illegible]
[illegible] · [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] این [illegible] در [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] : [illegible] · [illegible]
[illegible] · [illegible]
[illegible] محراب [illegible] · [illegible]
[illegible] · گر [illegible] · [illegible]

[illegible] · [illegible]
[illegible] · [illegible] · [illegible]
[illegible] · [illegible] .

وفاتش در سال ۱۳۳۵ [illegible]

۲۰

عطار نیشابوری

فرید الدین ابو حامد محمد بن ابی بکر ابراهیم مصطفی نیشابوری ملقب به شیخ عطار از عرفای معروف
و شعرای نامور است صاحب تألیفات و تصنیفات زیادی است که قسمت اعظم آنها منظوم میباشد
و به قول خودش [illegible] کتاب است [illegible] قرآن مجید [illegible] کتب او منطق الطیر است
هر کتابی که خودش نام آورده از آنها برده است . [illegible] حالات او را [illegible] داده
[illegible] تحقیق ننگاشته و قصصی [illegible] کرده اند [illegible]
[illegible] است که [illegible] عطار [illegible] و چون [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] :
[illegible] مکه ، مصر ، دمشق ، [illegible] ترکستان را سیاحت کرده [illegible]
[illegible] . [illegible] ([illegible]) [illegible]
زده است [illegible]
[illegible]
[illegible] . [illegible]
[illegible] منطق الطیر [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] . [illegible]

نیم ... فی شکر است جلد ۱۸ و ۱۶ ... درحیات بوده است . سلطان
سروده در دوره ... شده غزل کشته شده بیجمق? نوشته است .

از قصاید سعدی?

سبحان خالقی که صفاتش ز کبریا / بر خاک عجز می‌فکند عقل انبیا / گر صد هزار قرن همه خلق کاینات
فکرت کنند در صفت عزت خدا / آخر به عجز معترف آیند کای اله / دانسته شد که هیچ ندانسته‌ایم ما
پاکا که ذات پاک تو را در اوج عز / بر کنگره است سعادت ذره در هوا / آنجا که عکس ... است ...
شاهی که ذره ذره قصد است / وانجا که ... در ... / رنجبر و ... خدا ...
جان است نقش پذیر و قلم ... / در آب ... / چون ... ازین صفت ... پدر
از ... ذره ذره ... / سبحان خالقی که ... / اندر ... ملک ... عطا
از زر ... جهره ... / ... / ...
جنس ... که او ... / در دست ... / ... آ ... را ... بیاید
در ... / در جیب ... / گر ... آ ... کرده کرد
بر لشکر ... دیگر

از الهی نامه

بسی دیدم ز پرتو ... / بر آنم ... / ... دارم
اگر تو صبر داری من ندارم / خطی باید ... را / که ... را
زبان ... / که ... / که ... اول ... عاجز
تو ... / باید ... اول ... / که ... در ...

رباعی

با هم ... چون مرغ بدام / دل خسته ز روزگار ... / سرگشته درین دایره بی در و بام
تا ... ام .

جلال الدین رومی

محمد بن بهاء الدین ولد محمد بن حسین الخطیبی ملقب بجلال الدین مشهور بمولوی [illegible]

[illegible] [illegible] اوست و در قونیه مدفون

برومی شهره است. در ششم ربیع الاول سنه چهار و ششصد هجری در بلخ متولد شد [illegible] پدرش بهاء الدین

در عهد [illegible] و مردم [illegible] عقیدت [illegible] که کثرت مریدان وی باعث حسادت

سلطان محمد خوارزمشاه [illegible] [illegible] جلال الدین را که کودکی [illegible]

با خود برداشته به نیشابور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نموده و او [illegible] که جلال الدین [illegible] [illegible] [illegible]

پس از مدتی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فخر الدین [illegible]

و [illegible] فخر الدین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پس از اندکی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فخر الدین [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] (لارنده) [illegible] که در

قونیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جلال الدین [illegible] کرد.

در سال ۶۲۸ [illegible] جلال الدین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] (۶۰۴ — ۶۷۲) [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] در سال ۶۴۲ و [illegible] ۶۲۸ [illegible]

[illegible] [illegible] جلال الدین [illegible] [illegible] [illegible].

فصل [illegible]

درآمد که مدتی مصاحب [illegible] اطراف [illegible] و از هر طرف [illegible] و در وی [illegible]

[illegible] قریب [illegible] در حلقه درس [illegible] حاضر [illegible]

~~[illegible] از [illegible]~~

~~[illegible] جلال الدین [illegible] است [illegible]~~

~~[illegible] نظم مثنوی [illegible] را~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible] که [illegible] نظم مثنوی [illegible] بوده است [illegible]

~~[illegible] سلطان ولد [illegible]~~

~~[illegible] جلال الدین [illegible]~~ در سال ۷۳ [illegible]

~~[illegible]~~ تفصیل [illegible] وی [illegible] الدین [illegible]

~~[illegible]~~ و حکایات و قصص واقعه در این [illegible] اهم از [illegible] صحیح بود [illegible]

ناصحیح [illegible] چون از موضوع ما خارج بود لذا از آنها صرف نظر کرده [illegible]

[illegible] که عقیده [illegible] است که [illegible]

بودن [illegible] دیگر [illegible] طریقه [illegible] است [illegible] الدین بوده است

صاحب ترجمه کتاب [illegible] مثنوی را [illegible] حسام الدین [illegible]

حسن که [illegible] گفته است حسام الدین [illegible]

مثنوی [illegible] نظام [illegible] گردید.

شروع نظم مثنوی محقق معلوم نیست از آنکه ~~[illegible]~~ تاریخ

نظم [illegible] را [illegible] بیان [illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] هجرت [illegible] که [illegible] تاریخ

[illegible] نظم مثنوی را شروع کرده است. بنا بر آنکه سلطان ولد [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] که [illegible] مثنوی [illegible]

[illegible] مثنوی [illegible] بوده است [illegible] که [illegible] نظم مثنوی [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible] بوده است

جلال الدین [illegible] ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ [illegible] بوده [illegible]

[illegible] است که [illegible]

که [illegible] ~~[illegible]~~ که [illegible] را

[illegible] که [illegible] مولانا [illegible]

[illegible] نظم [illegible] بوده است

[illegible]

[illegible] کرده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] Beethoven [illegible]

از آثار [illegible] در اول [illegible]

بو [illegible] چنین [illegible] عسد / در جدا [illegible] کتاب [illegible] / گر [illegible] ، [illegible] / از [illegible] مردوران [illegible]

[illegible] / آنکو [illegible] درد [illegible] / هر [illegible] / [illegible] روزگار [illegible]

[illegible] / [illegible] / هر [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] / [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] / [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] / [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] عشق مجنون [illegible] / [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] / [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] در تاریخ [illegible] ص ۴۴۱

چه می‌دهد با [illegible] گوید :

ای فریدون جهان معنوی / [illegible] مثنوی / ای حکیم [illegible]

[illegible] . [illegible] مثنوی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] است .

[illegible]

[illegible]

برگسن Bergson فیلسوف [illegible] در [illegible]

[illegible] سوربن Sorbonne [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مستشرق معروف آلمانی در کتاب Ethe [illegible] ادبیات

فارسی [illegible] گوید : [illegible] مثنوی [illegible]

[illegible]

ادوارد براون Browne شرق‌شناس معروف انگلیسی در «تاریخ ادبیات ایران» گوید: «جلال الدین رومی بدون تردید بزرگترین شاعر صوفی است که ایران بوجود آورده است و کتاب مثنوی او را باید یکی از آثار شعری بزرگ همهٔ اعصار تاریخ محسوب نمود.»

در مجلهٔ سیاسی و ادبی «روو بلو» (Revue Bleue) در شمارهٔ دوم ماه ژوئن ۱۹۲۴ که مقاله‌ای در خصوص شعرای ایران مندرج بود از جمله در حق مولوی گوید: «کتابی که مولوی رومی بعد از آن دیگری بعد از هفت قرن با شعر زیبای خویش نوشت کتاب مثنوی است، این کتاب هنوز بحدی خود زنده است و نفوس لایقی را در شرق متنور کرده است این کتاب شخص صادق را تا اندازه‌ای که می‌تواند جلو برد همراه خود می‌برد و با وجود این چقدر معانی و کلام است، هم قدری با شکوه و فصیح است و حکمت مطالب آن عرفانی و فلسفی و بدون تشبیه با اصول و نظریات متداول است، آنچه او نوشته قانون حیات است و این قانون حیات را او در تحت یک نوع صور تمثیلات و تشبیهات بیان کرده است

قدرت بین جلال الدین رومی و شاعر بزرگ ایران حافظ این است که حافظ حیات را بهار نقش کرده است و جلال الدین حیات را بطور خلاصه. ولی اگر بخواهند قدرتهای این دو شاعر بزرگ ایران را از هم تمیز دهند حافظ و جلال الدین دو را در صورت یک تشبیه بیان کنند می‌توان گفت حافظ آفتاب شاعر و جلال الدین را روح خواهان نامید.»

امامی هروی

عبدالله بن محمد بن ابی بکر از شاعران [illegible] و از کسانی است که [illegible] مدح سلاطین [illegible] شعر [illegible] دارد و [illegible] اند [illegible] از معاصرین سعدی بوده و گویا سمت تقدم [illegible] داشته است [illegible] از شعرای معاصر او [illegible] دارد [illegible] خواجه مجد الدین [illegible] بوده [illegible] و [illegible] پسر قطب [illegible] یاران [illegible] داشت [illegible] قطعه مجد همگر [illegible] که کدام یک از امامی و سعدی و مجد تا و برتر است [illegible] جواب این قطعه را [illegible]

اگرچه سلطان [illegible] شیخ [illegible] سعدی [illegible] | در [illegible] امامی
هرگز [illegible] سعدی [illegible] امامی [illegible] | [illegible]

[illegible] خارج [illegible] امامی [illegible] سعدی [illegible] قطعه [illegible] سعدی [illegible] هرگز [illegible] امامی [illegible]

که گفت امامی [illegible] سعدی [illegible] امامی [illegible] و [illegible] با شمس الدین محمد صاحب دیوان [illegible] و [illegible] از [illegible] صاحب دیوان [illegible] که [illegible] جلال الدین [illegible] پادشاه خاتون [illegible] سلطان [illegible] سلاطین قراختائیان کرمان صاحب است [illegible] سلطان [illegible] دیگر [illegible] سلطان [illegible] کرمان [illegible] ۶۲۱ [illegible] سلطان [illegible] است [illegible]

+ [illegible] سلطان [illegible] بدان براق است

از اولاد [illegible] کرمان [illegible] ۶۱۹ تا ۷۰۳ [illegible] بوده است و [illegible] اسامی آنان [illegible] است:

براق حاجب	۶۲۱
رکن الدین مبارک پسر براق	۶۳۲
قطب الدین محمد برادرزاده براق	۶۵۰
حجاج پسر قطب الدین	۶۵۵
جلال الدین سیورغتمیش	۶۸۱
پادشاه خاتون	۶۹۱
مظفرالدین محمد شاه پسر حجاج	۶۹۵
قطب الدین شاه جهان پسر سیورغتمیش	۷۰۳

بعد از براق حاجب [illegible] سلطان [illegible] قطب الدین [illegible] سلطان [illegible] کرمان [illegible] سلطان محمد [illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

گو هست قفس گرچه محبت — جان در قفس تنگ گرفتن نفرماید
که گر نگه به بیرون است از صید صیاد — که مرغ بند دیده بر شاخ نگه نماید
اگر با هدیه‌ای خوی را دارد — بگوی گر به هوا ... که داشتنی ...
فدای قمری و عمر کوتر در کنج — قرارگاه قفس را نبند فرماید

رهائی در اصفهان سال ۶۷ ... الفاظ او است اشعارش صنایع بدیع
مطبوع است ... از انواع ... خود عشق ... بهره ... حسن ...
... که از ... حجاب ...
... از ... صدف با قوت ... پیوست ... [illegible] ... با ...
از اشعار او است

ترک می‌پوشد آتش بر لبان بر روی آب — ماه می‌بندد در مشکین سایبان را نقاب
مشکین او در مهر ... او مشکین ... — آب او در میان آتش آتش او میان آب
در دهان و چشم زلفش آب آتش برج او — آتش افروخته صبرت ... را بر ره آفتاب
مشک تاب آتش رخسار و پیچ پیچ مشکش — ایجه سنبل بر رخیم ایجه آتش بر زتاب
لب او راحت و خون در دهانش ... — غرق او ... دهان او ...
نرگس بیمار ... — غنچه شکرستان ...
ای ز غمزه رنگ ... — ای ز لعلت ...

سنبلت خورشید را در رنگ تو گرداند — غمزه‌ات با قوس ... سنبل ...
ماه مشکین هم زمان از مهر ماه رخ تست — یک مهر از روی خورشید ... نقاب

خورشید چون بر زند سر از جیب افق بر تیر — زورق زرین ... در دریای قیر
... در دریا ... مشک ... — ... آمد ... در ضمیر
آب اندر ... زلف ... سنقر — تاب ... زلف ... روی ... سیر
طالع سعد ... صاحب جمال ... — راه ... خوش ... پا ... زنجیر
ماه مهر افروز ... دل ... — زلف دارد چون کمان و غمزه‌ها ... تیر
زلف چون ... خط ... دل — لب چو در یاقوت ... رخ ... دیده
رخ صبوح اندر ... لب ... صبح — خط عنبر ... زلف ...
گفت ... تلت ... — گفت ...
... لعل ... مهر داد — جشن ... طبع ...
چو ... — ... آتش ...
... — برق تیغ آفتاب ...
... — ... در ...
... — گشت چون ... دلبر
... — ... دستگیر
زلف ... لعل ... آب — در ... بر ...

۲۰۳ ۵۰۱

بر چمن اندر گذر بهار کرده او عهد بگرم وحش   راندم از حصن جنگ سپید به برکه ندید

همام تبریزی

خواجه همام تبریزی شاعر و نثرنویس زمان خود بوده است اشعارش ساده و سهل و مملو از تعبیرات لطیف است خود او قریحه سعدی بوده است ~~[illegible]~~ نظر او به جانب سعدی بوده [illegible] گه گاه در اکثر غزلیات خواجه نصیر الدین طوسی را کرده و به عندوی معرفی شده است معروف که در غزل [illegible] بوده و اگر چه در تقلید از سعدی در اکثر ... بیشتر است [illegible] ~~[illegible]~~ با یک دو کلمه تو ... که ... بازی   دلم ... که ... نیز داری

چه دولت است ... از حسب زلف ... مده (در عین یار)   که بخت خفته او چه ... گردد و طنازی

نگفتمت که ... عهد مکن   که دوری ... سخن نیارزی

تو ... سعدی که با ... همام   سزا بود که ... سر ... دارد

همام را سخنی دلفریب و شیرین است   ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی

همام با اعظم طراز شعرای دوره خود ... ~~[illegible]~~ معروف است گویند روزی خواجه همام الدین بر شیخ الاجل صاحب دیوان ... در مجلسی که ... حاضر گردانید . و این غزل را از در بدیهه گفت

خانه امروز بهشت است که رضوان اینجاست   وقت روز ... که جانان اینجاست

بر ... طلب ... ما   کی طور است که موسی عمران اینجاست

... طلب ... ما   ... که خداوند ... اینجاست

... تو ... کار ... نی   ... امروز که با ... سلطان اینجاست

... بر ... دیگر   ... لب شیرین شکرستان اینجاست

(۱) نزدیک: گره وداع، ایرانیان، ابو علی الملک

جز غم از محنت و تحفه و غزنه که مرو را — فراهم آمده از فرصت دیدار امانت

هر چه ... غم مخور از [illegible] — هر چه آن [illegible] بودت آن [illegible]

در تبریز سال ۷۱۳ وفات کرده است [illegible] که در [illegible] مزار با [illegible]

دیگر [illegible] که در [illegible] هم است

از غزلیات اوست

ساقیا برخیز و جان با رگ آتش زنم — عالم و [illegible] از خود [illegible]

[illegible] تو خوش بیان آمده‌ام — از جان بحریم [illegible] که [illegible]

[illegible] غالب [illegible] — [illegible] [illegible]

خنک از [illegible] — [illegible] پرده [illegible]

در [illegible] و [illegible] حساب [illegible] — وقت آنست که [illegible] پرده [illegible]

از رباعیات اوست

[illegible] آغاز — از هر [illegible] بر آید آواز

شب رفت و حدیث ما به پایان نرسید — شب را چه گنه قصه ما بود دراز

مفرد

[illegible] چون [illegible] — [illegible] الله [illegible]

[illegible] — اگر [illegible] که تا [illegible]

ز مستی در جوانی خوش نگفتی — که [illegible] روزگار [illegible]

[illegible] که چون [illegible] — [illegible] آن [illegible]

چو [illegible] — [illegible] خفته [illegible]

خواجو

حکمت ... ابو العطا محمود بن علی محمود از بزرگ زادگان کرمان ... [illegible]
عبارت ... است [illegible] ... خواجو ... [illegible]
بزرگ ... [illegible] ... : ... [illegible] ... دارد
... خط تاریخ خواجو. [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... خمسه در تقلید پنج گنج نظامی گفته که ... در این ...
بهترین خمسه است که در تقلید نظامی گفته شده. اما خمسه خواجو بهترین ...

همای و همایون این مثنوی را در بحر متقارب ... در بغداد و بنام سلطان ابو سعید
بهادر گفته است در تاریخ ۷۳۲ و با این بیت آغاز میشود:

بنام خداوند بالا و پست / که از هستیش هست شد هرچه هست

در حدود ۷۴۲

۲ — کمال نامه در بحر هزج مسدس در کرمان یا تبریز گفته است. و اول آن این بیت است
و افتتاح میشود: بنام نقش بند صفحه خاک / عذار افروز مه رویان افلاک

۳ — روضة الانوار در بحر سریع مطوی مکشوف در سال ۷۴۳ ... است
آغاز میگردد: زینت الروضة الاول / بسم الله الصمد المتعالی

۴ — حکمت نامه این کتاب را در شهر ... بنام ... ابو اسحاق اینجو نظم در آورده
در بحر خفیف مخبون محذوف در تاریخ ۷۴۴ است در شش هزار بیت:
بنام ... [illegible] / فیض لطف ... [illegible]

۵ — گل نامه در بحر هزج مسدس و با این بیت آغاز شده است:
بنام نامدار نامداران / گل ... در گه او نوبهاران

نیز از خمسه دیوان غزلیات و قصائد نیز دارد که نسخه‌هائی از آنها ... [illegible]
دیگر از روضة الانوار که به سال ... (۱۳۰۶) در تهران قطع ... [illegible]
... چاپ کرده است ... [illegible]
... [illegible] ... اختلاف نسخه ها ...

صاحب مجمع الفصحا ۵۰۳ ... ۷۶۲ نوشته است
و ۷۶۲ ... صاحب تاریخ گزیده ... [illegible] ۷۵۴
نوشته ... که در تاریخ ... است وفات خواجو در ۷۵۴ ...
(... [illegible] ...)

این چند بیت از قصیده دیگر است که در [illegible] گفته است !

سطرات پر پرکن ز اوراق دفترم | حرفی که خوانی ز حروف [illegible]

چون در سرادقات سماء کنم نزول | [illegible]

[illegible] | خورشید [illegible]

[illegible] دیوان [illegible] | [illegible] دیوان [illegible]

در [illegible] که اکبر اعظم | در [illegible] که کوکب [illegible]

[illegible] | [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] | [illegible]

این غزل هم از غزلهای خوب است

[illegible] سلیمان [illegible] | [illegible] سلیمان که [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

از رباعیات اوست

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

در [illegible] را [illegible] نظم آورده است که [illegible]

[illegible] است .

سفرنامه
در شهر پتیال (؟) متولد گردید

امیرخسرو دهلوی

ابوالحسن بن امیر سیف الدین محمود [illegible] از امیرزادهٔ بلخ بوده و پدرش
در ایام [illegible] در حدود ششصد و پنجاه با پدر به هند [illegible] در هندوستان متولد گردید. شاعر خوشگو و شیرین کلام
و نازک خیال بود به بهترین الفاظ و رنگین‌ترین کلام معروف است [illegible]
[illegible] خمسهٔ نظامی را اکثر ارباب سخن تقلید کرده‌اند
سلطان [illegible] و با رحمید کرده که [illegible] انتخاب [illegible]
رباعی بر بگفته و هر آنچه از خزانه آمده آورد تا بر معروف است بدان رباعی بر چهار رقعه
هر اربعه برده است. سلطان فرمود بر شعر رباعی بفشارد و امیرخسرو دست و [illegible]
کف بر آورده [illegible] سلطان خمسهٔ خسرو را بخمسهٔ نظامی ترجیح میداد و [illegible]
[illegible] بود. غیر از خمسه دیوان مفصلی دارد و چند مثنوی دیگر. امیرخسرو چنانکه
در شعر استاد محترم بود در موسیقی نیز مهارت تمام داشته چنانکه خود گوید:

سلطانا سلکی [illegible] خسرو که [illegible] بحق — علم موسیقی ز حسن نظم بیشتر ربود
زانکه آن علمیست کز دقت نیاید در قلم — وین نه دفتریست کاندر کاغذ و دفتر نبود
[illegible] دادم که [illegible] در هر دو سخن کامل — هر دو را سنجیده بر وزنی که آن در خور بود

و ملادوه از [illegible] دوستی [illegible] از [illegible] و تقریبا [illegible] دارد
بیرکان مخصوص الشیخ نظام الدین اولیا [illegible] نظام الدین [illegible]
[illegible] سید [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] ۷۲۵ [illegible] نظام الدین
[illegible] .

[illegible]

شب ایوان سراد [illegible] | [illegible] خوره خود
سلطان زلیخا [illegible] | [illegible] ملک [illegible]
[illegible] | [illegible] هوای خوش
[illegible] | [illegible] عنبر [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] سلسله [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] روز
[illegible] | [illegible] نوبهاری

رباعی

[illegible] آن شب [illegible] | [illegible]
شب رفت و [illegible] | شب [illegible]

[illegible] | [illegible] بهار | [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] سبزه [illegible] شده | [illegible] | [illegible]
[illegible] | شده [illegible] | [illegible]
[illegible] زلف [illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | شده [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] شده [illegible]

بازگاه

[illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible]

۲۱۵

امیر خسرو دهلوی

در خصائص این شاعر بعضی از تذکره‌نویسان مبالغه را بجائی رسانده‌اند که تمام ابیات [illegible] و عدد [illegible]
بر شمرده‌اند و این ترجیح [illegible] که [illegible] نظامی مقدم میدارند
بی آنکه [illegible] بسیار واقع [illegible] در خصائص [illegible]
[illegible] تقلید کرده‌اند [illegible]
هر چند که خسرو در [illegible] دارای [illegible]
در [illegible] نظامی که [illegible] دیوان [illegible]
[illegible] اینقدر [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] ۳ [illegible] ارباب [illegible]
نام امیر خسرو [illegible] امیر محمود [illegible]
[illegible] ۶۵۱ امیر خسرو در [illegible]
[illegible] غیاث الدین [illegible]
امیر محمود در ۶۵۸ [illegible] . امیر خسرو [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر محمود [illegible] خسرو [illegible]
[illegible]

[illegible] سلطان محمد [illegible] الدین [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] الدین [illegible]
[illegible] قطب الدین مبارکشاه ۷۱۷—۷۲۱ [illegible]
[illegible] خسرو [illegible] الدین [illegible]
۷۲۱ — ۷۲۵) [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۲۹ [illegible] ۷۲۵ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فقیر درحضره و دیوه ال ویرمش خدمت رسالتنی عمدی یرکذشت ایدی !

حضرته — اجبار ضروری تعلیم اللهی تلقی تامه مراتب اللهی

عارف شهر وغیره . . .

سلمان ساوجی

جلال الدین سلمان بن علاء الدین محمد از اهالی ساوه است. پدرش اهل علم بوده و در علم
سیاق بصیرت داشت. خود سلمان نیز در سیاق ماهر بود و در اوایل حال مداحی
خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه رشید الدین فضل الله [illegible] وزیر سلطان ابوسعید
بهادرخان میکرد. پس از فوت سلطان ابوسعید بهادر [illegible] ایلکانی [illegible]
قصاید زیادی در مدح شیخ حسن و زنش دلشاد خاتون ~~[illegible]~~ و پسرش سلطان اویس دارد
سلمان در حضور امرای ایلکانی تقرب بسیار داشت مخصوصاً دلشاد خاتون به اندازه رعایت
حال وی را کردی. سلطان اویس ~~[illegible]~~ که خود شاعر و ادیب بود
هم شعر و ادب را از خواجه سلمان آموخته بود و در حقیقت تربیت شده وی بود. و سلمان
اوقاتی که سلطان ~~[illegible]~~ در تبریز نبود او را به تبریز نیابت میکرد.
اداره سلمان را به خود وی میدادند. مدت عمری تا [illegible] در عهد سلطنت ایلکانیان
روزگار خود را به عزت گذرانید حتی سلطان اویس [illegible] زیاده او را [illegible]
مدتی ملازم بود ولی در اواخر عمر [illegible] و در آخر عمر گوشه نشینی [illegible] که بعضی
[illegible] قصیده که [illegible] در [illegible] گفت و مطلعش این است:
[illegible] چون زعالم [illegible] برزد — [illegible] مطلع نجم آفتاب بر زد
سلطان حسین [illegible] و [illegible] میکرد.

[stamp]

سلمان زیادی بر حسب حال عمر خود را [illegible] گذرانده است و [illegible] پیموده [illegible]
از [illegible] که [illegible] است [illegible] و قطعات
و [illegible] و [illegible] دلدار [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible]
سلمان در قصیده [illegible] دیگر است [illegible]
[illegible]
[illegible] انوری و ظهیر و [illegible]. اگر [illegible] از [illegible]
[illegible] که [illegible] رسانده [illegible] دیگران [illegible]
[illegible] در غزل [illegible] نزدیک [illegible] غزلیات [illegible]
[illegible] بوده است. [illegible] که [illegible]
[illegible] است. [illegible]
[illegible] بوده است ولی [illegible] نیز [illegible] کرده است. وفاتش
[illegible] در سال ۷[illegible]۸ اتفاق افتاده است.

۱۱۶

از فراقنامه در توصیف باران

اگر باران شود قطره باران
چو پروانه آتش سرخش ل ابر
شبی باران دردل ابکیر
ز شور جگر با رنگش بیط
دلی کان قاب از پهرا فتاب
کگی سرخش بر زمین با آب

ز تاب تبش قطره گش سرارد
سیه گشته خون در دل ات چنگ
حباب سرخش کانر آتش ور
دد کو وقف شد ز زبا خون ات
سای تک تیغ شق برای

اگه در پیرا برق که در کلزر
دامان تر چون لب تر خشک
دران اب چو شیشه بر سرخ ...
خشک حال آتش که برافد ...
که آتش افکند پیرا دلسا ب

از علی حسین دو حرب درزم

برآمد ناگهان ابر سیه گران
زمین شد آتش برانگان تر
ز گلگون می لب لب بودید ا

نگر گس را می دو با آتش لدن خون
ز دست باد با پیل خاک یکرنگ
تیران که نه تر بود گردان

ز هر سو گرد بر گردان روان ...
برف لد داوی گرد خون ...

غزل

شب گر بیاید که لنگر ساغر و مینا را
غم دیوانه شد از دل فرزانه را

لکش صد پهر و ب ان لنکسم لب ته
اتقید زنجیر ست آخری دیوانه را

گر چه ما دم و دسشوق ویران کرده اند
کرده ام دقف دل و سشوق امید ویرانه را

در بیرون خستگان فلک می بینم ...
کو برانداز زد نشینان فی و مینا را

ما زدیم ساقی آتشیم که شود بیش
در بیابان لب و خون ساغر و مینا را

عشق را با آتش با دل در آتش نشکاک ... ا
با قبا در سینه و درده خرده نگاه ... را

سر خیابان گرست شمع سینه با راز دل
گر سر گردی نخواهم سر خیش پروانه را

راستی هرگز نخواهم گفت سالان ترک دل
تا خدا افسون مژه دلم گردان افشا ... ا

جامی

نورالدین [illegible] عبدالرحمن جامی بن نظام الدین احمد بن شمس الدین دشتی
اصفهانی [illegible] جدش بسبب حوادث روزگار از وطن اصلی مهاجرت کرده
به ولایت جام آمده است و [illegible] پدر و جدش [illegible] در آن شهر [illegible]
[illegible] و [illegible] قضاوت و فتوی اشتغال داشتند . جامی در خرجرد جام در بیست و سوم
شعبان در سال ۸۱۷ متولد شده و در خردسالی با والد خود بهرات رفته
و در مدرسهٔ نظامیه [illegible] تحصیل [illegible] در [illegible] و [illegible] و در [illegible] سعادت
[illegible] اوکرد [illegible] [illegible] در [illegible] است
که [illegible] [illegible] صرف [illegible] طبع [illegible] اشرف [illegible]
جامی [illegible] [illegible] . [illegible] [illegible] [illegible] راه [illegible]
[illegible] [illegible] سعدالدین [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] جامی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و الاسلام [illegible] [illegible] [illegible] . جامی در
علم ادب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عصر خود [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] . [illegible] سلطان محمد خان [illegible] [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] .
[illegible] [illegible] میرزا ابوالقاسم بابر [illegible] [illegible] [illegible]
سلطان حسین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلطان ابوسعید [illegible] .
[illegible] الدین [illegible] [illegible] وزیر سلطان حسین [illegible] [illegible] [illegible] .
[illegible] امیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] است . جامی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] .

جامی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] است . [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] . [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] .
جامی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در سال ۸۹۸
[illegible] ۱۸ محرم در هرات [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] .

ار وه ابات

نهات و فلك اوقت جمرات ترکتی نه ایش ،

زحمت بیله کم اتش که نرو زنه به گان ،

تبدوات خرمای کشه حول زتربو جان مرا یکان

مجهزتی و جهنیزه تیجه را شوحت

بار نیه ایش قدی نیه قدم ده بره طلب

فلش سن قیه سن دلش ش قیه سن

زکسند زلف قد هر شکی گرکی فاتحه کباردی

بگره گی نه زلف جوتر زنکاری کمرکی آی

قد جه نظهر کی که زجلوه قر صدای صنیحه صرن ان

گذ ر د ز دز وه لدکان که فو شه جان ازل ایش

همه ای مسجد و صومعه بی در و جنج د وقارش

ذنی ذوکر ~~[illegible]~~ طره ظلمت قدسی اشم اه ا بالش ،

چه خبکه جان و خسته کان ز جد اکه تر کمکند

قدم ازظرلش ده عشق بدی عاشقانه ملک .

گاه من دیوان گوارنده در خانه ، تا که لیج تما رخت دره آ ،

صبح فیروزه کم جنی رنش گلگوش در و الوده ملف زلفان ها

نه و تبیان دلی زاهد بی هنگی در بلا آفت سنگ قد زنها

طرفه حالی که نکو فدان عکم قاف تاقاف جهان زنم ازدان ها

شیوه ونده بر ندان عم قد وکم گرفت شرح تک جرعه فی سکه صدرها .

تا به رحمت ای تیع نگاه فاتحه باک در سوخته دریان قدیر دادها

جو ونای نامه قشه زکه آموخته که مصطفی دامانی تو کشته ها .

۲۱۱

امیرشاهی

ولادت و امیرشاهی سربدار بوده اسمش آق‌ملک بن جمال‌الدین فیروزکوهی
اشعارش رنگین و نمکین است [illegible] که در [illegible]
که بنور حضور و لطف حس و رنگینی کمال و صفا [illegible] حافظ از کلام امیرشاهی
[illegible] ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ اگر [illegible] با فراق [illegible]
باز [illegible] که [illegible] شاعری که [illegible] کلام عصر خود بوده که اشعارش [illegible]
~~[illegible]~~ و [illegible] است

اجداد او از بزرگان سربداران [illegible] خواجه [illegible] سربدار است [illegible]
پادشاه سربداران [illegible] در ۷۶۵ [illegible] ۷۸۲
[illegible] کرده [illegible] امیر [illegible] در سال
۷۸۸ وفات کرده است [illegible] پیرزاده [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] و [illegible]
امیرشاهی قطع نظر از شاعری [illegible] و خط [illegible] هنرمند [illegible] بود در [illegible]

بهره وافر داشت ~~[illegible]~~ و [illegible] در فن موسیقی [illegible] و
و انشاد ~~[illegible]~~ [illegible] در سال ۸۵۸ در گذشت
[illegible] سبزوار [illegible] نقل کردند .
[illegible] که [illegible] است که [illegible] و [illegible] .

از وست

از بکی تو صد گره گرفته اند | [illegible] زلف تو [illegible] اند
از [illegible] عشق تو [illegible] ره خلاص | [illegible] که [illegible] اند
[illegible] | [illegible] اند
[illegible] | [illegible] اند
[illegible] زلف تو [illegible] | [illegible] اند

—

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] خطا [illegible] | [illegible]

شیخ بهائی

الشیخ [illegible] بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد الحارثی العاملی الجبعی

در ایام صفویه بایران آمده علم فقه و تفسیر و ادبیات [illegible] را از والد ماجد [illegible] را

از ملا عبدالله مدرس یزدی ریاضیات را از ملا علی مذهب [illegible] علم طب را

از عماد الدین محمود تحصیل کرده در اندک مدتده بو علوم متبحر اولوب دارای فضل و شرف

علم و [illegible] بو [illegible] اطوار پسندیده داشته [illegible]

[illegible] شاه عباس کبیر بو [illegible] همراه [illegible] در سیاحتی [illegible]

در بیشتر فنون و علوم تصنیفات [illegible] از جمله است خلاصه الحساب کشکول

مخلات، حدیقه، حبل المتین، تشریح الافلاک، جامع عباسی، زبدة الاصول

مفتاح الفلاح وغیره . [illegible]

[illegible] شیخ الاسلامی و وکالت [illegible] و تقدیر شرعیات اصفهان [illegible]

[illegible] زیارت بیت الله الحرام [illegible] و مصر و بیت

المقدس سیاحت [illegible]

[illegible] . [illegible]

شیخ بهائی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در سنهٔ ۱۰۳۰ در اصفهان وفات [illegible]

[illegible]

[illegible] = نان و حلوا

[illegible]

الف اصفهانی

سید احمد از سادات حسنی اصفهان طبیب حاذق و شاعر سخنور است که تخلص خود را الف
معروف است بالطبع نکته آور و شاعر شیوا طبع ~~[illegible]~~ در صفا و مروت
در تولیف هر یک از ایشان [illegible] ها کرده و در بیان اشعار [illegible] که هر از ایشان نام [illegible]
و طلبه [illegible] او در گفته است از شعر طباشیر جدان [illegible] است و [illegible] روزگار [illegible]
با وی [illegible] الف [illegible] دیوان [illegible] دارد و [illegible] ، [illegible] در زبان [illegible]
[illegible] کرده است اوز ~~[illegible]~~ [illegible] را [illegible] کرد [illegible] نظم و نثر ترکی و فارسی
[illegible] و [illegible] اوز [illegible] است . اشعار ~~[illegible]~~ الف [illegible]
دیگران [illegible] از ~~[illegible]~~ [illegible] و [illegible] است . [illegible]
در [illegible] جمع [illegible] و [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] دارد . [illegible] است . [illegible]
که [illegible] اشعار در دیوان است ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ [illegible] است [illegible] هزار [illegible]
در [illegible] است .

[illegible] در [illegible] است
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

آذر بیگدلی

حاجی لطفعلی بیک آذر از عجایب ... بیگدلی شاملو از جمله [illegible] برادر [illegible] ...

~~در ... [illegible] ۱۱۳۴ در اصفهان [illegible] ...~~

~~[illegible] ... ۱۱۳۴ در اصفهان [illegible] ...~~

~~[illegible] ... کرده ۱۴ سال [illegible] ...~~

[illegible] ... آذر در اصفهان [illegible] ...

[illegible] ... در [illegible] ...

[illegible] ... در اصفهان [illegible] ...

[illegible] ... حاجی [illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ... از اصفهان [illegible] ...

[illegible] ...

کرم خان [illegible] کتاب معروف خود آتشکده را بنام او تألیف کرد از اول دوره [illegible] ...

در [illegible] ... میر سید علی مشتاق [illegible] ...

[illegible] ... ۱۱۷۱ اتفاق افتاد [illegible] ...

[illegible] ...

[illegible] ... (...)

نقش‌ها بین ... از عکس بر آب شد | شعبده کردی چه از ... [illegible]

صد ره آتش ... [illegible] | [illegible] ...

[illegible] ... گردند ... بسیار | [illegible] ... رنگ

[illegible] دیوان اشعاری [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در سال ۱۱۹۵ وفات کرده است.

از اشعار اوست

فرود آمد چو ماه [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

از اصفهان [illegible] آید همی | [illegible] از اصفهان آید همی
[illegible] | جان [illegible] آید همی
[illegible] | [illegible] زعفران آید همی
[illegible] اصفهان | [illegible] کاشان [illegible] آید همی
[illegible] | از [illegible] اصفهان آید همی
[illegible] | [illegible] جان آید همی
[illegible] | [illegible] آید همی

[illegible] از دیگران [illegible] | [illegible] آید همی
[illegible] | [illegible] آید همی
[illegible] | [illegible] آید همی

[illegible]

ایضاً له

[illegible] | [illegible]

رباعیات

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

از مثنوی یوسف زلیخا

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مستی

در حسن و طلب کلمهٔ آفاق بود

ای الله بیر — بهر بیر

[illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible]

صاحبقران

سرورا صاحبقرانا کرم اندازه ای — در سخن [illegible] با [illegible]

[illegible] — [illegible]

زینبی علوی

از جملهٔ شعرای بزرگ ایران است که نه از ترجمهٔ حالش اطلاع کافی [illegible] و نه از آثارش جز ابیاتی معدود
بدست آمده است. صاحب مجمع الفصحا می‌نویسد که از مداحان سلطان محمود غزنوی بوده و در دولت [illegible]
مداحی آن خاندان نموده. در اواخر با حکیم ابوحنیفهٔ اسکافی مروزی مجلس سلطان ابراهیم بن مسعود [illegible]
و صاحب تاریخ بیهقی نوشته که وقتی که سلطان مسعود بن محمود از اصفهان بعد از فوت سلطان بازگردید
از دور سلطان محمود با برادرش محمد که ولیعهد او بود بر تخت نشسته با رعایت [illegible] شعرا قصاید گفته
حکیم زینبی را پیلواره هزار درم انعام داد که بر پیلی بار کرده بعد شعرای دیگر هر یک بیست
بیست هزار درم بخشید و حکیم عنصری را پنجاه هزار درم بخشید. انتهی

در این چند سطر صاحب مجمع الفصحا ~~[illegible]~~ خطاهای چندی کرده است. اولاً می‌نویسد
زینبی در اواخر با ابوحنیفه [illegible] مجلس سلطان ابراهیم بود در صورتیکه [illegible] از اصحاب [illegible]
و [illegible] نوشته‌اند و علاوه بر این [illegible] زینبی تا زمان سلطان
ابراهیم در حیات بوده باشد. ثانیاً ~~[illegible]~~ [illegible] قول بیهقی [illegible]
که در [illegible] مسعود از اصفهان [illegible] محمد بر تخت نشسته [illegible]
نیز [illegible] درست نیست زیرا [illegible] مسعود از عراق برگشت و [illegible]
در عراق [illegible] در عراق نبود. سوم آنکه [illegible] بیهقی [illegible]
محمد پنجاه هزار درم به زینبی انعام داد و ~~[illegible]~~ این قصه [illegible]
زیرا در تاریخ [illegible] که [illegible] زینبی [illegible]
اشاره شده است که برای [illegible] اطلاع [illegible] ذیلاً درج میشود.

[illegible] (حاشیه)

[مهر کتابخانه]

[illegible] در فن [illegible] شرح [illegible] که [illegible] :

[illegible] خود [illegible] چنانچه [illegible] بیک [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] [illegible] ۱۲۵

[illegible] ۲۲ [illegible]

[illegible]

[illegible] : و همین [illegible] :

« [illegible] »

[illegible] (ص ۲۷۶)

محمد [illegible] در شرح حال [illegible] : [illegible] و [illegible]

از خاندان [illegible] » [illegible] ۲۲ بیت [illegible]

[illegible]

از [illegible] است

چو [illegible] از [illegible] — [illegible] از چنگال

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] شهر [illegible] نقش — [illegible]

[illegible] — [illegible]

گهی [illegible] — گهی [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] (ص ۱۹)

[illegible]

نقل شده است :

[illegible] — [illegible]

[illegible]

در مدح سلطان ...	... الالباب
همی چشم دین را کند رقیب	ایا هنری که گرد و حساب است
چو اندام ازرده را مومیا	بود مهر تو مر جهان را جنین
بتیغت همی رنگ بخت زدا	ز خون عدو گرد فتنه نشان
نبی را چند ای دلبری کشا	گر عز داری که هر هر که ز رشد
خوک زهر از فریشته ما	نگه مهر داری که بچون نگسد

لبیبی ادیب - شاید از شعرای [illegible] قدماء خراسان بوده [illegible] [illegible]
[illegible] صاحب لباب الالباب می‌نویسد که مداح ابوالمظفر یوسف بن ناصرالدین بوده
همچنانکه [illegible] و اطلاعات چنین بر می‌آید قریب [illegible] بیت شعر از او در فرهنگ جهانگیری [illegible]
[illegible] اسدی [illegible] آورده است [illegible] که [illegible] [illegible] ابیات [illegible]
آورده [illegible] [illegible] لبیبی [illegible] [illegible] از حدود [illegible] بوده
[illegible] [illegible] [illegible] از آن [illegible] ~~[illegible]~~
[illegible] [illegible] در [illegible] و [illegible] آورده است [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] آورده است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خود بوده [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در تاریخ
خود در [illegible] [illegible] امیر [illegible] سلطان محمود [illegible] [illegible]
[illegible] امیر [illegible] [illegible] [illegible] سعید [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خراسان [illegible] [illegible] رفت
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلطان
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] گفته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

۱۵۶

فرمان آن [illegible] و فرخ [illegible]
گر [illegible] و گوشت و گرده و [illegible]
وان [illegible]
کفش و صندوق و تخت و کرسی [illegible]
هیچ کس را گاه نیست [illegible]
این کس را [illegible]
ای طغرل [illegible] چه [illegible] فرخ
گر [illegible] فلان طغرل را
چو [illegible] بود [illegible]
[illegible]
گر [illegible] تو
آفرین [illegible] کس بر [illegible]
[illegible]
گر بیند [illegible]
[illegible]
مانند کسکه روز باران
دگر [illegible] گفتی [illegible] دل
[illegible]
گر [illegible]

(۵) بر روی [illegible] زره [illegible]
گر [illegible]
[illegible]
این [illegible]
[illegible]
(۴) دان کس را [illegible]
[illegible] فرخ [illegible] طغرل [illegible]
[illegible] طغرلی [illegible]
[illegible]
[illegible] اول [illegible]
گر [illegible]
(۸) [illegible]
(۹) [illegible]
[illegible]
[illegible] زره [illegible]
(۱۰) [illegible]
(۱۱) [illegible]
(۱۲) [illegible]
[illegible]

(۱) [illegible]
(۲) [illegible]
(۳) [illegible]
(۴) [illegible]
(۵) [illegible]
(۶) [illegible]
(۷) [illegible]
(۸) [illegible]
(۹) [illegible]
(۱۰) [illegible]
(۱۱) [illegible]
(۱۲) [illegible]

قصیده [illegible] الاوقات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دان قصیده این است

چو بر کندم دل از دیدار دلبر | نهادم مهر خرسندی بدل بر | ز لگد [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

ای ... [illegible] ...
ترا دانی سر ... [illegible]

... [illegible] ...

قیاس ... چگونه کنم ... [illegible]
اگر نه انبیا ... چگونه ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...

گر ... از بهشت جان ... ص ۴۵

ای از بهشت ... مردمان لعبت (۴)
... [illegible] ...
گر ... [illegible] ...
... [illegible] ... ص ۴۶
... لیلی ... (۶)
از ... [illegible] ... (۷) ص ۴۹

کی بود آن چه دعوی ... [illegible] — [illegible]
ترا زان قیاس چه ... [illegible] (۱)
ترا براز کون راز ... (۲)
ای گذشته ... از بیان ... دید ...
که سیر خورده ... (۳)
نه خواهم با سیاهی ... آتش
الحمد ... [illegible]
آن ... چون ... [illegible]
دعوت ... سخن بهشت ... است — تحت ثبت
دانه ... صد راه ... [illegible]
زیرا که ... [illegible] (۵)

بر ... الست
که صد لطف از ده ... [illegible]

(۱) ... [illegible] ...
(۲) ... [illegible]
(۳) ... [illegible] ...
(۴) ... [illegible] ...
(۵) ... [illegible]
(۶) ... [illegible] ...
(۷) ... [illegible] ...

سرور

و برای فصلی سرور طی تعالی که از کتب املاح و تتمات گفت تحقیق استادان بزرگ در تعیین [illegible]

همدستی [illegible] شاعر او در عهد سلطان محمود غزنوی است هم این شاعر فصیح اللسان [illegible]

لباب الالباب و مجمع الفصحاء ذکر آن در تاریخ [illegible] رسیده و [illegible] صاحب مجمع الفصحاء هم

غیر از لباب الالباب [illegible] دیگری [illegible] در ترجمه حال [illegible] چیزی افزوده و [illegible] کرده است

~~[illegible]~~ حتی از روی قطعه او که [illegible] است و در لباب الالباب

مشروح است حرف [illegible] و قوم [illegible] عبارت از قصیده که در مدح [illegible] و [illegible]

اصدای حسن وزیر گفته و قطعه که [illegible] است که در مدح [illegible] ۱۹ بیت است

چنانکه در این [illegible] بر [illegible] در [illegible] خوبی شاعر [illegible] نشسته و

این [illegible] که در این قصیده [illegible] اندازه فرصت [illegible] است ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ و [illegible] لباب الالباب در شرح ترجمه حال شاعر نوشته است

عبارت [illegible] است : سرور [illegible] و [illegible] در حضرت [illegible]

[illegible] و قطعه [illegible] است [illegible]

قصیده

چو ماه بر تو از چشم چشمه روشن | دراز گشت شب دیر پای را دامن
بروی گنبد گردنده [illegible] | ستارگان [illegible]
چو تیغ [illegible] | چو [illegible] قیر [illegible]
[illegible] فلک [illegible] | [illegible]
کی قرین شب [illegible] | [illegible] ان [illegible]
[illegible] | شب [illegible]
ز از قلع شب تیره [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
گر [illegible] مدحت [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
جواب [illegible] | [illegible]
لطیف و مطبوع [illegible] | [illegible]
شاعر [illegible] (۳) | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

بهرامی سرخسی

ابوالحسن علی البهرامی السرخسی شاعر خوش‌گو و نیز از علمای [illegible] خجسته‌نامه [illegible] در علم [illegible] [illegible] خواند [illegible] [illegible] [illegible] دیوان او [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] ... [illegible] [illegible] خجسته‌نامه که در علم عروض [illegible] لطیف است از مصنفات اوست. [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلطان [illegible] بوده و در سال ۵۰۰ وفات کرده است. و این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و چه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در سال ۴۸۷ وفات کرده [illegible] بهرامی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چهار مقاله [illegible] [illegible] بهرامی — [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در آن [illegible] [illegible] [illegible] چون غایة العروضیین و کنز القافیه [illegible] [illegible] [illegible] خجسته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بهرامی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از بهرامی [illegible] [illegible] در صفحه ۱۵۹ و [illegible] [illegible] بهرامی سرخسی [illegible] [illegible] [illegible] و دیگری در صفحه ۱۵۱ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چون بهرام سرخسی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در صفحه ۷ ج ۲ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفته است: [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] (۱) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] (۲) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در ص ۳۸ [illegible] [illegible] در ص ۳۰ چاپ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ابوالحسن سرخسی البهرامی [illegible] چون غایة العروضیین و کنز القافیه.

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

این مسعود رازی در شعری که بیت اقسم [illegible] ... بهرامی [illegible] است و در زمان
سلطان محمود غازی [illegible] ... نظیر است از [illegible] ... و [illegible]
[illegible] (۱) صاحب [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... آنکه [illegible] ... [illegible]
[illegible] سلطان محمود ... [illegible]

چنان [illegible] ... / چو ماه [illegible] گاه جواب [illegible] (۱)
[illegible] ... / [illegible] ... (۲)
[illegible] ... / [illegible] ... (۳)
[illegible] ... / [illegible] ... (۴)
[illegible] ... / [illegible] ... (۵)
آن [illegible] ... / [illegible] ...
[illegible] ... / [illegible] ... (۶)
[illegible] ... / [illegible] ... (۷)
[illegible] ... / [illegible] ... (۸)
[illegible] ... / [illegible] ... (۹)
[illegible] ... / [illegible] ... (۱۰)
آن [illegible] ... / [illegible] ... (۱۱)
[illegible] ... / [illegible] ... (۱۲)
[illegible] ... / [illegible] ... (۱۳)
[illegible] ... / [illegible] ... (۱۴)
[illegible] ... / [illegible] ... (۱۵)
[illegible] ... / [illegible] ... (۱۶)

(۱) [illegible]
(۲) [illegible]
(۳) [illegible]
(۴) [illegible]
(۵) [illegible]
(۶) [illegible]
(۷) [illegible]
(۸) [illegible]
(۹) [illegible]
(۱۰) [illegible]
(۱۱) [illegible]
(۱۲) [illegible]
(۱۳) [illegible]
(۱۴) [illegible]
(۱۵) [illegible]
(۱۶) [illegible]

از لباب الالباب

در قصیده گوید

[illegible]

(1) [illegible]

(2) [illegible]

(3) [illegible]

از لمع [illegible]

[illegible]

از تذکره [illegible]

[illegible]

یکی از بهترین تذکره‌های شعرای ایران که در دست است با خاطره روزگار و آثار [illegible] فصیح خوانساری اورا

بعد از [illegible] در ایران دوره آخر [illegible] که [illegible] و [illegible] آ

نشأ مروی است این [illegible] بهم کوشانست و [illegible] کلام مردم دیگر [illegible] تا حدی [illegible]

[illegible] جمع کرده معلوم است که در این عصر [illegible] بوده است ولی [illegible] آن [illegible]

[illegible] بیک [illegible] بزرگ ایران بوده است [illegible] برای [illegible]

[illegible] حال [illegible] دارد [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] تذکره‌ها [illegible] بوده [illegible]

اگر [illegible] خود [illegible] تعبیر [illegible] حال و [illegible] بوده است [illegible]

[illegible] که [illegible] حال وی [illegible] خود [illegible] است که [illegible]

[illegible]:

((نشأ مروی [illegible] و [illegible] بوده [illegible] و [illegible]

[illegible] دنیا [illegible] از [illegible] [illegible] و این خدمت را

[illegible] که [illegible] که [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] است [illegible]))

[illegible] که اورا [illegible] خود [illegible] الملوک

از [illegible] بوده ~~[illegible]~~ است [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

و [illegible] است که [illegible] ازو [illegible]

و تعلیمات [illegible] با بعضی مشکلات علمی پیدا کرده و [illegible] عبارات [illegible] است .

[illegible] بعضی مشکلات [illegible] [illegible] [illegible] اهل [illegible]

[illegible] [illegible] عبارت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایران [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible] [illegible] شعر [illegible] [illegible]

~~[illegible]~~

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایران [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

~~[illegible]~~

[illegible] ۱۲۶ [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] .

[illegible] [illegible] مجمع الفصحا [illegible] [illegible] [illegible]

~~[illegible]~~

شاعر در غزل سرای عرب [illegible] اول خود [illegible] و هیچ [illegible] [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] شعر [illegible] گفته است [illegible] [illegible] [illegible]

عبارت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] ۹۷ | قریب [illegible] سال عمر [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اول [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] ایران [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ۱۲ [illegible] [illegible] گفته است [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] صاحب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کرده است .

این بود [illegible] صاحب مجمع الفصحا [illegible] [illegible] [illegible] کرده است [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] ایران [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ۵۹۹ [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] داده است ~~[illegible]~~ [illegible] ایران [illegible]

~~[illegible]~~

کرده است

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است .

۱۵۷۱

هر چند که [illegible] ران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لانک قصیده [illegible] که [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] ای ان [illegible] [illegible] .

قصیده .

~~[illegible]~~

تزه احمد بن از [illegible] ناگهی آورید | از چو برالله و [illegible] آورید رز

[illegible] و [illegible] همه آورد نمود دید | اگر جوان و حسن جهان را ب [illegible]

اورد [illegible] [illegible] ام [illegible] [illegible] | اورد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] که [illegible] | [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] که [illegible]

اگر [illegible] او [illegible] [illegible] او [illegible] | و [illegible] [illegible] گفت [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] بر [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] | گر غم دلم [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جادوی | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ان [illegible] لطف [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

وان کنگ را رنگ کی بودی نهاد — تا بیخ و بار کرد و پیچگی ای روان

شد چند ماه جاودان رونق گزید — اندر هر زه بیا و هر دو چنین تر زید

چون نوبهار آمد بیا رست چون بهشت — از بوی [illegible] و گل سرخ و بنفشه دمید

اندر میان سبزه بد رست و دیگر بهار — شکفت بنفشه و گل و لاله بردمید

وان زند [illegible] گنگ شده شد چو بار — در شاخ آن زمان زنبور و گلی بر [illegible]

[illegible] از [illegible] گلاب و [illegible] — بر گشت گو [illegible] بر [illegible]

وان سنگ را [illegible] گیا [illegible] — بر کند [illegible] دل [illegible]

وان زند [illegible] گنگ شده [illegible] — از [illegible] گل [illegible]

[illegible] هم از [illegible] از [illegible] — [illegible] فرود [illegible]

با [illegible] سرخ گشت [illegible] سبز او — گر دست آدمی [illegible] بر آن [illegible]

چون آن عجب [illegible] — زیرا [illegible] آن [illegible]

(۱) تیر و کلید قفل [illegible] کردار [illegible] — چون [illegible] قفل [illegible]

[illegible] سرخ بر کرد — شد [illegible] علم [illegible]

چون زنده به [illegible] علم و رنج را کشید

(۱) [illegible]

ابو زید محمد بن علی غضائری شاعر با فضل و سخنگوی با قدرت بوده صاحب لباب الالباب
در شرح حال وی گوید: این شاعر از عراق و قریه صفدی از آفاق بوده است بدان که کلام وی از
و از زجر عاشق بر تیغ حماسه کفایت کرده است ... و در قدرت بر فراز
حد بلاغت گذشته و خلاصه آن است که غضائری از اکابر شعراست در زمان
سلطان محمود از ری بحضرت غزنین رفته با شعرای ایالت بوده و مقابله می‌کرده قصیده
سلطان گفت که بهر بیت بده بدره زر صله یافت و غضائری در این شیوه کامل داشت
حضور در صنعت اغراق و ... و قصیده دیگر او را در مدح ... گفته
امین احمد رازی در هفت اقلیم همین عبارت را بدون ... نقل کرده
و ... علاوه کرده است: و بعضی او را غضایری ... کرده اند چه در ری که
بوده و غضایر ... گرفته است ... در عنوان ... غضایری گذشته
... کلام ... غضائری ... ... غضائری
... در حضرت سلطان یمین الدوله ... ... بوده
و یک قصیده ... که محمود ... شعرا گشته است.
و الله ... در ... گوید: غضائری رازی از اعاظم شعرا و ... در عهد
سلطان محمود ... بوده ... سلطان ... است
شعرای ... ... قصیده ... او را
که در مدح سلطان گفته ... ... است ...
آنکه ... ... در حضرت ... ... سلطان ...
دولت ... ...

ابونصر عضایری

[illegible] : اگر مراد از عراق

و اعظم [illegible] ... بعضی غضایری [illegible] کرده اند که [illegible] که به گرد [illegible]

[illegible] ... سلطان [illegible]

جا که [illegible] قطعه سلطان محمود [illegible] و اولاد محمود [illegible] از [illegible] گفته

[illegible] ~~[illegible]~~ و قصیده [illegible] کرده

مرحوم [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] است که ~~[illegible]~~

[illegible] ان [illegible] :

غضایری رازی اسمش ابوزید محمد بن علی غضایری [illegible] عراق و مداح مجدالدوله دیلمی

پسر [illegible] که [illegible] ده [illegible] که [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] بزرگ [illegible]

[illegible] گفته و [illegible] محمود [illegible] گفته و [illegible] شعرا [illegible]

[illegible] : [illegible] جواب [illegible] غضایری

امیر غضایری [illegible] قصیده [illegible] اوقات [illegible]

وارد [illegible] ان غضایری [illegible] قصیده [illegible] جواب [illegible]

[illegible] غضایری دیوان

[illegible] حضرت

[illegible] و [illegible]

[illegible] .

[illegible] کرده [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] سلطان محمود [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان قصیده [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] قصیده [illegible] سلطان

[illegible]

[illegible] قصیده [illegible] :

صواب کرد که پیدا نکرد هر دو جهان   یگانه ایزد دادار بی‌نظیر و همال

و گرنه هر دو [illegible]   [illegible]

[illegible]

[illegible] غضایری [illegible] و [illegible]

[illegible] صفحه ۲۸۷ [illegible] :

صواب کرد که پیدا نکرد هر دو جهان یگانه ایزد دادار بی‌نظیر و همال . و گرنه هر دو [illegible]

[illegible] . [illegible] صفحه ~~[illegible]~~ ۲۹۵ [illegible] :

[illegible] صفحه ۳۱۱ [illegible] :

[illegible] صفحه ۳۳۳ [illegible]

[illegible] ۳۳۴ [illegible] . . .

[illegible] ۲۸ [illegible] :

[illegible] غضایری [illegible]

سمرقندی در [illegible] گوید :

غفاری که اگر زنده بُدی امروز · [illegible] در همه احوال

و علاوه بر اینها در [illegible] و انجم نیز غفاری آمده است .

~~در [illegible] غفاری~~ و بنی غفاری [illegible] که ذکر آن نیز [illegible] ازان کرده اند [illegible] است

~~[illegible]~~ [illegible] را

و در المنجد گوید : الغفار الطلی الاحمر [illegible] [illegible]

الغفار [illegible] الطلی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و القطاة [illegible]

الکره [illegible] غفاری [illegible] ~~[illegible]~~

و آن [illegible] غفاری نوشته اند [illegible] [illegible] است و الله غفار [illegible]

اما [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] صاحب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] .

~~[illegible]~~

و در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

باشد [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] غفاری برساند

[illegible] است .

علاوه [illegible] اول ارباب تذکره [illegible] [illegible] [illegible] غفاری [illegible] بوده

[illegible] سلطان [illegible] [illegible] [illegible] غفاری را [illegible] [illegible] [illegible] است .

~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صاحب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] غفاری [illegible] بوده و

[illegible] سلاطین آل [illegible] .

~~[illegible] غفاری [illegible]~~

~~[illegible] غفاری [illegible]~~

[illegible] غفاری [illegible] [illegible] [illegible] بوده است که [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بوده است [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] غفاری [illegible] است :

که غفاری [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] غفاری ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] غفاری [illegible] [illegible] [illegible]

~~[illegible]~~ ای غفاری [illegible] [illegible] ~~[illegible]~~

[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

۲۳۵

جایی که گوید:

هزار قبیله زان کوه به تاب ماه | هزار دیگر از آن کرده‌ای اعلای

هزار رخ بنفشه بر دهان | بدان صنوبر مشکین بنفشه شکل

و چند روز در باغ گلستان | بر غم جامه و قبا رنگ لعل گل

که چند روز دیگر به گلزار | حلال بگذرد و کان

هزار کوه هزار دیگر چند نبود | رنگ غزل که زان خوب اطلس

و چند روز دیگر نقش نارنی | نقش بدیع صد چندان دگر گلزار

~~حدیث...~~ :

~~...~~

از ... ~~...~~

... و با ... داد ...

از ... ~~...~~

از ... ~~...~~

~~...~~ ...

١٧١

اما ... در ... و ... بوده ... بیوست ... است ...

... ... است ... ...

... ...

اینک دیگر ... سلطان محمود بوده است ~~...~~ جایی که ...

قصیده ... ...

سلطان ... ... جایی که گوید:

... | ... ...

و در ... قصیده گوید

... | بر غم جامه ... رنگ گل

و ... در ... قصیده گوید

... | ... ...

... | که ... ...

... گوید:

... | ... ...

در جواب ... گوید: ...

که ... رسید ... | ... ...

در ... قصیده گوید

... | ... ...

... ...

بر قصیده که ... | ... ...

و شعر [illegible] محمد بن [illegible] شخصی [illegible] غضائری [illegible] در [illegible]
[illegible] از [illegible] آل بویه [illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible] غضائری [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible]
[illegible] غضائری [illegible] سلطان محمود [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible] قصیده [illegible]
[illegible] سلطان محمود [illegible]
[illegible] قصیده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] قصیده [illegible] عنصری [illegible]
[illegible] قصیده [illegible] غضائری [illegible]
غضائری [illegible] عنصری [illegible] قصیده [illegible]
قصیده [illegible] جواب [illegible]
[illegible] عنصری [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] دیوان [illegible]
غضائری [illegible] قصیده [illegible]
[illegible]

ابو زید محمد بن علی غضائری رازی معاصر عنصری [illegible] غضائری [illegible]
[illegible] اوایل حال در [illegible]
آل بویه گذرانده [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] سلطان محمود غزنوی رفته
و در سلک مداحان و شعرای وی [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت محمودی [illegible] غضائری [illegible]
[illegible]
[illegible]
سلطان محمود [illegible] عنصری [illegible]
[illegible] قصیده [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] قصیده [illegible]
[illegible]
قصیده [illegible] سلطان [illegible] قصیده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قصیده [illegible] عنصری [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] قصیده [illegible] جواب [illegible]
[illegible] غضائری [illegible]
[illegible] جواب [illegible] قصیده [illegible]

مشهور است که چون عنصری در قوت دولت سلطان محمود ... [illegible] ... و در صدر ... [illegible]

[illegible] ... دیوان ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

در جواب اگر چه ... عنصری ... [illegible] ... ابیات ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible]

ای ... [illegible] ... نوبهار — دوستان ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... زلف ... [illegible] دارم

[illegible] ... صبح ... [illegible] دارم

از گفته صاحب ... اقلیم ... [illegible] ... زیرا

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible]

بندار رازی

پندار یا بندار از قدما از اکابر شعرای دیار و مشهورترین شعرای فصیح اللسان بوده از مداحان
مجد الدوله ابوطالب بن فخر الدوله دیلمی (۳۸۷ – ۴۲۰) بوده است بنابقول
ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان صاحب بن عباد او را قصاید چندی در مدح او نیز
گفته و این مطلع از آنهاست: ای کرده روح بار سعی تو ارکان شرف گران او
گفته بهیودی. که بندار زبان شیرین گفته است عربی و ... ادب اشعار وی در
طبقات بوده است (زبان محلی که زبان رازی و طبری ...)

صاحب مجمع در ۴۰۱ وفات او را ذکر کرده است که مجد الدوله در ایام ...
در صورتیکه قتل مجد الدوله در ۴۲۰ اتفاق افتاده است ... شعر او ...
مجد الدوله ... ۴۲۰ یا ۴۲۱ باشد. (مجمع ج ۱) ... (۱)
(بندار رازی بزبان اصفهانی ... و اشعارات ... دارد و دیوان او مشهور است)
در تذکره ها ... که اشعار وی بزبان رازی بوده این قسم اشعار را
... فهلویات یا پهلویات میگویند. ... (۱)
خود ... بندار گوید: در ...
... شاه ... :

ای ... روز ... | روزی که ... روز ...
روزی که ... | روزی که ...

ص ۱۷۵
۹۸۵۸

تاریخ [illegible]

جزوه
بوشهر [illegible] ۵۱۵ [illegible]
دشتستانی
تألیف [illegible]
تاریخ تحریر [illegible] ۱۳۱۰

[illegible] که [illegible] می‌بری — [illegible]
هر که [illegible] — ایشان [illegible] داری
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

دیگه [illegible] (۱) — [illegible] (۲) [illegible] (۳)
[illegible] (۴) (۵) (۶) (۷) — [illegible] (۸) [illegible]

[illegible] — [illegible]
این [illegible] — این [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]
[illegible] — دنیا [illegible]

تاریخ ولادت [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

(۱) [illegible] (۲) [illegible] (۳) [illegible] (۴) [illegible] (۵) [illegible]
(۶) [illegible] (۷) [illegible] (۸) [illegible] (۹) [illegible]

مظفر بیجاری

بیش قدر میدانم که در شعرای جوان غزلسرایان بوده است تیز در باب الالباب
و مجمع الفصحا که او را اندازه نقل کرده ام و بیش از این دیگر دیده نشده است .

در انشاد رادوت

همی چینی آتش بیان فاتگر	چو افتاب که گرد ز میغ تیره حجاب
نقاب را برخ اندر کشید برق نقاب	چو روی دختر مشرقه که صبح گردد
زدایم ز فرق آن چهره چو دیده نگر	همی زند لوکی بنده تر کنم کلاب
چراغ آن که بتاب نده همی گیرند	من از فراق تو گریم همی بزر سیلاب
شب وصال تو دلم را همی دلتنگ (۱)	و رنگ هجر تو دارد و مرا همی شتاب
غار خواب همی چو او دلم از دوات	اگر لب تو بنگ گل است و لبان آب
لب ز فرقت آن تو است چو ...	نشان تو دره نی ز هر حس خواب
کسی نگاه و بانگ چو رنگی تو دردم	نگین بام دگردم چو شبنم تو ناب

(۱) دلتنگ

کرکی مروزی

یا حکیم محمد مرغی شاعری معروف و مجمع بیان در صوف

در وصف ... گوید

عجب ان کرمی رود و نهان	چرخ سیم را بر فشم میان
تا نهالت جان او بر جان	چو نگه بید الگو شود بیان

قدح و باده هر جا از صفوت	انگور ماه چو هفته دلدواده
با قدح بمرادت با فرقاب	با قدح در بها انگشت نگر

ابو الطیب طبری

در قرن چهارم [illegible] است که شاعری مانند ابو الطیب که [illegible] دارای طبع لطیف و فکر دقیق بود که از [illegible] خدمت [illegible] ~~[illegible]~~ چیزی [illegible] و از [illegible] و شرح حالش و [illegible] یک سطر هم [illegible] الطمع [illegible] و دریغ از آن [illegible] که [illegible] خراسان روزگار رفته است

در تعقیب گفته ~~[illegible]~~

دلم [illegible] دو زلف نهان شد ای [illegible] | ز بهر آنکه رخت [illegible] همی برد
[illegible] چو [illegible] زلف [illegible] | [illegible] زلف تو [illegible] درآورد
[illegible] که [illegible] کار [illegible] | [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] کرا [illegible] | چو دید چشمت [illegible] بر خیزد
اگر بجنبد یک چشم زخم[1] وقت سحر | [illegible] زلف تو آن [illegible] بر [illegible]
دگر [illegible] غمزه [illegible] دلم | هلاک جان [illegible] جان [illegible] ریزد

(۱) یعنی چشم زدن

حسن بن صباح

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible] ~~[illegible]~~ و در این باب گاهی [illegible]

[illegible] که گوی بیت [illegible] است [illegible] در این قصیده که در مدح

سلطان سنجر گفته است : که دارد چون تو شوقی [illegible] و دلبر [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] در [illegible] در جمع و [illegible] که [illegible]

[illegible] صاحب لباب الالباب گوید که اتفاق [illegible] که از [illegible]

[illegible] . جمع [illegible]

[illegible] در [illegible] در قصیده در مدح [illegible] گوید :

اندک تو [illegible] و شوکی | در افزون [illegible] در مدح [illegible]
[illegible] | هر آن قصیده [illegible] قال
[illegible] لعل [illegible] | [illegible]

و در قصیده [illegible] این گونه گوید :

[illegible] | در [illegible] و در [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] جهان [illegible]

[illegible] در قصیده [illegible] لعل چون [illegible]

[illegible] فلک چون نجم [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] ذکر [illegible]

[illegible] گفته است [illegible]

[illegible] ممدوح کرده [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible] در [illegible] که [illegible]

[illegible] ممدوح ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] : [illegible]

[illegible] ممدوح [illegible]

[illegible] در عراق [illegible]

[illegible]

[illegible] در مدح [illegible]

[illegible] و جز [illegible] بعضی [illegible] که [illegible] بعضی عبارت [illegible] الطرح [illegible]

جای [illegible] در [illegible] : [illegible] که گفتم

در [illegible] کم [illegible] . [illegible] قبل [illegible] در [illegible] +

و [illegible] در [illegible] شده و [illegible] در [illegible]

نظیر [illegible] : [illegible] در جهان

بر [illegible] ، [illegible] داد [illegible]

[illegible] ای [illegible] ! [illegible]

بر نظم [illegible] ! [illegible] دارد .

[illegible]

که [illegible] است [illegible]

[illegible] است [illegible]

که [illegible] ! ای [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] رفت ! [illegible]

[illegible] ، [illegible] که [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible])

[illegible] و [illegible] سلطان [illegible] و [illegible]

از شعر ابو الحسن علی بن محمد ، [illegible] ، تاج الدین ابو الفضل [illegible] – [illegible]

ابو [illegible] . صدر [illegible] – نظام الدین ابو عمر محمد ، [illegible]

دیگر + [illegible] در [illegible] سلطان [illegible] و [illegible]

[illegible] : [illegible] سلطان [illegible] مرا تا [illegible]

مرا در [illegible] مرا [illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در [illegible] در [illegible] گران [illegible] .

که [illegible] که [illegible]

[illegible] دارد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] .

[illegible] عمر [illegible]

[illegible] ۵۵۵ [illegible] که [illegible]

[illegible] .

[illegible]

سلوک خود را در هرات در مصراع تقاعد خود گفته و تضمین جا که در قصیده‌ای که مدح و صحیح شاه را
کرده وار عدم حضور خود در مجلس وی عذر می‌خواهد گوید : گرچه از تنگی است اطراف کشور چو طرب
ورچه از دوری است اکناف عالم پر ظلمی ورچه پر هست ز دیدار در ذکت می بود خود را
[illegible] تا خیلی ، در پر هر [illegible] چو جمعیت قشر درو است از برای [illegible] بایست
هم [illegible] ، نه دو بار که ده ام جز تربه های طلب نه زیکستی که ده ام جز کرسم های [illegible]
[illegible] که [illegible] محروم نیرنگ [illegible] در هر کی [illegible] به جهان [illegible] .

و در قصیده دیگر اشاره کرده [illegible] این چنان که آن [illegible] تا [illegible] ا
[illegible] ز ذره که دو ذره [illegible] ان جدا [illegible] به اراده حظ
کانده بجز نباشد [illegible] . شاید این دو قصیده را در وقتی گفته که خبر رسیدن سلطان
سنجر رسیده واو این [illegible] بوده که با قدرت خود [illegible] اورا بر [illegible] است و [illegible]
هرات [illegible] لازم بوده و خود [illegible] در [illegible] نکرده [illegible] .

و در یکی از قصائد مدح که سلطان سنجر را تعریف [illegible] مسعود [illegible] رو [illegible]
گویا [illegible] به سلطان سنجر گفته بعد که [illegible] به جرأت [illegible] خواهد رسید : [illegible] گوید :

ای گشته [illegible] چند [illegible] ان ادا [illegible] آخر [illegible] رساند [illegible]
[illegible] که [illegible] این [illegible] این [illegible] خالی [illegible]
هم [illegible] هم [illegible] هم [illegible] .

اگر در شعر نظر به صحت به تشبیه جمیع هم [illegible] بزرگ شعر [illegible] و از [illegible] در [illegible]
[illegible] و جلالت [illegible] به شاه از [illegible] که او را [illegible] برای [illegible]
ادل [illegible] .

۱۸۰

~~[illegible]~~ و در جنوب [illegible] سنقر [illegible] گفته است :
ای [illegible] چون [illegible] با [illegible] اندر برای [illegible] جمیع [illegible] گر
صاحب [illegible] که [illegible] در وقت تاریخ شعرای کتاب [illegible] ~~[illegible]~~ کرده :

~~[illegible]~~ بعد از وقایع [illegible] سلطان سنجر و دیگر [illegible] و اول بزرگ سلطان بود در [illegible]
[illegible] که [illegible] است : [illegible] کرده و [illegible] کرد [illegible] گردن [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] لطف طبع [illegible] او را [illegible] کرده [illegible]
و او [illegible] رسید که [illegible] او تا [illegible] شعرا [illegible] .

این [illegible] ~~[illegible]~~ شعر [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] گر دیده [illegible] جمیع [illegible]
در شعر [illegible] او از [illegible] سلطان سنجر رسید . و در [illegible] است که ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
[illegible] از [illegible] بزرگ [illegible] بوده ~~[illegible]~~ [illegible] سال [illegible] ایران
[illegible] و [illegible] سعادت [illegible] در [illegible]
شعر [illegible] گوید .

از فقه مرادت

شرح تو مروت و علوم شد رها | زینب که بماند چو لمحی یک

تو حسن تو ارادت رشد مردمی بشنو | تو ره حی جناب و تو در نکته سفر

که رهت با نگو ز هم رهوای عشق | زینب عالم نهره دگران بیرحفا

تو مانع تو ز او بر مانده حقی | هر شغلی به این گشته سبقه

گرمی نکو نفسی تو ای ضبط تو بی | از هر حس مروت و دار هر کسی غنا

با این همه که گر بکند پیره و تا ده شب | ارادت که مر تو آتش سر عبید

ای لطف فرق ز هم مروان و حسن | از [illegible] حضرت و از در ستان ها

قرن ره تا نخست فرنگ شد نفر | بی عشقی و بی کف ت و بی فعل و بی داد ها

فی هر لحظی نسیم رفعتم و ثنا الطیر | تشتر و بر رنگ ما ز هستند ها

ز ای ای حضرت از ان محشر | ز آتش مردم لبری حنک لاد

گر رود همی سنگ فتنه و ثنا ن ز رحم | ابجوی مراد ز نابت آتش مصطفی

با خاطر خیر هم و با در ای روشنم | کاهی ان ۲ الاحسن در الفرس لیشروع الحی

هر گه خدمه مه و قسیم و آب گری ز نی | گر دار ه شود و دلک ز ما روا

در با می جلال تیر گره اکبر | نزدوت نعگمال نیم قسم ام خطا

ای ما فخر تمی مرا الزم بود ت نکنی | در عقر تری خدمت در مسیحای اما

رشید وطواط

عصر

سید الشعرا ابو بکر محمد رشید وطواط از مشاهیر شعرای ترکستان و دبیر خوارزمشاهیان در دربار سلطان اتسز
بن ابراهیم از ملوک خاندان خیوه بوده و در پیش سلطان اتسز مقرّب و منظور بود ~~منصب~~ مداحی شعر
مرحوم سلطان را بگرید چنانچه در این رباعی گوید که ابیات سلطان و در ادای مقام خیلی لوچیان
اراده نموده است رساله‌ای در بیان انشاء و لغات و ترکی با مقامات و نکات ترکی تردید بود
~~و بعضی~~ در این شعر تصنیف شده و اشعار است که از بهلوان است رشید اسم
~~این کتاب~~ از اشعار جزئی است که در این کتاب واقع در دست نیست
عوام است عبارت از چند قصیده که در باب الرباب و مخ الفضلا ذکر شده با چند قطعه و قول
در این ~~...~~
~~...~~
~~...~~
~~...~~
~~...~~
~~...~~
در قصیده و ترکیب در کتاب الحکم اشعار رشید مضبوط تر عراق است
در عجم فرد و بیتی قصیده هم در کتب ثبت سلطان قزل خان جمعی مدح دارد و
در بیتی که لقب قومی فرقه شیرانی است سلطان سلیمان خیره ملطمی در جواب
قطعه‌ای که وشید اورا زرتشت بو محمد ذکار زاده گفته که این ملک نسب از علم و سخن
اوست ، هم ما حرف است که تحفه فرشته که لفظ زنگ قبر برهم بخت دراز

در مدح سلطان ملکشاه گوید

شاه در فتح هلال چو بیند طلوع
طلعت [illegible] دو ماه [illegible]
آسمان [illegible]

آفتاب فلک [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ملک [illegible]
[illegible]

این چرخ که او [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

در صاحب قران [illegible] [illegible]

ادیب صابر

شهاب الدین صابر بن ... ادیب ... ترمذی ... قرن ششم هجری [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... را الزام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... کلمات ... و عبارات ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... اگر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... سلطان ... [illegible]

3. [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در بیان این قصه در صابر [illegible] بیان [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]

[illegible]   [illegible]

صاحب لباب الالباب [illegible] قصیده [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] :

حکایت کنند که صابر [illegible] سلطان سنجر [illegible] آتسز [illegible]

به سلطان در خوارزم [illegible] سلطان ادیب صابر [illegible]

[illegible]

[illegible] ادیب صابر [illegible] آن شخص را [illegible]

آن شخص را [illegible] ادیب صابر [illegible] آتسز [illegible] که ادیب

صابر [illegible] ادیب را دست و پا بسته در جیحون انداخت [illegible]

[illegible] .

وفات صابر را [illegible] -

[illegible] ۵۴۶ — ۵۴۷ [illegible]

[illegible] ۵۴۲

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان سنجر [illegible] سید [illegible]

[illegible] سید [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

[illegible] خطاب [illegible] :

[illegible] خطاب [illegible]

اگر [illegible]   [illegible]

+ [illegible] .

[illegible]

سلطان را قصیده سروده اند و قبول او در قرابت سید اگر اند کیست چون تیز از این رقعه
خبر داده امروز و حافظ را ... ۵ ام جشن سلطان در شهر ۵۴۲ از مقصود دوازدهم گرد (
در تاریخ گزیده نیز (صفحه ۸۸ ... چاپ لندن) لکرگری را نیز یاد کرده ام در سال ۵۴۲
بعد از فوت ... ، در تاریخ روضه الصفا شرح قصیده در تاریخ ... سلطان
... که در ... نوشته است .
... ۵۴۲ ... [illegible]

که تیغ حرب برده است

از قطعه ذیل سلطان معلوم میشود که حرب تیغ را بر دوش نگرده است !

راهی که گرفت دولت ربیع دهم شد | حکایت انجم و جور جهان و قصه فلک
چو روز ... راست ... | ... و قصه فلک ... و ... ملک
... از ... رفت ... | که ... حق ... ثقلک
... همه احوال ... | ... همه عمر ... و ملک
ز غیر ... لشکر ... | ... گر ... نزد ملک
چو آب از ... | ... از ... ملک
... از ... | ... اکبر ... و رک
... و ... | ... طبع ... ملک
... که ... | ... گر چشم ... ملک
... آن ... | ... کرد ... کرد ملک

[illegible]

از شعرای نامی قرن ششم و از شعرای دربار سلطان سنجر بوده و مداح خاص مجد الدین تاج المعالی
ابوالقاسم علی بن جعفر موسوی از نژاد سادات خراسان بوده . زیر حال شاه و در کلیه تذکره‌ها
درباره‌ت جمله رفته شده و ~~بحث سنجر~~ ... شکر سنجر را به تذکره آورده است
و از آنجا که صابر از شعرای ... بوده و ... ~~...~~ ... که جان
سپرده تذکره‌نویسان ... را ... خود قرار داده بدون ... روح
وی جای تحقیق ... و ... ~~...~~
... در حالات وی ...
~~...~~ ... در حالات وی ...
قسمت ... در ... تذکره ... کردم .

اسم و لقب صابر ... و ...

~~اسم و لقب~~ صابر شهاب الدین معروف به ادیب است اسم پدرش ... از ...
... بوده ... در ... اکثر تحقیقات کرده است

... تحقیقات

... از ادبیات ... و ... است
... و ... است که ... ادیب ...
... و ... را که ... است ...
... .

چند ... از ... از ... و ~~...~~ و ... کلام ... ~~...~~
... که از ... رشید الدین ... است که ... و ... ~~...~~ :
در ~~...~~ ... و ... :

... ای صابر ... ... و ... که ... نظم
... ... بر او گوید : ... الدین ... صابر
... ذات ...

... بر ... ... بر ... ... و ...
... که ... است .
... ~~...~~ ! ... و ... کرده !

... چون ... صابرم .
و ... بوده که ... بوده است ... گوید !
... ... :
صابر در ... ... و ... و ... کلام ...
~~...~~
~~...~~ ... و از ... است ...
... ~~...~~ ... است ... اکثر ...
... است ... و ... ~~(در اینجا)~~ ... است

اگرچه [illegible] لطف [illegible] را [illegible] و در [illegible]

[illegible] دارد که لفظ [illegible] الله [illegible]

[illegible] است [illegible] که [illegible] را [illegible]

القاب [illegible] است

و از [illegible] ایران [illegible] است

[illegible] لفظ [illegible] سلطان [illegible]

اگرچه [illegible] است

[illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] است

عرب نیمی

از [illegible] الادب [illegible] است [illegible]

[illegible] ادب [illegible] است [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] است [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] گردید.

[illegible] الملک [illegible] و [illegible]

[illegible] ممدوح [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] ممدوح را [illegible]

[illegible] ممدوح [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] (([illegible])) [illegible]

[illegible]

[illegible] الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible]

دوست

[illegible] شد.

[illegible] ممدوح [illegible]

[illegible] ممدوح [illegible] است

[illegible]

[illegible] است

[illegible]

[illegible] ابوالقاسم [illegible] :

[illegible] عمدة الاسلام ابوالقاسم [illegible]

[illegible]

[illegible] ابوالقاسم [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

خطاب [illegible] :

[illegible]

[illegible] خطاب [illegible] :

[illegible] سلطان [illegible] خطاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابوحنیفهٔ اسکافی

رضاقلی‌خان این اسکافی را نوشته که مردی بوده صاحب ثروت [illegible] بوده که [illegible] باسامانی
منسوب است ترجمهٔ [illegible] دارد که هوا [illegible] است صاحب مجمع الفصحا
شرح حال و ایراد [illegible] نکرده .

الا دیوان ابوحنیفه اسکافی گوید [illegible] اسکافی [illegible] و بعضی مردی و بعضی [illegible] داشته‌اند و [illegible]
[illegible] ابوالفضل [illegible] بیهقی نوشته که چون [illegible] اندازه فضل [illegible]
از [illegible] اسکافی [illegible] اسکافی امیر نوح بن منصور
سامانی [illegible] بوده [illegible]
گوید [illegible] در [illegible] ابوالفضل [illegible] در [illegible] غزنوی صاحب
دیوان [illegible] سلطان ابراهیم غزنوی [illegible] بیهقی [illegible] است
[illegible] است [illegible] است [illegible] آورده [illegible]
[illegible] است [illegible] ۰

[illegible] از [illegible]
[illegible] ابوالفضل [illegible]
[illegible] ابوحنیفه [illegible] ابوالفضل بیهقی [illegible] حکیم [illegible] ابوالفضل
در سال ۴۴۹ وفات یافته است [illegible] ابوحنیفه [illegible] ابوالفضل [illegible]
ابوحنیفه [illegible] در سال ۴۵۱ [illegible] سلطان
ابراهیم غزنوی [illegible] بوده است [illegible] ابوالقاسم [illegible] اسکافی
[illegible] بوده [illegible] ابوحنیفه اسکافی [illegible] .

[illegible] اسکافی در اوایل [illegible] امیر ابوعلی [illegible]
[illegible] امیر [illegible] به امیر نوح بن منصور [illegible]
[illegible] که [illegible] خورده [illegible]
[illegible] اسکافی [illegible] امیر نوح
[illegible] است [illegible]
[illegible] امیر نوح [illegible] نوح (۳۴۳ — ۳۵۰) [illegible]
[illegible] ابوجعفر [illegible] عبدالملک [illegible] .

[illegible] امیر ابوعلی را با امیر اسکافی اشتباه کرده است
[illegible] اسکافی [illegible] نوح بن منصور (۳۶۶ — ۳۸۷)
[illegible] نوح بن منصور [illegible] منصور بن نوح (۳۵۰ —
۳۶۶) [illegible] اسکافی [illegible] منصور [illegible] نوح .
[illegible] اسکافی [illegible] منصور [illegible] .
[illegible] که [illegible] ابوالفضل [illegible]
[illegible] ابوالفضل [illegible]
[illegible] ابوحنیفه [illegible] بوده
[illegible] بوده [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] که [illegible] است .

(۲)

با لقب [illegible] از تخم انبیا [illegible] خلفای [illegible] است که [illegible] در سنه ۲۸۶ه وفات کرده است.

یکی دیگر [illegible] سلطان ابراهیم غزنوی [illegible] ۵۱ه [illegible] کرده [illegible] گاه [illegible]
[illegible] از جلوس سلطان محمود [illegible] مرگش [illegible].

[illegible] مرحوم [illegible] میرزا [illegible] خان قزوینی در باب تحقیقات [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ که [illegible] علم تحقیقات [illegible] را از [illegible] کرده [illegible]
برده است.

[illegible] اندازه برای [illegible] کرده است [illegible] ابو [illegible] است
که [illegible] با نظیر [illegible] در [illegible] ~~[illegible]~~

۱— [illegible] در بیان [illegible] و [illegible] بگوید [illegible] این [illegible]
[illegible] و [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] بیان [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] ~~سلطان ابراهیم~~ [illegible] کرده است. — [illegible] سلطان ابراهیم [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] . [illegible] الله [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] . [illegible] سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible] برده است.

شاه چو دل برکند [illegible] … [illegible] ملکت ستان
گفت [illegible] … می خورد و داد طرب [illegible]
[illegible] … [illegible]
شاه [illegible] … [illegible] بستان
[illegible] … [illegible]
از [illegible] … [illegible] سلطان
[illegible] … [illegible]
[illegible] … غزل [illegible]
[illegible] … هرگز [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible] آن
[illegible] … [illegible]

[illegible] … [illegible]
چون [illegible] … [illegible] ایران [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
[illegible] … [illegible]
دست [illegible] … [illegible]

جان ملامت بار کند پیری | باکی نداریم اگر تیر عتاب آن
زشت بشکند چون شحنای بر در سر | زهر کم مردم از تو باز که آن
دگر تو از کلک تحت تو گرفت | دیگر ف ندیخت تحت میلان
گاه ز زرگر ز آب و تیر دگر گفتی | تا صبح که به اندیشه بار رستان

طاهر بن محمد ملقب بظهیر (۱) متخلص از فاریاب بوده است شاعر خوشگو و دارای خیالات
عاشقانه بیشتر از فکر دقیق تراوش کرده و بیشتر از سلاست ذوق حاکی است جامی در بهارستان
گوید: ظهیر الدین فاریابی از مشاهیر جهانست و اکثر [illegible] تمام دیوان او مطبوع [illegible]
لطافت و سلاست سخن او [illegible] ایوان [illegible] است [illegible] (۱)
استادان سخن [illegible] ، [illegible] کرده [illegible] سخن او را
بر انوری ترجیح داده‌اند [illegible] است [illegible]
ظهیر نیز ~~[illegible]~~ [illegible] بوده است [illegible] انوری [illegible] خواهم رفت [illegible]
[illegible] : مرا طبعی است [illegible]
ز نظم [illegible] طرب [illegible] انوری را [illegible]
از [illegible] شعر خود [illegible] ظهیر گوید: هم [illegible] خواجه [illegible] است
که شعر [illegible] به رنگ ظهیر . ظهیر خود را [illegible] است [illegible]
[illegible] که [illegible] برابری [illegible] قصاید [illegible]

(۱) قصبه‌ایست در قرب بلخ از اعمال جوزجان .

194

~~قدرت بیان و لطف طبع خود را [illegible] ! طبع می دریای لطف است~~
~~در خاطرم [illegible] لطف و [illegible] سخن است [illegible] ،~~
~~[illegible] شاعر [illegible] [illegible] و [illegible] او [illegible] است~~
~~[illegible] گوید: مرا [illegible] [illegible] [illegible]~~
~~[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]~~
~~[illegible] شعر [illegible] [illegible] [illegible]~~
~~[illegible] ! [illegible] [illegible]~~
~~[illegible] [illegible] [illegible]~~
~~[illegible] [illegible] !~~
~~[illegible] [illegible] !~~
~~[illegible] [illegible]~~
~~[illegible] [illegible] [illegible] گفته است~~
~~[illegible] [illegible] [illegible]~~
~~[illegible] [illegible] [illegible]~~
~~[illegible] [illegible] .~~
~~[illegible] [illegible] [illegible]~~
~~[illegible] [illegible] [illegible]~~

[illegible]

می ارزد [illegible] اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] (۵۶۹ — ۵۸۱) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(۵۶۲ — ۵۹۸) [illegible]

[illegible] ۵۹۱ [illegible]

[illegible]

[illegible]

(۵۵۹ — ۵۸۹) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سپیده‌دم که شب [illegible] و [illegible] | تو در [illegible] سر [illegible]

چنان بتیره‌شبی [illegible] بگذرد | چو دیدگان [illegible]

زبس [illegible] صبح [illegible] | سواد [illegible] زرد

صبح [illegible] پنهان گردد | که گردد [illegible] برای [illegible]

هزار کوکب [illegible] گران [illegible] آید | زروی [illegible] گردان [illegible]

زروی [illegible] حباب [illegible] آید | چنانکه [illegible] برنگ [illegible]

زدند [illegible] | که آفتاب [illegible] گران [illegible] .

از قصیدهٔ [illegible] است

چو آن سپیده‌دمی طلیعه [illegible] | آفاق ساخت [illegible] سیمای [illegible]

پدید آمد [illegible] | [illegible] چون سر چنگال [illegible]

[illegible] در این لوح لاجورد | [illegible] گرده [illegible]

[illegible] فلک [illegible] | [illegible] که [illegible]

[illegible] | آهنگ [illegible] [illegible]

[illegible] | [illegible]

در [illegible] | [illegible] در [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] | [illegible] کردگار

[illegible] | [illegible]

[illegible] | از [illegible]

بنا بر رسم معهود شعرای [illegible] گذشته دیوان ظهیر را [illegible] در [illegible] هم [illegible] کرده است

این ~~[illegible]~~ صاحب مجمع الفصحا در ذیل این بیت را که در تمجید دیوان خود گفته :

دیوان ظهیر فاریابی در کعبه بدزد اگر بیابی غلط است لذا [illegible] در [illegible] که گفته [illegible] [illegible] آن [illegible] برای [illegible] را که [illegible] از شعر انوری و خسرو [illegible] اگر [illegible] روانی [illegible] دیوان

دیوانی که در [illegible] و قطعات [illegible] در ۱۳۲۴ هجری قمری در طهران چاپ کرده اند بخطای [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] از اغلاط است . و [illegible] سوم [illegible] که از ظهیر [illegible] که در [illegible] چاپ [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] تمام ظهیر [illegible] غلط است [illegible] [illegible] گفته شده است [illegible] نوشته است .

گرچه ای زیبا روی که بدرود دامن طراز	گفتی زمانه‌ای که دلبر دوست ای سوار
گر جوم کو گفت چرا اینقدر حسن تو را	دیگر سه پت چرا اینقدر حسن نزار
گفت اینجا برگردی از گله‌ای هیچ نیست	دانی که صحبت با تو نگرم چنین
لطف نشد شاه و حیات کوتاه	هر راه بر سر فش نشد دری آفتاد

شیخ آذری طوسی

نورالدین حمزه بن علی ملک طوسی بیهقی متخلص بآذری از شعرای [illegible] قرن نهم و مرد طریقت و تصوف بود در جوانی [illegible] ارکان [illegible] شعر و شاعری [illegible] و مدح سلاطین و امرا پیشه کرد و [illegible] قصیده [illegible] در مدح شاهرخ گفت که مطلعش این است :

هست آن [illegible] که [illegible] قسمت [illegible] ... [illegible] او [illegible]

خواجه عبد القادر [illegible] عبد [illegible] را در حد قصیده [illegible] کرده چون [illegible] سلطان [illegible] ملک [illegible] خود را [illegible] است . [illegible] از [illegible] پیش از [illegible] شیخ محیی الدین طوسی [illegible] و در خدمت او طریق حج برد و در [illegible] شیخ [illegible] گفت آذری بعد [illegible] بنا [illegible] کرده و [illegible] [illegible] از عمر خود را در سیاحت گذرانده و [illegible] بزیارت [illegible] [illegible] بزرگان رسید . [illegible] سیاحت کرده [illegible] سلطان احمد شاه [illegible] (۸۲۵ — ۸۳۸) سلطان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بعد از [illegible] [illegible] سلطان احمد [illegible] [illegible] [illegible] چون [illegible] شاه [illegible] [illegible] [illegible] شاهزاده علاء الدوله [illegible] [illegible] سلطان [illegible] [illegible] آذری [illegible] [1]

[1] [illegible]

۱۹۸ گفت : الهی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علاء الدین (۸۶۲ — ۸۶۵) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلطان علاء الدین [illegible] (۸۳۸ — ۸۶۲) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

جواهر الاسرار و [illegible] و طغرای همایون و عجایب الغرایب (یا غرایب الدنیا)

شیخ در سال ۸۶۶ وفات کرده و در [illegible] مدفون شد .

جامی در بهارستان گوید : [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که این است :

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

ارالسانات

بند بود ز در صحبت ازل مفرح — کر دست عشق قدیره دور مراهم روح
خمار شام عدم در دماغ جانها بود — که ریخت مهر تو در جام ما شراب صبوح
لب حبیب نمک روح بخشد و هنوز — که بود و نبود تو در سفینه های نوح
بیاب نکده زان بیشتر که غل کنم — بدست عشق تو کردیم توبه ای نصوح
گهی باده که نظر کان را در بر خاک — که بود فرق تو عدد سفینه نوح

دوم

بر حسب دلی مبرا حیرت کرده ام — خط در سواد خط رحمت کرده ام
آئینه کعبه محرک ملک [illegible] — در جام عرض کنگره قدر کرده ام
ای هدی تا بیا [illegible] قدرت که [illegible] — بیار ره در ره دردی سبب کرده ام
آدم که ریخته زخون تا کشند — این خط که در حرم ما تسبیح طالب کرده ام
فردا بدان حشر بیا بجهنم — در صحف آفاق که تو فرقت کرده ام
قدر دیار خونش دو دلی بر دلی — از نشئه کم محبت غربت کرده ام
بامست آن شیم که در بعض ازل — با او ز ازل جام محبت کرده ام

ویکتور هوگو

در ۲۶ ماه فوریه ۱۸۰۲ در شهر بزانسون متولد شده است (در شهر فرانسه) و در ۲۲ ماه مه ۱۸۸۵ چشم از دنیا پوشید.

مکتبی شیرازی

ولیکن [illegible] جای نام مولانا [illegible] در طرف [illegible] بود [illegible] جمع آمده و [illegible] کوشیده اند

و برای هر کدام از [illegible] شرح [illegible] هم از کتب و [illegible] بیشتر [illegible] آورده اند [illegible] طبع محقق

[illegible] در نظر [illegible] این [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] شرح حال [illegible] مکتبی شیرازی نیز از ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] واقع شده [illegible] با [illegible] این [illegible]

[illegible] شیراز [illegible] نوشته است و [illegible] شرح حال وی [illegible] است

[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

حال وی [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] این [illegible] که [illegible] قناعت کرده .

صاحب مجمع الفصحا می‌نگارد: «مکتبی از مکتب‌داران شیراز بوده طبع خوشی داشته [illegible] لیلی و

مجنون [illegible] خاطرش راه یافته [illegible] نظامی [illegible] لیلی [illegible]

طبع [illegible] روی [illegible] ندیدم [illegible] نظم [illegible]

[illegible] لیلی مجنون را [illegible] گفته است .»

مکتبی در منظومه لیلی مجنون تصریح می‌کند به اینکه خیال [illegible] است [illegible] در مقابل خمسه نظامی گوید

چنانکه گوید : [illegible] . [illegible]

این [illegible] خواهم [illegible]

[illegible] خمسه [illegible]

نظم [illegible] خمسه نظامی [illegible]

و این منظومه را بنام [illegible] ([illegible])

چون [illegible] آوازه [illegible] از [illegible] اول [illegible]

[illegible]

عدد ابیات کتاب [illegible] در جمله [illegible] و هشتصد و نود و پنج ۸۹۵

اتمام یافته [illegible] تاریخ اتمام این کتاب مکتبی [illegible] .

چون مکتبی این کتاب بنوشت تاریخ ز کتاب مکتبی جست ابیات که عدد حساب پیوست

[illegible] این [illegible] از [illegible] ۱

دیگر کتابهای معروف که [illegible] از مکتبی [illegible] هر کدام [illegible]

کتب [illegible] و [illegible] اول

[illegible] اول [illegible] که ترجمه و تفسیر [illegible]

حضرت امیر است [illegible] !

[illegible] مکتبی [illegible] این مثنوی مختصر [illegible]

[illegible] این مثنوی [illegible] ۱۲۰

بیت است [illegible] ترجمه و تفسیر کلمات [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است

[illegible] از حضرت [illegible]

[illegible] این کتاب [illegible]

هر که میان مرکز گردش [illegible] — گیرد سینه دلش زنگار
گر نبود ای صبی بروان زنگ — گردد آیینه دلش چون سنگ
بود نشسته زاده خطه چین — [illegible]
شاه در راه دید [illegible] — [illegible]
شاه گفت آن [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
گفت چون [illegible] — [illegible]

داستان مجنون [illegible] نظامی [illegible] مدت داده [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] خمسه امیر خسرو [illegible] ~~[illegible]~~
[illegible] لطف [illegible] نظامی [illegible]
[illegible] برای دیگران [illegible] نظامی [illegible]
[illegible] خمسه امیر خسرو [illegible]
[illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] امیر خسرو [illegible]
[illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible]

[illegible] !

[illegible] بهر خواب خویش — [illegible] در پهلوی خویش
[illegible] — تیشه بر دارم [illegible]
[illegible] شراب [illegible] — چو [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] !

ذکر المحمد جلاء القلوب

[illegible]

ابن یمین

امیر فخرالدین محمود معروف به ابن یمین فرزند امیر یمین الدین طغرائی از مردم فریومد است که در دوره
آخرین ایلخانان مغول [illegible] بوده [illegible] است که [illegible] شاعر [illegible]
بوده و [illegible] از [illegible] سلطان [illegible] فرمانروایان [illegible]
[illegible] و این [illegible] است [illegible] که شهرت [illegible] قرن [illegible]
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~

امیر یمین الدین [illegible] خواجه علاءالدین محمد [illegible] بوده و شعر [illegible]
اگرچه [illegible] امروز [illegible] قطعه [illegible] باقی مانده است و [illegible]
که [illegible] بوده و [illegible] ابن یمین [illegible]
این رباعی را [illegible] :

دارم ز [illegible] فلک [illegible] ... [illegible] روزگار [illegible]
[illegible] ... امیر [illegible] در جواب [illegible] :
[illegible] ... [illegible]

امیر یمین الدین در سال ۷۲۴ [۷۴۳] در [illegible] از [illegible] و [illegible]
ابن یمین که [illegible] از [illegible] داشت در [illegible] صاحب [illegible] بوده و [illegible]
[illegible] است که [illegible] قطعات [illegible] بوده [illegible]
[illegible] اگرچه [illegible] قصاید و [illegible] است [illegible]
[illegible] از شعرا [illegible] و [illegible]

در قول ... در شرح ... این بیت نیز در قطعه ... [illegible]

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ ... در شعر ادبا این بیت ... [illegible]

این بیت نیز ... [illegible] ... خواجه علاءالدین ... [illegible]

... [illegible] ... ساقیا ... [illegible]

... [illegible] ... و ملازمت ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... خواجه علاءالدین ... [illegible]

... [illegible] ...

... علاءالدین ... [illegible]

... [illegible] ... ۷۴۲ ... [illegible]

... [illegible] ...

که ... [illegible] ...

... [illegible] ... این بیت ... [illegible]

... [illegible] ... خواجه علاءالدین ... [illegible]

۶۸ ... [illegible] ...

... [illegible] ... ۷۴۴ ... [illegible]

... [illegible] ... ۷۷۱ ... [illegible]

... [illegible] ... این بیت ... [illegible]

... [illegible] ... این بیت قطعه در فقدان دیوان خویش که در آن ... [illegible]

... [illegible] ...

این بیت ... دیوان خود ... [illegible] ... دیوان ... [illegible] :

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... القاب ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... در فقدان این قطعه گفته شده ... [illegible] :

گر ... [illegible] ... دیوان مرا / اگر ... [illegible] ... دیوان ... [illegible]

... [illegible] ... / ... [illegible] ...

... [illegible] ... / ... [illegible] ...

... [illegible] ... / ... [illegible] ...

قطره ... [illegible] ... / ... [illegible] ...

آب ... [illegible] ... خاک ... [illegible] / ... [illegible] ...

... [illegible] ... دیوان ... [illegible] / ... [illegible] ...

... [illegible] ... / ... [illegible] ...

... [illegible] ... / ... [illegible] ...

گفتم دیوان دگر ترتیب دهم گر زانک — من صاحب حرم [illegible] شه زاده آن باب است

با غایت گر بود گرچه چون فرموده — چون خاقانی شاهنشاه عالم پناه است

خسرو عادل معزالدین که گوید [illegible] — گر سعادت انجمن [illegible] است

سلطان جهانگیر داریها که اندر ملک مال — شهریار [illegible] از جمله ایران [illegible] است

آن بر دگر حکم او گوید بر آزاده — ماه [illegible] که [illegible] دیوان [illegible] است

عمر شه [illegible] تا ابد باد و هم او — [illegible] شاه [illegible] است.

هر چند مقصود ایشان [illegible] [illegible] عبارت [illegible] استعارات [illegible] بیشتر شعرای بوده [illegible] چون [illegible] [illegible] الدوران مراجعت کرده ام [illegible] مشعوف [illegible] گفتم که بیت

دی [illegible] که اندر [illegible] — گر [illegible] ندارد از گفتارم بار

که [illegible] پراگنده چو بیت او گفتم — [illegible] [illegible] بار

القصه [illegible] بیشتر گفته شد [illegible] هزار [illegible] اتفاق کرده شد [illegible] الحاق [illegible] کرده ام [illegible] دیوان دیگر [illegible] کتاب نظم گشت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الی آخره [illegible] هرات

که چون این مطولات [illegible] را تشریف مطالعه شریف و رای عروس بی چادر را [illegible] مشغول گردانند [illegible] اصلاح معایب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تسع و خمسین و سبعمائه [illegible] والصلوه [illegible] (محمد [illegible])

~~گفتار [illegible] معزالدین [illegible]~~

~~[illegible]~~ [illegible] صاحب روضه [illegible]

اورا [illegible] هرات [illegible] فصیحی خوافی [illegible]

دیوان [illegible] را از [illegible] ملک معزالدین [illegible]

در [illegible] هرات [illegible] [illegible] که در مدح سلطان معزالدین حسین گفته است و [illegible] قصیده ایست که [illegible]

[illegible] که معزالدین [illegible] است

ای خداوندا که [illegible] — [illegible] جهانگیر [illegible]

[illegible] خسرو [illegible] — [illegible] روزگار [illegible]

[illegible] خسرو [illegible] — [illegible] سعادت [illegible]

این [illegible] — [illegible]

در حدود سنه ۷۴۷ هرات را ترک کرده به وطن خود مراجعت کرد [illegible]

[illegible] [illegible] و قصاید [illegible] در تعریف [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

در شکایت از عمل دیوان گوید :

هر که ده برد ز خشت نیم [illegible] الدینی   بگذرد [illegible] که با این قصبی دیوان کرد
پس شکایت [illegible] دیوان که با من او کردی   بر در بارگاه دیوان [illegible] دارد

و [illegible] این زمان [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] گوید نیم [illegible] الدینی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] .

این [illegible] چند [illegible] را که [illegible] نیم [illegible] الدینی است [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] کرده است : از [illegible] این چند [illegible] کرده [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ملک را [illegible] کرد .

[illegible] [illegible] [illegible] اگر چه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
چون [illegible] خواجه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ساخته ام .

این [illegible] ~~[illegible]~~ که [illegible] خواجه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] [illegible] ممدوح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] قصیده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

هر چند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]   [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]   [illegible] [illegible] سعادت [illegible] [illegible] [illegible]

~~[illegible] [illegible] [illegible]~~ چون قضیه بر خلاف اراده‌ی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
دوست خواجه [illegible] گشته و دیگر [illegible] نمانده که در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] [illegible]
ممدوح [illegible] [illegible] [illegible] در عقب این اقوام ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است قصیده گفته که مطلعش این است :

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]   [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]   هر کجا [illegible] [illegible] [illegible] خراب [illegible]

این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خواجه [illegible] [illegible] [illegible] مریدان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] . [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و شکایت از [illegible] [illegible] :

[illegible] [illegible] این [illegible] [illegible]   [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]   که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] :
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]   [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] .

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۷۶۹ [illegible] [illegible]

اخلاق اجتماعی

دست جود و کرم با بذل و احسان و دستگیری و یاری کردن و دلداری دادن [illegible] است که
گذشت جود و سخاوت او را از دست بگیرد و همت [illegible] و روز [illegible]
و اگر کسی [illegible] گوئی و او را [illegible] کردن [illegible]
بخری [illegible] و او را [illegible] حقارت نگری [illegible] راه دیگر
[illegible] و او [illegible] گردد [illegible]
[illegible] :
بجز [illegible] [illegible]
[illegible] که [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] را
[illegible] است [illegible]
[illegible] نه [illegible]
[illegible] آئید :

[illegible] ای [illegible]
[illegible] . [illegible] خوردی
[illegible] بگذارند [illegible]
[illegible] : [illegible]
[illegible] خویش [illegible] بود
در دام [illegible] خویش [illegible]
[illegible] خویش .

[illegible] دست و دولت را در [illegible]
[illegible] با وجود این [illegible] که [illegible]
[illegible] از راه طریق اقتصاد [illegible] کردی

ای برادر حفظ [illegible] است [illegible] / تا ز هیچ [illegible]
لیک از حفظ [illegible] / چون [illegible] بود بر گردد
[illegible] راه راست / [illegible]
از [illegible] افراط و از تفریط بر دل محترز / از طریق اقتصاد آنگه باید گرفت

این [illegible] دست در [illegible]
[illegible] برای [illegible]
[illegible] دست [illegible]
[illegible] وجود
[illegible] است که هیچ [illegible] :

چون روزگار [illegible] روزگار / [illegible] روزگار
بینی که روزگار رحیم است کار کن / لیکن روز چون گذشت [illegible] روزگار

[illegible] دست [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
اگر [illegible] را [illegible]
[illegible] است گرید !
خلق جهان که قدرت دارند نکنند / هستند [illegible] کار [illegible]

قسمی شده از لب حسرت [illegible] — وین زخم دلها [illegible] که [illegible]

قرنی دگر گشته به نقش [illegible] او — وین [illegible] که [illegible]

جمعی نظر از زمین جوهر [illegible] کرده [illegible] — [illegible]

چون [illegible] مرگ [illegible] — [illegible]

است راه حق که [illegible] — [illegible] راه [illegible]

گاهی این [illegible] خلاف آنچه ذکر شد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] !

[illegible] این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] — [illegible] اگر [illegible] است [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] این [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible]

با سایر اشخاص نظیر آن قیاس کرد و او هر روز در لطافت طبع و نیکوئی شعر ممتاز بگردد و شاعریست
خود را به حافظ الله ظهیر و میر ... و روح شاعر مشکل خیالست و در یک حال ... ایشان جامع که به
سخن و گاهی بگوید گاهی تلخ و گاهی شیرین است و در یک لحن ... گفته چو قطعه با قول
و تشبیه ... مطابق با آن حال خود هر دو فرد به نکات و در وصف این است که شاعر را
با دیگر شاعران از آن ورق سبقت آورد .

ملاعرشی

این یکی از نوادر در قصبه ... بوده ولی با عشق ... شعر وی نادر گشته
و هر یک جدا از ... است و شعر و شعر از آن ... قدم نکرده و دیگر ...
چون کار ... و مطلقا نگردد است و گفته و هر را ... قرار داده نیست
نبشته و در یک ... که از ... است و چون ... که او را
به شاعری نیز ترجیح میداده است :

در القصه نان که از ... است | چه مرادم ... و ...
هر که ... آن ... نرود | ... جوانان ... سنگ است
لب و ... و گوشه ... | ... پای ... سنگ

به ... که ... ~~...~~ ... و در صورت ... ملاطفی
ترجیح ... است و گاهی از ... و در کار ... هوا ... جدا
و دیگر ... میداده است :

اگر ... و صورت ... | که ... ... نام کنی
به ... که ... ... | ... دوام کنی
هزار ... که از ... | ... سلام کنی

و ... و در ... تمام ... بوده که ... خود ... و ... بر دل ... داده
~~...~~ ... نگار ... و ... :

گر ... از ... ... | ... با ...
... حال ... | ... بیار ...
... که ... چه ... | گر ... ...

دریغ که این حال فراغ نه برای شاعر چندان پایدار نبود و انقلابات زمان او را
از این آسودگی بیرون کشید و [illegible] این بیت وقتی گفته شد که
دیگر [illegible] از فراغ خبری باقی مانده و تمام آنها را از [illegible] طرف سخن خود
کرده است. این شعر از همه سالم است که [illegible] [illegible] است [illegible]
[illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] برنمی‌دارد.

کاش بهین فرصت [illegible] خوش | اهلاک دهر هم بودم در این جهان عزیز
اگر [illegible] | وین [illegible] برقرار [illegible]

با همه [illegible] برای [illegible] دیگر [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] باز درست از [illegible] طبع برخواسته و ~~[illegible]~~ وقتی [illegible] را چنین
طرح نمایید:

شکر [illegible] این ایام | که تهی دست گشته‌ام چو چنار | زانکه چون گل اگر زدم [illegible]
دست گیتی مرا نهاد [illegible] | بسته بودم [illegible] | [illegible] زردار
[illegible] گیتی که اکنونم | [illegible] بر [illegible]

چندی روزگار [illegible] از راه [illegible] گذرانید تا عاقبت [illegible] از [illegible] را
[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] اولاد را [illegible] [illegible]
فرزند [illegible] چندان [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و در این [illegible] چندان [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] در جهان [illegible]
[illegible] از جهان رخت [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible]
[illegible] در فراق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

شعر دیگر او

این بیت خود را مخصوص [illegible] [illegible] ~~[illegible]~~
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
~~[illegible]~~ [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] خود را [illegible] که [illegible]
[illegible] کرده است.

این همین دعوی شیعی از ره مذهب را تشیع را بدین سبک دهد دور رفته بی جا تشیع
خود لشکر کرده است.

مرا هست این سگی تو نیز   همین را گذشت مرد و مردود است
که هید ازین نقشه ای بحق   با هم بر طالب ۲ کم است

کمال خجندی

شیخ کمال الدین مسعود ~~[illegible]~~ خجندی از مشایخ بزرگ و از
شعرای ... کمال است ~~[illegible]~~ در تبریز
[illegible] ... این قضای ... را ... قریه ... مقام وی ... دارد ...
[illegible] ... که ... که خجند ... است ...
و شعرش ... گوید : این ... در شعر ... است
جامی در بهارستان گوید کمال خجندی را لطف سخن و دقت معانی به حدی است
که شعر او ... خیال ... ملاحت ...
... و ... صحبت ... است ... خیال ... و ...
... شیخ حسن دهلوی ...
... موجود است .

کمال ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گفت اگر سر در میان [illegible] خواهی باخت — [illegible]

گفت اگر داری [illegible] — [illegible]

چون خواهم [illegible] : [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] خواهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] : [illegible]

[illegible] — اگر [illegible] +

[illegible] در سال ۸۰۳ [illegible]

[illegible] !

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible]

[illegible] خواهد بود — [illegible] خواهد بود

[illegible] — [illegible] خواهد بود

[illegible] سلطان [illegible]

سلطان [illegible] جلایر (۷۷۶ — ۷۸۴) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۸۱۰

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر تیمور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] : گفت [illegible]

گفت اگر [illegible] — [illegible]

گفت اگر [illegible] — [illegible]

گفت اگر [illegible] — [illegible]

~~این دیوان در حیات خواجه نوشته شده است تاریخ ...~~

~~در ... ۷۸۸ در ... تبریز ... دیوان~~ در کم از دو ماه

این دیوان بدست ما چنین است که دیوان ملک در حیات خود او ظاهر ...
مرید ایشان مدون گشته است و چون دیباچه نیز در حال حیات او نوشته شده چنانچه
پس از ذکر نام ملک می نویسد: خلد الله تعالی ارکان دولته و ضاعف الی المعالی ...
خلد الله ملکه الی یوم القیامة ... تاریخ هجرت او به شهر ری در ...
در سال ۷۸۷ در عشق تبریز در سال ۷۹۸ نوشته شده است.
حال چند قطعه ... در خصوص آمدن ... تبریز گوید:

گفت ... که ... اگر ... تبریز ...
... کز ... دشت ...
... که ... جشن ...
که ... خندید ...

... تبریز ...
... تاریخ ... دولت ...
... تبریز ...
... در ۷۸۹-۷۸۸ ...
... در سال ۷۹۲ ...
...

۲۱۷

لطف ... لب ...
... چون سرو ...
لطف ... دولت ...
... از ...
... اگر جان ...

... ره ...
... مسکین

این ... عشق ...
... لب ...
... زلف ...
... چشم ...
... جانست
...
... جام ...

... دولت ...
... اگر ...
... گفت ...
...
...
...
...

گو رقیب ... حیات
... حیات
آب حیات ... بجست ...
... قند ...
آن ... گر ... ابروی ...
... دولت ...
... حیات

سیبی

سیاهی‌ها که نهند آمد ز دیاران زرنگ — صبح آن با لب داد ز رنگ سیه‌ها لب
نه طاق هر دو بچه آب زرنگ رکاب — که زبان نشنیدیم با دهر کم بود از رنگ رست

سلطان ثانی

گر گشته لب زر و سلطان چنین ما را — در قلب شهر شود گر را با زر آی
با سلطان‌ها خوش گذشته هر مصلح باشد — در گوشه ضیق عشاق را ساعی

اصلاح شعر

ملکن خواهم اصلاح شعر مرا — قبول لذت و رنج شد آن فرمان است
که پیش من اصلاح شعری خوبان — لکن حیث شعر را اندر آن است

عبید زاکانی

هرچند که قسمت عظیم اشعار وی هزل و هجا بوده ولی وی از شعرای مشهور و مردی
صاحب ذوق و فضل بوده است. رساله‌ای که در علم معانی و بیان
تصنیف کرده بنام شاه ابواسحاق معروف است در آن روزگار شاه رسانید گفتند که مسخره
آمده است و شاه به وی شوخی کرد عبید تعجب کرد که هرگاه تقرب سلطان مسخرگی
میسر است و نزد هر اهل هنر در حضور سلطان باید تقرب از این راه خواست برای تحصیل
علم رنج بیهوده بردن از هیبت مجلس شاه رفته با زرگت عزیزی زبان بلند بشری
گفت که از هرجا دهد علم و در این حرف شنوان و طریق هزل پیش گرفتن کار خود را ساخت
و برای این شاعر قطعه را به عبید در جواب وی این قطعه را خواند :

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم | که اندر طلب راتب هر روزه بمانی
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز | تا داد خود از کهتر و مهتر بستانی

سلطان ثابت در حیات عبید اشعار و هجویات دارد و مشاعره وی با سلمان ساوجی
در عهد او معروف است سلمان قطعه ذیل را در هجو عبید گفته است :

جهنمی و هجاگو عبید زاکانی | مقرر است به بی‌دولتی و بی‌دینی
اگرچه نیست ز قزوین و روستازاده است | ولیک میشود اندر حدیث قزوینی

اگر عبید زاکانی جواهر کلمات خود را بر الکان از دست داده و به بازیچه مسخرگی
در همین طرف است و ملامات گردهای این قدر را بیشتر از خود او برده و از
نفع بردن میل کرده است به تکیه امرا و وزرا و وقت خود را بهر بیان شوخی‌های

دیگر از بدایع این مرحوم تاریخ [illegible] است که [illegible] [illegible] [illegible] اوراق اطلاق
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible]
~~[illegible] [illegible] [illegible]~~ [illegible] خواهد [illegible]
که در مطبوعات [illegible] [illegible] [illegible] است .

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

این قطعه نیز از تاریخ طبع اوست در ترجیع ابواب اتابک : توفی در سال ۷۵۸

۷۲۰
سلطان تاج بخش جهاندار ابو اسحق / که داره [illegible] وجودش جهان گرفت
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گرفت
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گرفت
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گرفت
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گرفت
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گرفت

ایضاً [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] :

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] / [illegible] [illegible] [illegible]

عبید زاکانی از شعرای لطیف الطبع قرن هشتم بوده نثرش در نهایت فصاحت و نظمش
۲۲۱ در نهایت لطافت است اگرچه قسمت عظیم اشعار او که از شعر و نثر بطور هزل و در هجو است
و هجویات بوده و [illegible] و از بردن این اشعار جنبه‌ای و روح و افکار وی نه تنها است
و این تقصیر، افکار را ج بجز دارد و تقصیر مطلب است که او را ... ساخت
سوق ... است گوید رساله در هم ... بنام شاه ابو اسحق اینجو ۷۵۸
تصنیف کرده که روزی خواست که او را از نظر سلطان بگذراند چون به دربار رسید
این ... که شاه با مسخره مشغول است عبید را ... افزود و گفت
جایی که ... مسخره‌ها میرسد و ... در نظر شهریاران ... بر نهد
و مقام فضلاء و دانشمندان ... است ... تقصیر ... و خوردن جام
خوردن کار ... است ... که ... دست بردارد مسخره‌ها ... و خوردن را
از دست ... هم ... ابروده بدارم ... برای ... دیگر ...
مدحت ... که در نظر ارباب فضیلت ... هر که چون ... هر ...
از ... هم ... و ... قدر ... و عبید در جواب این
این قطعه را سروده: انجام ... تا ... طلب ... کاندر طلب ... روزه
رو مسخرگی ... و ... آموز تا ... خود از ... بستانی داد ... ها
اخلاق الاشراف ... رسالات ... رساله ... که نظر ... گرفته
بوده ... در اخلاق ... که ... است ... حقایق را ... در ... مردم ... هم
گوشزد ... در ... رساله ... و اخلاق الاشراف) ... تعریف ... حکمت ...
دیگر : برای اینکه ... روح ... بپوشد ... بر ... گرد ...
از ... و ... ... که ... است ... از ... امر ... ...)

۴۳۷ ۲۲۱

برکت و بهروزی مردمان . حقیقت آدمی عبارت از آن جوهرست و او پیوسته بدان
خود و ماهیت واقعی او [illegible] و منشعب [illegible] و چنانکه جان از [illegible] و هدایت [illegible]
[illegible] و روح نیز از [illegible] حضرت عزت که [illegible]
بهره‌ها یافته [illegible] و ادراک حقایق و [illegible] خیرات بهره‌مند [illegible]
در عالم قدس جای دارد . و چنانکه بدن به [illegible] از جانب خود [illegible] روح
نیز کیفیتی روحانی دارد که چون ~~[illegible]~~ [illegible] برخی از آن [illegible]
مخدرات از حجاب ماده [illegible] کتاب لذات و [illegible] عالم [illegible]
از جانب فردوس [illegible] که آن [illegible] حضرت ذوالجلال [illegible] ادراک [illegible]
خیرات [illegible] شاعر در این معنی گفته است : ترا از دو گیتی برآورده‌اند
بچندین میانجی بپرورده‌اند نخستین فکرت پسین شمار تویی خویشتن را ببازی مدار

و چنانکه اطبا [illegible] از [illegible] بدن و حفظ صحت آن [illegible] گردانیده‌اند
انبیا نیز طبابت بر دفع آفات و امراض روح [illegible] کماشته‌اند تا او را از ورطات
مهلکه و گرداب [illegible] و [illegible] مردم خردمند چون
[illegible] استقلال [illegible]
تهذیب اخلاق و تطهیر [illegible] و این معنی را لطیف [illegible]
گر نبی آید و ورنه نکوتر [illegible] که بدوزخ نرود مردم پاکیزه سیر
خود حضرت [illegible] نقاب از چهره [illegible] این معنی برانداخته و حال این
[illegible] این شرح [illegible] که [illegible] الاخلاق .)

۲۲۲

و [illegible] این قسم را که علم الاخلاق و حکمت عملی خوانند [illegible] و بطور [illegible] که هم
و قصور این فقیر از ادراک کنه آن [illegible] استکمال [illegible] و جستجو و طریق آن
در [illegible] گرفته‌اند و [illegible] بزرگ [illegible] تا [illegible] روزگار [illegible]
بنی آدم [illegible] بسیار [illegible] کمال [illegible] حکمت و [illegible]
و [illegible] و هدایت است [illegible] مقام رسانیده‌اند و اسباب سعادت دینی و دنیاوی
[illegible] گفته‌اند . [illegible] که [illegible] نکوکار [illegible] (اسلام)
[illegible] الاخلاق . اکنون که درین روزگار [illegible] و خلاصه قرون [illegible]
چون مزاج [illegible] لطیف شده و [illegible] صاحب ذهن [illegible] پدید گشته فکرهای
[illegible] کلیات امور [illegible] مشتغل [illegible]
[illegible] اکنون [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] که اکنون در میان بزرگان و اعیان متداول است [illegible]
[illegible] شرح [illegible] گذشته [illegible] کارهای دینی و دنیوی [illegible]
[illegible]
[illegible] این ضعیف [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible]
[illegible]

خانواده‌شان اهل علم و دستهٔ آن اهل راه باشند ، و این مادح [illegible] در باب جوانمردی ۱۷۱

عقیده و مسلک جوانمردی را در این مختصر که به اخلاق اشراف

[illegible] است ذکر آورده و از آداب مذهب قرار داده [illegible] مذهب [illegible]

منسوخ که قرنها بزرگان بدان رفته‌اند و آن مذهب مختار که اکنون بزرگان ما

اختیار کرده‌اند و بنای امور معاش و معاد بر آن نهاده به هر حیله که هست [illegible] حاصل

می‌کنند و اما [illegible] اکنون که [illegible] [illegible] تمام است .

و از این صنف در این ایام [illegible]

مگر می جهد ساده رو [illegible]   کند [illegible] را [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible] اگر درست بدگفته تا [illegible] شکم [illegible] حرام [illegible]

که تا [illegible] بر دری داشته و از او [illegible] و [illegible] از آن خود [illegible] و [illegible] بوده

و در واقع بزرگان [illegible] خود [illegible] کرده و [illegible] اهل ایران [illegible] [illegible] [illegible]

و در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بد [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] می‌کند و در [illegible] این [illegible]

بیت ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] و [illegible] است :

[illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]   [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible]   که [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] خسته دارم   [illegible] [illegible] [illegible] دارم
[illegible] [illegible] [illegible]   [illegible] [illegible] [illegible]

عبید ~~[illegible]~~ که از قدما [illegible] و [illegible] بوده [illegible] از ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] بوده . و [illegible] [illegible] . [illegible] که [illegible] [illegible] از [illegible] (۱)

۲۲۴ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] . [illegible] [illegible]

وفات او را در سال ۷۲۲ نوشته ~~[illegible]~~ [illegible] بوده است [illegible]

که تا سال ۷۵۸ نیز [illegible] [illegible] زنده بوده است .

باب اول آینده ص ۳۵۱ رجوع شود : که [illegible] [illegible] [illegible]

در ~~[illegible]~~ لطایف عبید در سال ۱۳۴۳ هجری در [illegible] برلین در [illegible] کاوه [illegible]

چاپ رسید و [illegible] [illegible] [illegible] . [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بر آن نوشته که در [illegible] عبید را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] است .

حسن دهلوی

شیخ نجم الدین حسن بن علاء سجزی الدهلوی در هند به خواجه حسن معروف است و از سرآمدگان
نظام الدین اولیا است . و مرید شیخ نظام الدین اولیا از معارف شاعران و
شعرای آن بوده و ملک الکلام معروف و در سال ۷۲۵ وفات کرده است .
وی گاه گاهی شعر متکلف است این بیت هم از اوست : مرغ باغ قدسم با قدسیان بوده ام لیک
چند گاهی ام که شد این وحش فلک مسکنم . صاحب طرائق الحقایق از نفحات نقل کرده
که صاحب تاریخ هند گفته که در مکارم اخلاق و حمیده اوصاف و لطافت و ظرافت
مجالس و ... نقل و روش صوفیه و لزوم قناعت و استغنا و تجرد و تفرد
از علایق دنیوی و خوش بودن و گذرانیدن با ارباب صورت ... کم دیده ام
و ... در مجلس و ... که راقم که از مجلس وی ...
... که از ... امیر حسن ... نظام
الدین اولیا ... را در چند مجلس شنیده بود و در چند جلد جمع کرده است
~~و~~ و آن را فوائد الفواد نام نهاده و در این روزگار ... دستور
ارباب ارادت شده . ... تاریخ هند ...
... تاریخ فیروزشاهی ... که ضیاء الدین
برنی تالیف کرده است و امین احمد رازی در کتاب خود در شرح حال حسن
~~بر آن تصریح کرده است~~

(۱) ... ضیاء الدین برنی ...

راجع به حال او در اواخر عمر شیخ [illegible] زندگانی و بیکار [illegible] خبری مرقوم نبوده
و تحقیق شده که در دوازده سالگی به شیخ نظام الدین اولیا ارادت حاصل کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] وجه این ارادت [illegible]
[illegible] خلاف فرشته [illegible] صاحب تاریخ فرشته [illegible] خواجه حسن [illegible]
ترجمه حال نظام الدین می‌نویسد که [illegible] نظام الدین [illegible]
شیخ [illegible] زیارت مزار خواجه قطب الدین بختیار کاکی [illegible] بود
[illegible] برهان الدین غریب [illegible] بودم [illegible] زیارت حضرت خواجه
[illegible] زیارت دیگر [illegible] خواجه حسن [illegible]
سنجری که عمرش از نیمه‌ها متجاوز بود [illegible] حال [illegible] صاحب [illegible]
دولت [illegible] یاران شراب خوردن مشغول بود و چون شیخ را [illegible] این بیت را
خواند: سالها باشد که ما هم صحبتیم / گر ز صحبتها اثر بودی کجاست
نفس پاکان [illegible] چون این سخن شنید گفت صحبتها را اثرهاست
[illegible] کتاب [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] فوائد الفؤاد [illegible]
فوائد الفؤاد [illegible]
الفؤاد [illegible] نظام الدین [illegible]
[illegible] نظام الدین [illegible]
[illegible]
خسرو [illegible]

(۱) [illegible] فوائد الفؤاد [illegible]

در تمام تصانیف [illegible] خواجه حسن گردیدی [illegible]
[illegible]: ای حسن [illegible] که ترا [illegible] و در این [illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible] و [illegible] شاه [illegible] را [illegible]
کرده [illegible] خواجه حسن [illegible]
در آنجا [illegible] گردید.
[illegible] حکایت [illegible] نظام الدین [illegible]
حسن [illegible] دکان [illegible] امیر خسرو که [illegible]
بر حسن اتفاق [illegible]
[illegible]
امیر خسرو گفت [illegible]
امیر خسرو [illegible] خواجه حسن را [illegible]
[illegible] دکان [illegible] کرد.
حسن در [illegible] فرشته [illegible] خسرو [illegible]
که [illegible]
[illegible] امیر خسرو [illegible] ! خسرو [illegible]
[illegible] حسن [illegible] خسرو [illegible]
[illegible]

حسن گلی ز بستان سعدی آورده است | که اهل سخن گلچین آن گلشن‌اند

و در جای دیگر گوید:

گر بی‌دردی ز عشق نه درد دل تو هست [illegible] | دارد سخن شیوهٔ سعدی شیراز [illegible]

و باز گوید:

از نظم حسن و شعر [illegible] آری | بلبل خوش‌نغمه [illegible] شیراز [illegible]

جامی در بهارستان و دولتشاه در تذکره خود اشعار حسن را بسیار مستحسن گفته‌اند [illegible] از شیوهٔ سعدی [illegible] است

و در سلاست [illegible] و حلاوت بیان [illegible]

[illegible] است [illegible] غزل [illegible] سعدی [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

از لطف [illegible] ~~[illegible]~~

[illegible] سعدی [illegible] (۱) [illegible]

[illegible]: [illegible]

~~[illegible]~~ [illegible]

گر [illegible] چون [illegible] کرده | [illegible]

[illegible] ~~[illegible]~~

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] حسن [illegible] | [illegible]

[illegible]

دولتشاه را صاحب تاریخ فرشته [illegible] که امیر حسن [illegible] سلطان محمد تغلق (۷۲۵ –

۷۵۲) [illegible] تاریخ سلطنت سلطان محمد [illegible] صفحه ۳۲۳ گوید:

خواجه حسن دهلوی [illegible] در [illegible] که [illegible]

[illegible] گردید [illegible] سلطان محمد تغلق در حدود

۷۳۷ عزم [illegible] دیگری [illegible]

[illegible] (دولت‌آباد) [illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۰۰۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۷۰۷

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از صاحب [illegible] در [illegible]

[illegible] است [illegible] است [illegible]

[illegible]

معروف به سکندر ثانی را مدح کرده است و در قصیده از اینها ~~[illegible]~~ خسرو خان
و ناصرالدین خسرو خان [illegible] پسران او را هم مدح کرده است ولی در کلام او ازین هم
و قطعات و رباعیات اش ابوالمظفر قطب الدین مبارک شاه و شهاب الدین عمر پسران علاءالدین
که پس از وی به سلطنت رسیدند و غیاث الدین تغلق و سلطان محمد تغلق را مدح نموده است
جای تعجب است که نام وی [illegible] علاءالدین الخلجی را مدح گفته ولی از دیگران ابدا
اسمی ذکر نکند [illegible]
[illegible]
[illegible] علاءالدین [illegible] سلطان محمد تغلق

در مدح علاءالدین محمد خلجی گوید :

ابوالمظفر سلطان علاء دولت و دین | که هست از فلک [illegible] سکندر ثانی
جهانگشای فتح ابو محمد شاه | که [illegible]
[illegible] در مدح سلطان محمد علاءالدین است

دیگر او را سنجری در قصیده [illegible] که [illegible] سنجری بوده [illegible]
که سنجری بوده تخلص سنجری کرده اند .

نیست از دل آگاه لب تو گو لوله خود بریست — چشمه خضر تو از عقیق [illegible] شکر نیست

نیست [illegible] اگر [illegible] ارشق [illegible] است او — با سر گیسوی [illegible] انکان دست اوبریست

نیست [illegible] قش [illegible] هیچ سرو — سرو را با [illegible] خوش [illegible] است [illegible]

عشق [illegible] دیگری [illegible] شان دیگر [illegible] — آنکه [illegible] آدمی [illegible] پری نیست

چند [illegible] دیگران [illegible] — هر چه [illegible] عشق [illegible] دور [illegible] نیست

از [illegible] امید [illegible] دارد [illegible] — [illegible] دست [illegible] نیست

شیخ سعدی [illegible] حسن
تیغ [illegible] سر [illegible] نیست

گفتم [illegible] کار [illegible] شود — [illegible] خیال [illegible] نشان [illegible]

[illegible] غایت [illegible] کرد — بخت [illegible] شود

از [illegible] اب [illegible] — [illegible] بران [illegible] کرد [illegible]

ابری [illegible] غایت [illegible] — [illegible] دیگر باران [illegible]

بر [illegible] چشم [illegible] چها [illegible] — [illegible] نسیم [illegible]

گردی [illegible] — این [illegible] گران [illegible]

گردم [illegible] اید — [illegible] افتان [illegible]

[illegible] حسن [illegible]
[illegible] دست [illegible]

دست [illegible] جان [illegible] — [illegible] جان خواهم [illegible]

بر طرف [illegible] دل [illegible] — [illegible] جان خواهم [illegible]

[illegible] دارم [illegible] — هر چه دارم [illegible] جان خواهم [illegible]

[illegible] جشم [illegible] — [illegible] جان خواهم [illegible]

[illegible] — [illegible] جان خواهم [illegible]

[illegible] جشم — [illegible] جان خواهم [illegible]

[illegible]

عالم عشق جهانی دیگر است | ذات عشق انسانی دیگر است
شعر بالله دفتر عشقت چو هم | کان دو دیده را کتابی دیگر است
لا تنتفع اندر راه عشق تا نان قد | هر گرادی پوشیده دیگر است
عالی پر شه زمانه خرمی | با زبانه مرا دیده دیگر است
هرگز نمر دوره طرح تو جا نبود | معنی ظاهر را کتابی دیگر است
عشق در هر قدم دل ویرانه | ده کم آن تیر از کمانی دیگر است
با جدایی قد تو دست کرد جنت | ما فتنه اندر جهانی دیگر است
درد در هر جه در جهان نا بود | درد تو در جهت زمانه دیگر است
جان من در هر جهت طرب ای نیک | این آن گوهر زمان دیگر است
گفته ان خیر تسلیم را | هر زمان راغب جانی دیگر است

ای حسن صورت حقیقت بنگر
ده که آن رخت ز دنیای دیگر است

احوال به تو روی نگر خوبان نبود | با سرو قد تو به چمن سروان نبود
کز در سر تو دل خسته ان | بر قول صبر یاران هم پرورش دوران نبود
این که دوران گلی شاه زیر تیغ | دیگر که دولت دوران دوران نبود
در هجر که زد تو چشم تی روان | این دیده ز سحر مرا دیدگان نبود
صبح از چه عشق ناله خود دادم | تا قمر با طلوع دوست در ز چشمان نبود
معنی تو ان جوان چشم نیا کرد | ده در هر چمن صد گل دیدگان نبود

ای کافر زنده حقیقت از زمان اول
چنین سحر جسم بندگان نبود

ز ملک هم جوانی قلم بیاورد باز | ز دل و همی سکتی هم جان خود باز
ز دیده هم دوران به یاد ساقی جام حقیقت | ز نرگس جاده رفت هم جان باز
می جم دام که زلف یار به خود نمو | این گره رنگ رخ حکمت در نهاد
یاد رفته دم دل هم رفت اندرش | امید جان در دل ز ز حبیب هم جان باز
سیر قد هم یاران ز صد حقیقت | ز حسن ایمن هر جا که زمانه هم جان باز

۴۵۳

عصار پسر محمد و از شعرای لطیف بیان تبریز بوده

و چنانکه از منظومه مهر و مشتری که در سنه ۷۷۸ بنظم آورده برمی‌آید پیداست که شخصی عالم و دانشمندی

بوده و در اغلب علوم متداوله از قبیل نحو و منطق و هیئت و نجوم و ریاضی دستی داشته و غیر از مهر و مشتری

آثار دیگری [illegible] نیز داشته ولی متأسفانه غیر از مهر و مشتری در دست ما از او اثری باقی

نمانده است و معلوم نیست که آیا تمام آثار خود را از بین برده یا [illegible]

[illegible]

[illegible]

(۳) و نام او در لطایف [illegible] نیز آمده است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عصار اگرچه در انواع کلمات ذوق قدرت خود را نشان داده ولی شهرت عمده اش
بکلام و قرض غزل است در غزلیات لطف و حلاوت طرز عشق در آنجا دیده و لطافت و شیوه
و ایراد لفظی دلپذیر در غزل دارد چندان مدعیات شاعرانه نیز برده است و قوت قدم هم
نظامی را تقلید کرده است حتی بعضی از مقلدات وی که مصطفی نظامی است در اشعار زیاد
نیز دیده شود و نظیری در الفاظ و بعضی مفاهیم خود بعضی کرده که منوال گفت
و همه نظایر او در حفظ عشقه و تازه و جمع سروده و بیش تر نظامی را در لطف و رنگ پیشه است
مهر و مشتری را خاتمه گفت در سال ۷۷۸ تمام کرده است و بخیال وحدت
بیت است چنانکه خود در خاتمه گوید :

به دور دار و دال و ره و ابرال | ز هجرت رفته حا و ذال با دال
شب پنج هفت رفته ذو الحدور | بوقت چاشت روز آن فیروز

و ایضا گوید :

رسید این نامه از شیراز تمام | گرفت از ابتدا دفتر با تمام
نگه این دفتر از صد ده خواند | اگر در هر بیتی گردد کم داند
که ابیاتش به حق صد و سه بیت | بگو پنج الف و صد و بیت

صاحب هفت اقلیم در ترجمه حال چنین میگوید : شعر او خوش محاوره و پر کلام
بوده و بر نحو استاد در جمع هفتصد و تمام بیان طبقه از کتاب مهر و مشتری که حاکی
قول وی در نزد ارباب کمال است معلوم و مشهور میشود .
جامی در بهارستان گوید : محمد عصار تبریزی ~~[illegible]~~ رحمه الله وی صاحب کتاب
مهر و مشتری است و در انواع لطایف و بدایع بیان کرده است .

عصار را در غزلیات در نیز سهولت و شیوه روانی برگونه تغزل پیدا کند و شکوه هر که در هر
بیت ... از آن الفاظ گلی نیز بکری لذات محبت یابد و در هر شاه ... به مصراع آن قصیده را
بدیع سازد به اعتبار مرتبت را در نظر ... و مکاتبه در نظر ... شعرا
مرشد و شکوه که مردم شیخ مراد و وی سر از آن نکرده ام تمام بعد در آن ده قلم مکتوم بوده است :

چو ایمن گر هر در گاه خویش دارم | چنین نعمت ز خوان خویش دارم
چو چشم بر چراغ آتش ... | ز بهر خویش باشم روشن ...
چو شمع خانقاه صبح آخر | نه بر ذات ... خورشید شود
گذر دارم چو شام دگر نگردد | گذر از مهر از صبح انتشار
مرا چون درد ... | ز بعضی ... به ثبات ...
... فرمان است | ... دگر است
چو شمع ... | چراغ ... از ... شد

~~عصار ... نظامی برده و الفاظ و المعانی ... صحیح~~
~~... و ...~~
صاحب هفت اقلیم گوید که عصار شاعر خوش محاوره و پر از کلام بوده و بر نحو استاد در
جمع هفتصد و تمام بیان طبقه از کتاب مهر و مشتری که حاکی قول وی در نزد ارباب کمال است
مشهور و معلوم گردد .

در توصیف شب

شبی چون زنده‌ای صعب تیره
برآورده دو چون دیوان عالم
ببوک مهر گردون رفته در بیم
بامداد [illegible] چون فلک [illegible]
دهی [illegible] چوگان [illegible]
فلک چوگان مهر [illegible]
[illegible]
[illegible]

دو چشم کوکب گشته خیره
جهان چون [illegible] بر گشوده
ز ظرف [illegible] ماه [illegible]
نشسته شمع [illegible]
دم [illegible] صبح بسته
[illegible]
سحاب آتش زده [illegible]
فرو [illegible]

شب [illegible]
[illegible] نقش بسته برده
شکسته [illegible]
[illegible]
[illegible]
جهان را [illegible]
جهان را چون [illegible]
[illegible] کوکب

[illegible]

[illegible] گران و [illegible]
جهان را [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ‌‌ [illegible]

۲۵۲

قطعه

چو عهد عاشقان محکم حصاری | چو حصن [illegible] اساس استواری

طلب کردم ز عمری بر بر [illegible] | به دیوار [illegible] تا رسید [illegible]

زنگ [illegible] او ز [illegible] | [illegible]

ز [illegible] فلک [illegible] | [illegible] باز گشته

قطعه

چو [illegible] ز [illegible] طبع مردم | [illegible] زلف [illegible] بگیرد

[illegible] صورت [illegible] | چو از صورت [illegible] بگیرد

[illegible] فلک بر [illegible] | [illegible] خواری [illegible]

[illegible] | [illegible] زمان [illegible]

چو [illegible] | اگر [illegible]

[illegible]

جان خوش [illegible] | جان [illegible] جدا

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

چو [illegible] | [illegible] زنگ

[illegible] | [illegible]

چو [illegible] عاشقان [illegible] | [illegible] خورشید [illegible]

[illegible]

جان [illegible] | که [illegible]

اگر [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

قطب الدین عتیقی تبریزی

شیخ صاحب معرفت ~~[illegible]~~ [illegible] قطب الدین عتیقی تبریزی بوده

مقدار الدین عتیقی [illegible] دارد و منها :

از هجر دو زلف تو [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible] قطب [illegible] آثار [illegible] از آن جمله

قطعه

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

جلال الدین عتیقی

جلال الدین بن قطب الدین عتیقی تبریزی عداد شعرای تبریز ؛ جلال الدین عتیقی در حال حیات
خان ... قرب ... دارد تخصص ... ، صاحب هفت اقلیم در ... : از ...
و لطف نظم نثر تصنیف و تالیف بر لوح روزگار ... گذاشته و در قوت ... رسید ...
... چه ... که ... لذتی ... که ... از آن ... و ...
از آن ... مشتاق ... گردد ،

از خاک کف پایت هر گه که برخیزد
چون خاک فرو بارد دل‌های فرو ریزد

آن برق که ... از ... هفت ...
در آن ... که جان ... از خاک ... خیزد

... صورت ... جان ... اگر ...
... آمد ... دوست ...

... در ... کرد ... خواب
دنیا ... نقش ... تاب

... حیات ... جان ...
روز ... بر ... آفتاب

جان ... چو ... جان ...
... شیخ ... چون ... اضطراب

در ... ناز بودی
جان ... ناز بودی

... لطف ... نبودی
... ... نبودی

... ... دار ...
... ... در ...

... ... حقی ...
... ...

عماد فقیه

عماد فقیه از شعرای قرن هشتم و از اهل کرمان بوده [illegible] وی شیخ خانقاه بوده [illegible]
و شعر خود را بر اهل دل و درویشان خانقاه خوانده [illegible]
کرده است . [illegible]
[illegible]
دولت آل مظفر [illegible] عماد فقیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عماد فقیه [illegible]
سلاطین آل مظفر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حافظ [illegible]
[illegible]
[illegible]
صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد [illegible] با فلک حقه باز کرد

ای کبک خوش خرام کجا میروی بناز — غره مشو که گربه عابد نماز کرد
حافظ مکن ملامت رندان که در ازل — ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد

کلیات عماد فقیه از قصاید و غزلیات و ترجیعات و مثنویات [illegible]
آن کتب [illegible] آل مظفر [illegible]
[illegible] ۷۱۸ بوده [illegible] در ۷۹۵ [illegible]

[illegible]

(۱) اوحد الدین [illegible] علاءالدین [illegible] که [illegible] از [illegible] کامل [illegible] بوده [illegible] صاحب
علم است [illegible] و در [illegible] بوده [illegible] از [illegible] در [illegible] سنه ۷۷۳
اتفاق [illegible] از [illegible] است [illegible] خوب [illegible] بسیار [illegible] کرده [illegible]
[illegible] است [illegible] چند [illegible] مولف [illegible] که [illegible] نمود: [illegible] نامه [illegible] (۱)
[illegible] نامه [illegible] نامه [illegible] تاریخ وفات [illegible]
[illegible] ۶۹۳ [illegible] که [illegible] قطع [illegible] که [illegible] از [illegible] بوده [illegible]
[illegible] الاسلام وفات [illegible] ۷۷۳ [illegible]
[illegible] است [illegible] رضی الله [illegible]
[illegible] است [illegible] از [illegible]
دیوان [illegible] شده [illegible]
[illegible] تقوا [illegible] عبارت [illegible] غزل [illegible] دیوان [illegible]
[illegible] که از [illegible] این [illegible] است که [illegible] آن [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] دیوان [illegible] اگر این [illegible]
[illegible] که [illegible] خوب [illegible] است .

(۱) [illegible] اول

۲۳۷

از اشعار اوحد

غافل اندر زلف تو [illegible] — از سر زلف تو [illegible]
[illegible] — آن [illegible]
[illegible] گل [illegible] — آن [illegible]
هر که [illegible] — [illegible] جان [illegible]
[illegible] — هر [illegible] کرد
[illegible] — فراق [illegible]
[illegible] دل [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] است
[illegible] — [illegible]
گر [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] است

[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] جان [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
گر [illegible] جان [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]

گر [illegible] — [illegible]
[illegible] — عاشق [illegible]

طلب و در و خدا دار حق زود ناکام ... رحمت خود بر ما و اهل او ... سلام
سر عشاق عمرت عقلا حیران کرد ... کای حکایت تو الطاف نفوس است
فرمان آن هم که مراق سرودوری ... دیده بر دوز که دیدار جمالت شرح است
سر الهی ز دو تیغ لطیفه فهم است ... هر کوه که نگاشته نقش ... هر دو است
در گفتار عقلی رو رو جود رسی ... لطف بیت تحقیق ... و ... بهره است
بر صادقات سر و شیر نمودی ... که هم بر وی من حیقلان ...

سوختی الابرار ... شعرا ... ابن

محمد الهی نگار داری ... چون دو قلم نگار بودی هنر
در صفت قلم گاتب

از خدا دوات قدم حجت ... نقش از نقش تحقیق خوب
وقت مصحف ثمر واری تار تا ... شمس رکوع با بدر تان
چون لطف رو رنگ هم کرد ... بشر از بر و در حق نام برد
ام زود در او رب ... قلم ... زیر سخن ابرار الف قلم
با ... قدر سخن بر قلاه ... یا قلم در سفر ام او دهر اراده

در صفت کاتب

واشرف دور حروف و دبستان ... و که خوب است بر دهن بیان
لفت ام بر خدای ثابت داشت ... راه و رای در قلم بر قلم گشت
لفیش ابن نقش قبر در نخ ... با لطف قلم و قلم زدگی حیران
وانش کرد که او بر وجه داشت ... عمر وصف قلم و حوالم لوشت
تا رسد امر و در بهر انجمن ... را به قلم بر الفاس ...

نظم دو هم صد نگار بود را ... جمع هم بر نظر خود را ... دو قلم صحیح خود ... بر نظر و تحقیق قلم
صلح در دست زیر گاه ... و آنچه درون آن شنوم آن گم ... با دولت که در و گفتار ... کار حقیقت قدر باد ... گو
وادی بر گشته ز معقول ... هر چه بر چه معقول ...

در صفت کاتب

از در الطف ... و ادب ... تا در حق بیان نصیب ... جودو گر هم ... راه و الله ... هم بگو
هر چه رنج خود ... قلم ... یا جود قلم ... خود ... و آنچه در تو ... قلم ... و آنچه نظر قلم ...
گر هم قدر ... بیش ... ورد هم خود ... گوش نعش هر چه ... قلم ... در وی دانشی ...
هم در وی گاه جو ... قدم ... لؤلؤ بود هر چه رو ... قلم ... تمام از در هر شنوان ... و در دل ... آن
عضو و دست ... نام بود
که خواهی نظم ... بود

ابو اسحاق شیرازی

ابو اسحق حلاج شیرازی معروف به اطعمه ~~[illegible]~~ که در شعر تخلص خود را [illegible]
میکرد از شعرای قرن نهم و دیوانش معلوم است هر چند که اشعار وی را هم [illegible]
و تقریباً شعر [illegible] را دارد و [illegible] اورا در شعر واضح میکرده و دیوان وی میان
[illegible] اطعمه [illegible] کتاب لطیفی است [illegible] از حیث انتخاب این
سبک نوین را [illegible] کرده !

اما بعد چنین گوید احقر عباد الله [illegible] ابو اسحاق معروف بحلاج [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] دیوان [illegible] که [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] در خوان [illegible] که [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] گفته اند [illegible]
[illegible] که [illegible] [illegible]
[illegible] که [illegible] اطعمه [illegible]
[illegible] که [illegible] [illegible]
[illegible] که [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]

(۱) اردوگاه سرچشمه

(۲) از خیرها یکی ریحان بود و ... درش ... فرد است .

بوده اند و جمع خلقی بودیم که غلامی مخطوط گردند ... دنیای ... عادت ... فلان بنده ... گوید

درونم هر دوی ... با شوادی ... بود ... فلک ... حب ... بوده ام ... برای

اعلم ... رساله بوده ... که حرف ... مرادشان ... علم ... لطف

او ... بوده ... ام ... و ... الا ... در ... ادام .

تحسین ... از ... حضرت صاحب کلام ... روزگار

شاهزاده ... ایشان ... مرا ... حال ... حال شد

که ... شاهزاده ... شاهزاده ... را

پس جواب ... حضرت ... بوده ... حضرت ... در ... اندرونی

برای ... این بیت ... : صبح ... کردن ... روی ...

~~[illegible]~~ ... ایشان ... است که ... ظهر ...

... شاهزاده ... در ... غزل ... قصیده ... وقت ...

... فرموده : گه ... ما ... گاه ... ما ...

با ... گه خدا را ... ما ... در جواب ... گفته است :

... معرفت ما ... ما ... ما ...

گه ... ما ... روزی ... گفت : ... شد

معرفت ... گفت ... ما ... ما ... ما ... ایم .

... صاحب ... الله ... ۱۲۹۵ ... بوده است .

---

(۱) ... گوید ... بود ... است .

(۲) ... دنیا ... گفته است ... در ... را ...

(۳) صبح ... ما ... که ... گرده ... ما ... ما ...

(۴) ... ما ... دیگر ... دیگر ...

در جواب قصیده ... ملک الشعرا ... فرموده

... که ... روی ... قصیده ... ما ... ما ...

قصیده ... که ... ما ... شود (۱)

... ام ... قصیده ...

... حرام ... است

... گه ... (۲) ... که ...

... صبح ... است ...

... و ...

چه ... و ... ما ... (۳)

... (۴) ... ما ...

... ما ...

... گه ... عطر ... ما ...

... ما ... جان ... ما ...

... جان ... شب ...

قصیده ... ما ... طور

... که ... ما ...

گر ... ما ...

... قصیده ... ما ...

گه ... در شب ... ما

... ما ... دولت

... دولت ...

گه ... ما ...

گه ... ما ... دل ...

... ما ... دولت ... ما

گه ... ما ...

گه ... دل ... ما ...

حافظ

همه [illegible] دارد [illegible] خوب [illegible] | [illegible] خود [illegible] دارد

جواب

[illegible] عشق [illegible] | [illegible] بجوان [illegible]
خیال قامت [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
اگر [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]
[illegible]

رباعی

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

جواب حافظ

[illegible]

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible]
[illegible]

٤ سعدی

[illegible] | [illegible]

در جواب

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

جوان باغی گز رفته باغی بهاری — چو گرسنه انگار دلگده هوری
دگر زانکه آتش نیاید دگر — بر زنش روان قیمه لحی لسبر
همی باغ ای رسته با ریگ دو — چو با بچه ازکرجه بیرون برد
کجا جیگ کیا گرد گرخ کیو د — منشتر همی روغنی آنه فزود
بر بچی کجا زند ساحی کند — تنجر به الاغ گاهی کند
ز نوا کی سیر وعا دان گو — بیازی ز قیمه جگر خون شود
نبان گنگ بیخی زانبان راز — که گرفت خرم با خود بیاز
بیا تا فنو هم ازین پرورت — که خوشبو تر از ادتر بگذشت
چو لب بودی تریدی لعجن — بدیدم که بد سنال لیزان باسی
کی باکی گنگ کند روی راز — بر چی که بنشیند از آن قو بیاز

که واریم با طاعی بس ورشت
که هم پشت با هم دیم نانا بگ

حسن کاشی

شرح حال وی را ~~[illegible]~~ نوشته و ترجمه طولانی [illegible] نگاشته است صاحب [illegible] رجال [illegible] [illegible] تحت [illegible] کرده [illegible] در مجمع الفصحاء [illegible] و [illegible] بوده [illegible] [illegible] [illegible] ایشان بوده [illegible] [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] خدمت [illegible] و او را [illegible] دانم

مصنف [illegible] و [illegible] کرده خود شرح حال وی را [illegible] [illegible] :

افصح الفصحاء مولانا حسن کاشی رحمة الله علیه از جمله مداحان حضرت شاه ولایت پناه امیرالمؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بوده و در مدح [illegible] [illegible] [illegible] گفته است ، [illegible] [illegible] [illegible] بوده است و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در خطه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] !

سکه کاشی اگر در خطه [illegible] بود
[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

گویند که مولانا حسن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible] [illegible] زیارت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و این منقبت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مطلع :

ای ز بدو آفرینش پیشوای اهل دین
وی ز عزت مادح بازوی تو روح الامین

و آن شب حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که ای کاشی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در حقیقت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اکنون باید که به بصره شوی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مسعود بن افلح [illegible] .

از ابوسعیدی رساله دیگر است که در شعر حال در این سال از آب حیات گشتی تو غرق خواب خوش
گهر از دریا بر آورده ... نمودم کشتی و احوال ترا ابدیت ... رساندم
الفرق از عهده آن ... دار خواجه بزرگان زمان است، کامل بصیره آمد
و آن خواجه را ... حضرت ... ایرانیان ... بزرگان رسانید. بازرگان
از شکر چون گل شکفت و ... در این حال بسیج آورده گفتم ... حال
زر نعیم مولانا حسن که ... برای ... ساخت و شاکران ... شده ...
ده ... حضرت ... دیوان ... داد.
مولانا حسن از عهده ... صورت ... بود ...
... [illegible] ...
مولانا حسن ... [illegible] ... در سلطانیه عراق ...
و در عهد سلطان محمد خدابنده بود (الجایتو ۷۰۳ — ۷۱۶)

الا ای ... [illegible]
و ... حضرت ... علم ...
مقصد ... [illegible]
... [illegible]
در جهان ... [illegible]
در ... [illegible]

انسان ... آفتاب ... داده
... [illegible]
... مطلع ... [illegible]
صاحب ... آفتاب ...
... [illegible]
هر که ... [illegible]

... [illegible]
... [illegible]
صورت ... [illegible]
قرة العین ... [illegible]
... [illegible]
گر کسی ... [illegible]

هر ... ای دریا ... [illegible]
بر سر ... روان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
گر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

گر ... فلک ... [illegible]
چون ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

کاتبی ترشیزی

محمد بن عبدالله کاتبی ترشیزی مولدش ده [illegible] قریه طرق و زادگاهش ده از اعمال
ترشیز [illegible] بوده و [illegible] و [illegible] بوده [illegible] در [illegible] و معروف بوده
[illegible] تصریح کرده است: [illegible] عطار [illegible] [illegible] در [illegible]
[illegible] خط [illegible] در [illegible] از ایراد عبارات [illegible] امیر [illegible]
[illegible] کاتبی [illegible] از شعرای بزرگ [illegible] است

کاتبی در ابتدای حال به نیشابور رفته، از سیمی که در خطاطی معروف بود تعلیم
گرفت تا آنکه در حسن خط [illegible] تخلص کاتبی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بوده و از [illegible] کاتبی [illegible] کرده [illegible]
[illegible] به هرات [illegible] و در آنجا [illegible] شد سلطان [illegible] میرزا [illegible]
قصیده [illegible] الدین [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
داد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و از آنجا [illegible] رفت [illegible] ایران [illegible] (   )
[illegible] [illegible] [illegible] کاتبی را [illegible]
در [illegible] سلطان [illegible] [illegible]

الف [illegible] در [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] بوده است

[illegible] الان [illegible] که قطعه [illegible] [illegible] گفته است :

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] .

در [illegible] [illegible] [illegible] جواب [illegible] [illegible] می‌شود است ~~[illegible]~~ اگر [illegible]
[illegible] جواب گفته است . ~~[illegible] [illegible] [illegible]~~ [illegible] او [illegible]
از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] که تمام آن [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اراقات

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفته که [illegible] [illegible] !

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

گفتند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از تمام آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بود این قطعه را گفت :

[illegible] را [illegible] [illegible] کردم که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
گفت [illegible] [illegible] که خواهد [illegible] گفتم اگر [illegible] [illegible] [illegible] .

بعضی از اصحاب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] جواب [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] : [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] (۸۲۴–۸۳۴) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] . [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] .
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] .

[illegible] [illegible]

دیگر در هر یک ... است و شعر قرآن الاول ... و اول آن ... است

بسم الله الرحمن الرحیم   تاج کلمات ... [illegible]

در سال ۸۳۹ در اثر ... [illegible] درگذشته است و در این سال
... در هرات ... [illegible] ... این ... [illegible]
... است

از ... [illegible] ... شعر ... [illegible] ... آن
... را ... کرده است این ... [illegible] است :

... شعر ... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]

این ... [illegible] ... گفته است :
اگر ... [illegible] ... نه ... [illegible]
... [illegible] ... دارد ...
... [illegible] ... است ، ... [illegible] :

... [illegible] ... [illegible]

در سال ۸۳۹ در اثر ... [illegible] درگذشت و در این سال ...
... در هرات واقع ... این ... [illegible] ...
کرده است و در ... [illegible] :

... [illegible] ... خراب	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]

... او در اثر ... است ... [illegible]
... گران .

... کاشی

... [illegible] ... در ... [illegible]
در ... [illegible] ... کرده اند . ... [illegible] در ...
... است که کاشی ... [illegible] ... و در این
... [illegible] ! کاشی ... [illegible] ... آن
که ... [illegible] ... ما ... [illegible] ... .
... [illegible] ... کاشی ... [illegible] ...
... [illegible] ... است :
... [illegible] ... [illegible]

و اصولی در تتبع این شعر غزل سروده است که مطلعش این است:

گرفت تیغ تو بر هر سر راه دهن جان — زآب تیره که نقش غم زدای انسان

جامی در بهارستان گوید: کاتبی نیشابوری را سعادت خاص بیان است و در ادای

آن سلیقه نیز اسلوب خاصی دارد اما شعر بی تکلف و هموار [illegible] شعر گفته

واقع شده است. امیر علیشیر نوائی گوید: مولانا کاتبی از شعرای خطه

نیشابور بوده و سلیقه غریب داشته و بعضی در مقام اختراع کرده است

و در مقام [illegible] مطلعش [illegible] خوب واقع شده است

این بیت [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible]

صاحب حبیب السیر گوید: کاتبی از جمیع شعرای زمان خود [illegible]

لطف طبع و حدت ذهن ممتاز بود

و در تمام اسالیب نظم سلیقه غریب در هر فن [illegible] بعضی در [illegible] قصاید دیوان [illegible]

[illegible] الفاظ [illegible] است.

و این هم تعریف و توصیف که از اشعار کاتبی شده ~~[illegible]~~ بجای خود است

که اگر [illegible] بگوید که در اشعار [illegible] قصیده محکم [illegible] غزل شیخ که با تمام شعر [illegible]

~~[illegible]~~ عشاق [illegible] [illegible] الحق زیاده بر حد قصیده [illegible]

غزل از اشعار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از این [illegible] [illegible]

اشعار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایراد [illegible] [illegible] است که از آن

[illegible] در قالب لفظ بر آورد [illegible] از [illegible] اشعار [illegible] است [illegible]

[illegible] که صفت [illegible] لطف [illegible] است و [illegible] [illegible] جای [illegible]

[illegible] شده است. و کاتبی از [illegible] [illegible] خود [illegible] ~~[illegible]~~

~~[illegible]~~ [illegible] [illegible] شده است [illegible] کلام این است که [illegible]

اشاره [illegible] بر دل [illegible]

از غزلیات اوست

دیدم [illegible] [illegible] — خورشید [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کاتبی [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] — شبنم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] — چون [illegible] [illegible]

[illegible] غزل [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] — [illegible] [illegible] [illegible]

خوش عیدی این غزل بخواند از ره رسید — غرق شرم شد گفتش زلب این شعر دگر
گفتا که ذات هیچ و خط بره ورد عاشق — سلف را بزرگ تر زکی لافدهب را یادگار

غنچه که بر آید از زمین خاکدان — آنکه بمیران یاد خاکدان
نرگس رعنا نبرد بهر بهار — آنکه بروید زلب جویبار
چشم باز است که گردی چون — بر سر چوب آورد از گل برون
تخته برفی که درین کوهسار است — قدرت حق است ادای خوش عادت
یا کفنی است که در آن شب — نشسته و اند چتر در آفتاب

سودای تو گفتم به دل واد و چسبرا — خوش گرم دو زبانه ز برق سرا
می سوزد سنگی تخم امرگ — آنچه که گرفت گاه تحقیق را شرا

امیرشاهی

آق ملک بن جمال الدین فیروزکوهی سبزواری است. آبا و اجدادش از بزرگان سربدار
بوده و خودش برادرزاده خواجه علی مؤید است. جامی در بهارستان گوید: شاهی بزرگ‌زاده‌ای
است اشعار لطیف است ... دمیده با عبارات پاکیزه و معانی بر جاشنی (؟) و دولتشاه گوید:
خصوصیت شعر که در حضرت و لطافت حسن و نازکی کمال و معنی سخن حافظ در کلام امیرشاهی
جمع است. صاحب مجالس النفائس در همین شرح حال او می‌گوید: مشهور است که زیاده از
پنج هزار بیت گفته و از شعر امیرشاهی سؤال کرده اند و او قصیده‌ای بر سر جوابات گفته و گفته در پیش
خود با این لطف بیان ... تمام الحکم (؟) از شوخی او در بعض ... لطیف را که بدون نازکی
تعریف هر یک از آن شعرا خیلی دلنشین کرده و در جواب شاهی او گفته بود قطعه:
«گفتی که سخن ... وشاهی گفت هرگز ... او در مجمع اسرار کلام است
در ... دو ... امروز شاهی را که خود در دیوان غزل گوید: هرچه بر خوش گوی عالمی شاهی»
اعم از آنکه غزل ... و ... از تصوف و لطایف ... یا ... قسمت خود را
از ... هم به هر حد ... و تصوف ... او ... به ... هم آنست و طالع خوش ... خود
هر قدر ... از او ... تعریف کنند ~~...~~ جمع اسرار کلام ... با ... امیرشاهی
باید گفت: او ... شاهی است. ... اگر چه ... و ...
... کلام ... حافظ را ... جمع گشته ... امیر است
و ... الفاظ ... شاهی ... بوده و ... ... است.

شاهی علاوه بر حسن بیان در حسن خط نیز استاد بوده از نقاشی و موسیقی نیز بهره وافی داشت
و در حسن اخلاق و آداب معاشرت سرمشق دیگران بود.

سلطان ... ~~...~~ که کار
سربداران ... بود ... با شاهزاده ... شاهزاده ...
... بود و ... در ... سربدار ... دیوان
... او ... ~~...~~ ... و ...
... دست داد و ... شاهی ... امیری ... شاهزاده
... از ... در ... دوران ...
... و در سال ۸۵۷ در استراباد وفات یافت
و نعش وی را به سبزوار نقل کرده و در ... ~~...~~
این ... بیت از اوست: گر شود زیر و زبر ... و ایام ... دوار
... ... شاهی ... گر ... در ... ... ازو
... شاهزاده این قطعه را گفته: شاها مدار چرخ فلک در مراد تو

جان ... ... | گر زید ... ...
... ... | ... ...

... ...

قمری که پرده ز رخ گل برفکنده بارنگی | گرد فرو در لطف صبح غنچه باز کن
ای صبا در باغ گلی تا ره [illegible] | مطرب ما آن ترانه و [illegible] بازگن
هر چه دو [illegible] جنس [illegible] که بر کار | [illegible] که [illegible]
[illegible] برلب [illegible] | [illegible] در [illegible]
[illegible] | یارب [illegible] عاشقی [illegible]
[illegible] چو [illegible] بخواب [illegible] | گذشت روزگار [illegible] جام [illegible]

شاهی چو بر [illegible] بحر امروز عشق
خوش [illegible] دست ارادت [illegible]

[illegible] که [illegible] | خوش [illegible] و [illegible]
[illegible] | که [illegible] مستغنی [illegible]
تو چو [illegible] دوره [illegible] | [illegible] بجز آن [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] | چو [illegible] در [illegible]

[illegible] جامی خطاب [illegible]
بنده [illegible]

[illegible] که [illegible] | [illegible] است
گر [illegible] و گر [illegible] | [illegible] است
[illegible] تیر آن [illegible] | [illegible] دنیا [illegible]
گلی [illegible] | [illegible] کرد

جامی

~~[illegible] نورالدین [illegible]~~

~~نورالدین بن نظام‌الدین عبدالرحمن بن احمد دشتی اصفهانی [illegible]~~

~~[illegible]~~

~~[illegible]~~

~~جامی در [illegible] ۲۳ شعبان ۸۱۷ [illegible] هرات [illegible]~~

نورالدین بن نظام‌الدین عبدالرحمن بن احمد دشتی اصفهانی که [illegible] خراسان آمده و در قصبهٔ خرجرد جام توطن اختیار کرده است. جامی در شب ۲۳ شعبان ۸۱۷ در قصبهٔ خرجرد [illegible] تولد شده و با پدرش به هرات رفته [illegible] و در آنجا مشغول به تحصیل [illegible] ارادت کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

با دنیا) [illegible] اشعار او [illegible] و همه را لطف می شمردند. در ابتدای سلطنت سلطان محمد خان ثانی

در عهد [illegible] معروف [illegible] است که جامی در ۸۸۶ بر حسب دعوت سلطان [illegible]

تا قونیه رفت و در آنجا شنید که سلطان وفات کرده است مراجعت کرد. و [illegible]

[illegible] سلطان ابو سعید [illegible]

و در زمان سلطان حسین بایقرا و امیر علیشیر نوائی [illegible] است. معروف [illegible] سلطان [illegible]

به جا [illegible] است که [illegible]

دیگر: سلسلة الذهب، سلامان و ابسال، تحفة الاحرار، سبحة الابرار، یوسف و زلیخا،

لیلی و مجنون، خردنامهٔ اسکندری. وفات جامی در روز جمعه ۱۸ محرم الحرام در سال ۸۹۸

در هرات اتفاق افتاد. جمیع [illegible] سلطان حسین بایقرا و امیر علیشیر و سایر امرا و رجال [illegible]

جنازه او را به تخت [illegible] دفن کردند.

در خصوص جامی [illegible] بعضی بر آنند که جامی [illegible]

[illegible]

(([illegible] جامی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و یکی از اشعار [illegible] قطعه ای است که خیلی معروف است:

[illegible]

[illegible]

در حق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امیر خیری

بگذشت شب دمیده صبح دمید — شمشیر سحر پرده ظلمت درید
بر خیز ز زندان بشکن که گویند ترا — ای شب بگذر پرده زورت بدرید

پنجم بهمن ماه ۱۳۱۹

گر پرده ز روی خاک ره باز کنند — ذرات وجود یک یک آواز کنند
تا جوران دماوند [illegible] — که سازهای خواهی آغاز کنند

[stamp]

از یوسف [illegible]

زمانه کاین [illegible] بود — نشانه [illegible] عشق [illegible] بود — ز [illegible] — ز [illegible]
شاع [illegible] قدم بود — [illegible] ماه [illegible] عدم بود — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible] از [illegible] بود
[illegible] — ز [illegible] جام [illegible] — [illegible] — [illegible] بود
[illegible] — ز [illegible] — [illegible] قدم بود — [illegible] عدم بود
[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] بود — [illegible] بود — [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]
[illegible] گذشته — [illegible] گذشته — [illegible] — [illegible]
[illegible]

[stamp]

صد جا راز جهان [illegible] — [illegible] وصل تو [illegible] بدست
پرواز گاه مرغ دلم تاج [illegible] کو — ز [illegible] دانه [illegible] بگذشت
هر کس که هست و هر کس جام [illegible] — گر [illegible] زندگی [illegible]
ز اوراق [illegible] و دفتر [illegible] دلم گرفت — [illegible] نهاد [illegible]
وارست [illegible] — [illegible] خود [illegible]
از [illegible] سکندر [illegible] — [illegible]

[illegible] خم [illegible] سبز [illegible]
[illegible] [illegible] این کاسه [illegible]

٥٠١

[illegible]

٥٠٢

[illegible]